

# نخایه‌ها

۹۹

سال یازدهم، شماره ۹۹  
رجب ۱۴۲۴  
خرداد ۱۳۹۲

حاج رضامهاجرانی پیر غلام ۸۱ ساله  
از ۱۰ سال پیش خانه نشین شده است

گاهی به من  
زنگ بزنید



# همه می توانند خیمه ای شوند

راه سوم مخصوص کسانی است که دلشان می خواهد در صفحات ما شریک باشند. مقاله، شعر و هر مطلب دیگری که فکر می کنید با موضوع مجله متناسب است برای ما بفرستید تا پس از بررسی از آن استفاده کنیم. راستی اگر عکس هایی قدیمی از هیأت و عزاداری دارید دست به کار شوید و برای ما بفرستید تا به نام خودتان در مجله چاپ شود. اصل عکس را هم به شما برمی گردانیم. خنالتان راحت.

این صفحه ویژه شما خوانندگان خیمه است. شمایمی که سال هاست یا ما همراهید و کم و گاهی کارهای کارمان را تذکر می دهید. راستی را بخواهید از انتقادهای تان برای اصلاح کارمان استفاده می کنیم و یا تسویه هایمان برای ادامه راه مصمم تر می شویم. پس به عنوان کسانی که زیر یک خیمه و به خاطر یک نفر جمع شده ایم دست یاری تان را می فشاریم.

برای ارتباط با ما راه اول استفاده از سامانه پیامکی ۳۰۰۰۶۹۶۱ است که حرف های کوتاه و قوری را راحت تر به ما منتقل می کنید. راه دوم تماس یا شماره ۸۸۹۳۴۹۷۰ است که هر روز از ۸ صبح تا ۵ عصر می توانید زنگ بزنید و یا مسئول مربوطه حرف بزنید.

**آدرس خیمه:** تهران، خیابان سعید، نرسیده به نجات الهی بلاک ۲۴۱ طبقه ۴

۰۲۱-۹۳۴۹۷۰۰۰۰۰

با دوستان عزیز در تفرقه فاصله می توانی نوشته بفرستی چند می ننویسد آن بیشتر در فضا و جای کلی داشت.

۰۲۱-۳۰۰۰۶۹۶۱

لطفاً در باره کیفیت اشک در سید الشهداء و اثرات آن مطالب بیشتری کار کنید. گفت و گو با ورنیکا فاضلی حالب و خوانندگی بود. لطفاً باز هم سراغ معرفی کلی مثل ایشان بروید.

۰۲۱-۹۳۴۹۷۰۰۰۰۰

سلام، برویمه ای که درباره مرحوم بهاری بهید کرده بودید خیلی جامع و کامل بود. روحش شاد.

۰۲۱-۹۳۴۹۷۰۰۰۰۰

من ساکن قم هستم. مجله خیمه را در این شهر از کجای می توانم تهیه کنم؟

**خیمه:** دوراه بیشتر روی شناسایی می توانید به فروشگاه کلبه شرق، انتهای خیابان حقانیه، جنب دفتر آیت ا. سحانی مراجعه کنید و یا اینکه با واحد مشترکین تماس بگیرید.

۰۲۱-۳۰۰۰۶۹۶۱

ممنون به خاطر پرسش شما. در خیمه بهاری من از کسانی هستم که بارها بای مداحی اشک اشک و عکس گرفتن از عکس روی حلقه مجله بل همه جای کتب مردم.

۰۲۱-۹۳۴۹۷۰۰۰۰۰

دلت گفت و گو با خانم فاضلی ممنون من ایشان را چند باری در تلویزیون دیده بودم و همیشه برایم حالب بود که درباره زندگی اش و نحوه اسلام آوردن بیشتر بدانم.

۰۲۱-۳۰۰۰۶۹۶۱

ساکن استان سرلر هستم. مجله تان را اتفاقی دست یکی از دوستانم دیدم و خیلی از حال و هوایش خوشم آمد. از کجا می توانم هر ماه آن را تهیه کنم.

**خیمه:** با انور مشترکین مجله تماس بگیرید.

۰۲۱-۹۳۴۹۷۰۰۰۰۰

سلام، از شماره فکس مجله که عکس آقای هوشیار و حلقه چاپ شده بود می خواهم بپرسم می توانم آن را تهیه کنم. متأسفانه روی دکه های شهر ما وجود ندارد.

لطفاً با بخش انتشارات مجله تماس بگیرید.

۰۲۱-۹۳۴۹۷۰۰۰۰۰

سلام لطفاً گفت و گوهای بیشتری با مداحان داشته باشید تا نیازهای مداحان را بیشتر و نیازهای ضروری را هم بشناسید.



**۹۹۳۳۰۰۰۹۵**  
 مجله خیمه خوبی است فقط نه به آن  
 کمی مشکل است چطور می توانه آن  
 را از حلقه بگیرم  
 مشترک شدن مجله بهترین  
 راه است فراموش راحه آخر مجله چاپ  
 کردیم

**۹۹۳۳۰۰۰۹۳**  
 سلام و دست شما درد نکند بابت همه  
 چیز فقط اگر می شود با مداحان بیشتری  
 مصاحبه کنید به خصوص با سعید  
 حدادیان و محمود کریمی

**۹۹۳۳۰۰۰۹۶**  
 مجله خیلی حرفه ای است سرافیق هم  
 از مجالس مذهبی و هیأت های که  
 مخصوص بلوای برگر می شود بگیرد

**۹۹۳۳۰۰۰۹۲**  
 توزیع مجله در ده که ها کم است و احدا  
 پیدایی شود چه طور می توانم اشتراک  
 بگیرم

**۹۹۳۳۰۰۰۹۴**  
 برای اشتراک مجله چه کار باید کرد؟  
 در صفحه آخر فرم اشتراک را  
 چاپ کردیم

**۹۹۳۳۰۰۰۹۷**  
 سلام اگر ممکن است فایل های پی دی  
 اف شماره های جدید مجله را در سایت  
 بگذارید این طوری مشکل عدم دسترسی  
 مان به مجله حل می شود  
**خیمه** چشم

**۹۹۳۳۰۰۰۹۸**  
 چه طور می شود اشتراک مجله را گرفت  
 با واحد اشتراک که شماره این  
 ابتدای مجله آمده ندانم بگیرد

**۹۹۳۳۰۰۰۹۱**  
 از صاحب تان با حاج آقا تقویان معنون  
 بفرمایند مکه و مدینه تان هم مطلب خوب  
 و خواندنی بود

**۹۹۳۳۰۰۰۹۹**  
 باز هم سراغ روحانیون مثل مسجد  
 کریمیان جدا که مقدسه کار فرستادن و  
 دینی دارند بروید

**۹۹۳۳۰۰۰۹۶**  
 برونده ای که درباره مرحوم علیرضا  
 بهاری کار کرده بودید خواندنی بود  
 دستش درد نکند یا سیدالشهدا محسن  
 شود

**۹۹۳۳۰۰۰۹۲**  
 درباره پیشینه تاریخی مناطق ها و اعتقاد  
 شدن به آخر مصاحبه های بسیار  
 نویسد

**۹۹۳۳۰۰۰۹۱**  
 مطلب تان درباره مرحوم بهاری خوب  
 بود معنون

**۹۹۳۳۰۰۰۹۸**  
 کار خوبی را درباره نورانی زینت های  
 اعتقادی و هایت شروع کرده اید لطفا  
 به تعداد مختلف این فرقه و اعتقادات  
 هم کارید

**۹۹۳۳۰۰۰۹۳**  
 سراغ هیات های معروف و نامتق  
 شهرستان ها هم بروید

**۹۹۳۳۰۰۰۹۹**  
 چرا با سعید حدادیان مصاحبه می کنید؟

**۹۹۳۳۰۰۰۹۸**  
 کار خوبی را درباره نورانی زینت های  
 اعتقادی و هایت شروع کرده اید لطفا  
 به تعداد مختلف این فرقه و اعتقادات  
 هم کارید

**۹۹۳۳۰۰۰۹۳**  
 اتفاقا مقالات بیشتری در مجله استعداد  
 کتب به نظرم مصاحبه های خیره ران  
 است

**۹۹۳۳۰۰۰۹۳**  
 بخش ادبیات آیینی را دوباره راه بیندازید  
 بخش خوبی بود که از مجله حذف شد

با تشکر از:  
خانواده حاج رضا مهاجرانی  
میثم قنبری، صدرا امینی  
احمد حشیدی، حمید توانا  
حسن قلند  
چاپ: انتخاب رسانه  
توزیع: نشر گستر امروز

مدیر هنری: احسان حسینی  
نگار: سعید کیانی  
محمد علی رضایی (مشهد)  
مهدی رضایی مهر قم  
معاون: رسول کیسی  
ناشر: علیرضا یزدان طلب  
همکاری: امین رشیدی

سر دبیر: عطاء الله اسماعیلی  
مدیر فنی: سعیده معینی  
تحریریه:  
حیدر محمدی، محمدی  
محمد رسولی حسن مشربی طرف  
مهرداد زهره کهنسل، مهدیه یکتا  
وحیده محمد طاهری  
آرنگ راحله شاکر، رقیه قلی  
ریحانه فدایی، هنرت اسماعیلی

۹۹  
خبرنامه  
۱۳۳۴  
۱۳۹۲

سازمان انتشارات و نشر اسلام  
محمد شافاری



هیأت قرآنی احیاء علاوه بر انتشار مجلات  
خبریه، جدید و مجریا بسته تولید کتاب و  
محصولات فرهنگی می‌پردازد.



## جوشاندن چشمه‌های عواطف در دلها

بناات مهم رهبر انقلاب در دینار باجمعی از مذاحان

گفتوگو با سید حمیدرضا قمری  
در باره شعر آئینی و مدح اهل بیت

۵۸



حجت الاسلام اسلامی  
۶ سال در آمریکا تبلیغ کرده است

۲۰



خبریه یاد تو بهشت من است

بهار حضرت نینا ایله شادانم آمدی

### معرفت

۴۲ اینجا، عشق حکم طلبت  
می‌دهد  
خلیفان گمام علی بن موسی  
الرضا (ع) ۲۸ سال است که  
نارت لونی هارا به آرزویشان  
می‌رساند

۴۶ عبدالعزیزین مجد تاریخ  
مروزی کوتاه سر بخش‌هایی  
از زندگی زین‌العابدین  
حضرت امام مسجد  
علیه السلام

۴۸ مخالفت و هابی‌ها با توسل به  
الله  
شناختی از عقاید و هایت از  
نگاه حجت الاسلام والمسلمین  
شیخ حسین اسماعیلان

### معرفت

۳۱ روزی که امام حسین برای  
عثمان آب برد  
چند روز سره دوران بوجوانی و  
جوانی امام حسین علیه السلام  
می‌دانید؟ دکتر رجایی دولتی  
پاسخ می‌دهد

۳۳ یادها افکند...  
نملی بر برخی گزارش‌های  
تاریخی از زندگی حضرت  
رضا و امام حسین  
علیهما السلام

۴۰ بخوان! مستجاب خواهی  
شد  
پارخوایی بندهم از نامه‌سی و  
یکم پنج ساله

### هیات

۲۰ جوشاندن چشمه‌های عواطف  
در دلها  
بیانات مهم رهبر انقلاب در  
دینار باجمعی از مذاحان

۲۱ گاهی به من رنگ بزنند  
حاج رضا مهاجرانی جو غلام ۸۱  
ساله از ۱۰ سال پیش خانه‌نشین  
شده است

۲۰ مشروفتن در قلب شیطان  
بزرگ  
حجت الاسلام اسلامی ۶ سال  
در آمریکا تبلیغ کرده است

۲۴ گفت: می‌میرم، فرد  
سفر به کربلا و مکه در گفتوگو  
با یکی از مدیران کاروان

### بسم الله

۶ این آرزوی سید بود!  
روایتی از حضور رهبر انقلاب  
اسلامی در اجلاس جهانی علما  
و بیداری اسلامی

۸ حجرین علی کبریو؟

فصلی خیابان سعیده / رسیده به خیابان  
استاد رجاء اللهی / پلاک ۲۴۱ / طبقه چهارم  
تلفن: ۸۸۳۴۹۷ - ۷۳  
مددوق پستی: ۱۵۸۱۵-۱۹۴۱

خیمه درویش و ناخیز معطل آزاد است  
برگشت دادن معطل سال امکان پذیر نیست

شماره تماس: ۳۰۰۰۶۹۶۱

info@kheimh.com



چقدر دربار دوران نوجوانی و جوانی  
امام حسین علیه السلام می دانید؟  
دکتر رجایی دوانی پاسخ می دهد



شناختن از عقاید و هابیت از نگاه  
حجت الاسلام والمسلمین شیخ  
حسین انصاریان



حاج رخسارهاجرانی پیر غلام ۸۱  
ساله از ۱۰ سال پیش خانه تشین  
شده است



## مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوییت سر زشت من است

### معرفت

۵۰ شب عاشورا از سیام قم  
گفتگو با پروین کاغذی  
مسلمان آلمانی تیار و ماجرای  
سفرش به ایران (بخش  
پایانی)

۵۴ جانی فاریان مصری را می گیریم  
استاد جواد پناهی پیش  
بینی های خلیجی درباره وضعیت  
قرائت قرآن ایرانی ها دارد

### فرهنگ

۵۸ محبت مارینه و ازل دارد  
گفتگو با سید حمید رضا  
برقعی درباره شعر آیینی و مدح  
اهل بیت

۶۲ از جنت تا عاشورا به فلم  
حاج آقا  
آقای سلیمان می شود من  
بخشیم؟ نخستین و من  
حجت الاسلام و اجدی است

۶۶ طواف حروف  
نمایشگاهی که به نام خدا مزین  
است

### فرهنگ

۶۸ به رنگ دل  
همراه با گروهی از فعالان  
فرانسوی فیروزیایی مقیم  
خراسان

۷۰ مضامین بی ضرر با خدا  
نگات نوری از حجت الاسلام  
والعالمین قرآنی درباره موقف

۷۲ وصیت نامه عارفان و نویسندگان  
حجت الاسلام پناهیان  
از ا متکلف دانستجو می  
می گوید

به جای مسئولان رسمی دور و جانی شیعه و دور و جانی سنی از ایران پشت سر ایشان قرار می گیرند.



روایتی از حضور رهبر انقلاب اسلامی در اجلاس جهانی علما و بیداری اسلامی

## این آرزوی سید بود!

محمد رضا زائوی

ایستاده است و آن وقت بود که سنی و شیعه پشت سرش به نماز می ایستادند، در قاهره و مسجد دانشگاه بزرگ «الازهر» مگر همگان را به همین شگفتی نیاورد؟

دلت هوای سید جمال را می کند و شوق امام موسی صدر را می یابد. به جماعتی نگاه می کنی که آرام آرام وارد سالن اجلاس می شوند، به نام بیداری اسلامی و در روزگاری که جهان اسلام بیش از هر زمان دیگر نیازمند بیداری است و محتاج فهم و شناخت تهدیدها و خطرهای و نیازمند همدلی و وحدت.

تو که لرزیده و تپنده ها و سرعیت تهدیدهای دشمن برای این جماعت خبر داری می فهمی معنی این همایش چیست، تو می فهمی کنار هم نشستن این آدم ها چه رمز و چهره ای را با خود دارد، تو می فهمی در زیر سنگینان دلبسته و نیرنگ و فتنه و آشوب وقتی چتر مفتی اعظم لعل سنت استرالیای برای انتشار کتابچه «ولایت فقیه» باز می شود چه قضایی ایجاد می کند و حضور لعل او در این گونه جلسات چه سدی در برابر سیلاب توطئه ها می کشد.

امروز جای امام موسی صدر خالی است که با آن چهره ی زیبا و درخشان قدم به این سالن بگذارد، با آن قامت بلند و استوار در میان این جماعت قدم در راه دور این جایگاه بنشیند و با آن متعلق استوار و بیان دلنشین و شیرین سخن بگوید.

وقتی مهمانان در سالن اصلی مستقر شده اند بر خی به اتاق بزرگی هدایت می شوند که قرار است قبل از آغاز جلسه در آنجا رهبر انقلاب را زیارت کنند. مهمان های ویژه و شخصیت های مشهور تر و برجسته تر در این اتاق جمع شده اند که رهبر انقلاب از راه می رسد و به

ور کنند حالا هفته جاری گرفته است، از شبکه های تلویزیونی ماهواره ای تا کرچه ها و خیابان های قاهره و طرابلس.

در چنین روزهایی جماعت دور هم جمع شده اند! کدام جماعت؟ عمامه از عمامه از مصر و عراق و لبنان و فلسطین، کجا؟ در پایتخت جمهوری اسلامی ایران و حالا قرار است رهبر انقلاب از راه برسد و با این جماعت سخن بگوید.

جای سید جمال خالی و جای امام موسی صدر چه آرزوها داشت سید جمال برای این جماعت و در خواب فقط می دید چنین روزی را، وقتی در قاهره و کابل و استانبول پنج نفر و ده نفر آدم جمع می کرد تا شراره های سینه اش را بشنوند و سوختن دلش را ببینند.

چه خیال ها داشت امام موسی صدر وقتی بیقرار و بی آرام از آفریقا به اروپا و از قم به نجف می رفت، دیده های و شنیده های که چگونه سراسیمه و بی تاب به هر صاحب عمامه ای می رسید خواب ها را بر می آشفت و از بیداری سخن می گفت.

جای امام موسی صدر خالی، او که وقتی به منبر می رفت مسیحیان می گفتند گویی مسیح آمده است و مسلمانان می دیدند فرزند پیامبر در محراب

آرزوی سید بود این... سید جمال الدین اسدآبادی، آرزوی سید بود این... سید موسی صدر، آرزوی سید بود این... سید روح الله خمینی این که جماعتی از عالمان دینی و رهبران مسلمانان از این سوی و آن سوی دنیا دور هم جمع بشوند، همین... تا همین جاییش به هزار و یک دلیل دشمن نبود.

حالا جماعتی، جمعیتی از سیاه و سفید، پیر و جوان، عرب و عجم، از آسیا و اروپا و آفریقا عمامه در عمامه دور هم نشسته اند و از در سالن که می خواهند وارد شوی پرده کعبه در قابی از جوب و شیشه تکلیف تو را معلوم می کند، می فهمی زیر کدام پرچم همه جمع شده اند.

و تو می دانی در چه وضع و احوالی دارد این اتفاق بزرگ و مبارک روی می دهد، اینها پاره های پیکری هستند که مجروح و نیمه جان هر روز زخمی تازه بر می دارد، جهان اسلام امروز چون جسمی است که هم جراحان جامه و دستار ش غارت کرده اند و هم گرگ های بیابان به جانش افتاده اند.

چنگ و دندان این گرگ ها هر روز چنان در گوشت سوری افتاده است که می دانی به این راحتی ها رهاش نمی کنند آتش چنگ و جدال شیعه و سنی که ده ها سال نمی توانستند این طور شعله

سراغ آنها می‌روند

با یکایک مهمان‌ها احوال‌پرسی می‌کنند و آنها وادر آغوش می‌گیرند؛ برخی دست‌آقا را می‌بوسند و برخی چون راه‌تمدی آشنا و قدیمی صمیمانه سخن می‌گویند. اینها چهره‌های برجسته‌ای از علمای جهانی اسلام هستند و اگر بخواهی رهبر انقلاب را با آنها مقایسه کنی حتی اگر دشمنش باشی باید به حقیقت اعتراف کنی، حتی اگر او را نخواهی باید واقعیت را بپذیری که رهبر انقلاب یک سر و گردن از همه آنها بالاتر است. یغز من یشاء... کار عالم دست خداست؛ نه محاسبات و تدبیرات سیاسی و اقتصادی و حتی شخصی.



وقار و هیبت و شکوه و جلال ظاهری این مرد در عین رفتار و مواضع و بسیار صمیمی در ساده‌ترین برخورد و اولین نگاه به چشم می‌آید. بعد هم که همه به سالن اصلی می‌روند و پدر نامه‌ها را در رهبر انقلاب آغاز می‌شود و به جای مسئولان و رسمی دور و حتی شیعه و دور و حتی سی‌اژ ایرانی پشت سر ایشان قرار می‌گیرند باز ایبت و قدرت شخصیتی رهبر انقلاب به وضوح آشکار است؛ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.

سرود جمهوری اسلامی پخش می‌شود و همه به احترام ایستاده‌اند. عالمان شهیدی که غرب‌نیز بهر شکنجه‌های طاغوت جان دادند، روحانیون آزاده‌ای که در جبهه‌های نبرد در خاک و خون غلتیدند و بابه اسارت یعنی هادر آمدند، آنها باید این هیمنه و عظمت را می‌دیدند؛ شهیدان پیچیده در گوش زمین قربادتن! این جادر تهران زیر پرچم سه‌رنگ جمهوری اسلامی و کلمه‌ی «الله» و به‌نام جاودانه‌ی امام خمینی، نمایندگان جهان اسلام با احترام ایستاده‌اند.

صحبت‌های آقا که آغاز می‌شود فضای سالن دینی است، طنین محکم سخنرانی با ترصیع آیات قرآنی و تلاوت آیات به لهجه‌ی عربی برای عالمان مسلمان از هر کشور و با هر زبان که باشند تحسین در انگیز است. سیر منطقی بحث و ترتیب عالمانه‌ی موضوع شخصیت رهبری را بیشتر آشکار می‌کند. تا مرد سخن نگفته باشد، علم و هنر شریف نهفته باشد.

در این جایگاه و در چنین روزهایی و با این مخاطبان و این فضایی و حتی بحث می‌توانست جنبه‌ی شعاری و احساسی پیدا کند، در حالی که خطابه‌ای مکتوب بود و قرأت متن از پیش نوشته شده توسط رهبر انقلاب هم

نشان دهنده‌ی تأمل و دقت پیشین بود که کلاً ترجمه‌ی هم‌زمان و آسان‌تر و دقیق‌تر می‌کرد و هم‌زمانی کاملاً امروزین و مدرن از جلسه‌ی بین‌المللی و با آداب القای سخنرانی در قالب‌های متعارف.

طرح موضوع ایجاد تمدن در خشان اسلامی به عنوان هدف بیداری اسلامی، افق دید وسیع و تفکر عمیق و آینده‌نگری رهبری را نشان می‌داد می‌پرسی جماعت چه حالی داشتند؟ از مهمان مصری می‌گویم که فقط ذوق زده ماشاءالله و بسم‌الله می‌گفت و سرنگان می‌داد به شوق و تحسین که در گفتاری مختصر همه‌ی موضوعات به شکلی زیبا و دلنشین مطرح شد و حسرت می‌خورد که کاش دیگر رهبران و حاکمان کشورهای اسلامی چنین بودند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای از وعده‌های الهی می‌گویند و پیروزی انقلابی اسلامی در ایران به عنوان یک نمونه و آیات قرآنی و تفسیرات به مآثر موسی علیه‌السلام را می‌خوانند: «بیداری اسلامی مبشر حوادث بزرگتری است که در آینده اتفاق خواهد افتاد تحقق معجزه‌گون وعده‌های الهی نشانه امیدبخشی است که تحقق وعده‌های بزرگ‌تر را می‌دهد».

ذکر رساله‌های مثنوی و هنر و سینما به عنوان لوازم تمدن‌سازی در کنار محورهایی چون اقتصاد و پاسخ‌گویی به نیاز روز و رهبر از تحجر و التقاط و اشاره به ضرورت ایجاد رفاه عمومی در کنار نیاز به استقرار عدالت و گسترش اخلاق انسانی اندیشای جامع و پویا و اصرار بر امر عرفی می‌کند. بعد هم رهبر انقلاب دفعه داخل مقدر می‌کنند که: «تجربه نشان داده که اینها ممکن و در دسترس جوامع ماست؛ نه باید شتاب زده و نه باید بدبینانه نگاه کرد».



توجه عمیق حضار به سخنرانی نشان می‌دهد همه متوجه اهمیت این گفتار در این مقطع زمانی هستند. آقا ادامه می‌دهند: ما یا غرب و هیچ گروه از انسان‌ها مشکل نداریم، منبای ما سخن امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است که «انسان صنفان، اما آن‌کس که فی الدین او نظیر لک فی الخلق»<sup>۱</sup> و راستی این سطح از اندیشه و تفکر و این شیوه از بیان و سخن را کدام یک از مهمانان می‌توانند در سران کشورهای خود سراغ بگیرند؟

بی‌شک نیست که یکی از مهمانان قبل از آغاز جلسه

به ما که در باره موضوعات داخلی کشور خودمان بحث می‌کنیم می‌گوید: در مرحله‌ی فعلی و سال‌های آینده همه می‌دانند که نقش رهبری پررنگ‌تر از گذشته و صفحندی‌های بین‌المللی حساب‌تر و نقش ایران مهم‌تر از هر زمان دیگر است».

وقتی صحبت‌های آقا تمام می‌شود از میان مهمانان عبور می‌کنند. می‌پرسی چه شد؟ گفتی نیست، من از دحام و جمعیت زیاد دیده‌ام ولی این صحنه‌ها باور کردنی نبود. چند بار راستی برای جان آقا تگزلن شدم پس که جماعت در دست و پای هم ریخته بودند. باور کردنی نبود اینها که عالمان شهر و دیار خویشند این گونه برای دست‌دادن و تدرک حسن به آقا سراسیمه شود و بی‌قرار باشند.

در نهج البلاغه خوانده بودم که: «حتی شق عطفای و وطی الحسنان! از هجوم مردم جمله‌هایم شکافته و انگشت‌ها فشرده شد»<sup>۲</sup> و اکنون می‌دیدم که جلوه‌ی شکوه مندر رهبری از سلاله آن حضرت — که خود را خاک پای غلام صاحب‌نهج البلاغه نمی‌دانند چنان جماعت را شیفته و دلناده کرده که بسیاری از آنان بی‌قرار و ناآرام شده‌اند. یکی جغیه‌ی آقا را می‌ستاید و یکی در عیای ایشان دست می‌گذارد. یک عالمه سی‌گریه می‌کند و چند نفر دیگر از گریه و مناز می‌شوند. باور می‌شود در چنین حالی آقامرحه عالمی لبنانی باشند که روی صندلی چرخ‌دار نشسته و تلاش کنند خود را به او برسانند؛ آن‌بوه جمعیت سه‌بار موج در می‌دارد و رهبر را با خود جایه جامی کند و لبی باین حال برای سومین بار خود را به مهمان لبنانی می‌رساند که نمی‌تواند حرکت کند و جلو بیاید. از دور می‌بینم که او را در آغوش می‌گیرند و می‌بوسند. آقا تشریف برده‌اند و جمعیت آرام شده است. مهمان لبنانی چنان از لرز و توجه و لطف آقا به حد آمده که هنوز گریه می‌کند.

هنگامی که هیأت رئیس در جایگاه خود نشسته‌اند، تماهنگ زیبایی دوباره‌ی بیداری اسلامی در حال پخش است و با صدای «الله اکبر» تصویر شکنج‌ها روی چهره‌ی او با ما دیرالو می‌شود؛ یکی از مهمانان به دیگران نگاه می‌کند و لبخند می‌زند.

جای سید جمال خلی نیست، جای امام موسی صدر خالی نیست، رهبری با چنان ایبت و اقتداری در این صحنه حاضر شده‌اند که جای همه را پر کرده‌اند؛ سید جمال اگر بود آرزوهای خویش را این‌جا تجسم یافته می‌دید و امام موسی صدر اگر بود زبان به تحسین و آفرین می‌گشود که آنچه خدایان همه دارند...

لو جئنه لرایت الناس فی رجل... والذهر فی ساعه... و الأرض فی دارا پی‌نوشت‌ها.

۱ نامه‌ی پنج‌ه‌اوسومنهج البلاغه

۲ خطبه‌ی سومنهج البلاغه



## حجرین عدی که بود؟

بیشتری نسبت به شیعیان، به خصوص شیعیان کوفه می کردند و بعضی از چهره های سرشناس شیعه را به بهانه های پوچ و بی اساس به قتل می رساندند. یکی از آنان حجر بن عدی کنسیدی بود. هنگامی که نوبت قتل حجر وفادار و برزگوار رسید از درخیم خود اجازه خواست دور کعبه نماز بخواند، او موافقت کرد، حجر به نماز ایستاد و نماز را طول داد پرسیدند آیا از ترس مرگ نماز را طول دادی گفت: "به خدا سوگند در عمرم هر وقت وضو گرفته ام، دور کعبه نماز خوانده ام و هرگز نمازی به این کوتاهی نخوانده ام و برای اینکه خیال نکند من از مرگ می ترسم به این کوتاهی خواندم و بعد گفت پس از مرگ من، زنجیر از دست و پایم باز نکنید و خون بیکرم را نشویند زیرا منی خواهم روز رستاخیز با همین وضع با معاویه روبرو شوم"

### حزبان شهادت حجر بن عدی

بعد از جریان صلح تحمیلی در امام حسن علیه السلام حاکمان شهرها به دستور معاویه شروع به شکنجه و آزار شیعیان حضرت علی علیه السلام کردند یکی از این حاکمان مغیره بود که چون از محبوبیت عمومی و شایستگی و فضیلت حجر آگاه بود ناگزیر به آن اعتراف می کرد و می گفت نمی خواهم بهترین مردان شهر را یکدم ناآنان رادر پیشگاه خدا سعادت مند گردانم و من بدیخت و تبهکار او اضافه کرده با قتل حجر و یاران او معاویه در دنیا به عزت و آقایی می رسد ولی مغیره روز قیامت دلیل و معذب می گردد.

پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام و رفت و آمد یزرگان عراق و اشراف حجاز با امام حسین علیه السلام دستشانزدگان معاویه به دستور او سختگیری

عناصر افراطی وابسته به گروه های تروریستی فبر حجر بن عدی از اصحاب پیامبر و امیر المؤمنین را در شهر عذرادر استان ریف دمشق تخریب کردند. گفته شده که این افراد پس از کندن قبر، بیکر حجر بن عدی را به مکانی نامعلوم منتقل کردند. منطقه عذرادر تحت کنترل عناصر است و بارها تهدید کرده اند که اماکن زیارتی و مقدس را در سوریه تخریب می کنند. تصاویر قبل و بعد از تخریب قبر حجر بن عدی را می بینید.

# هیأت



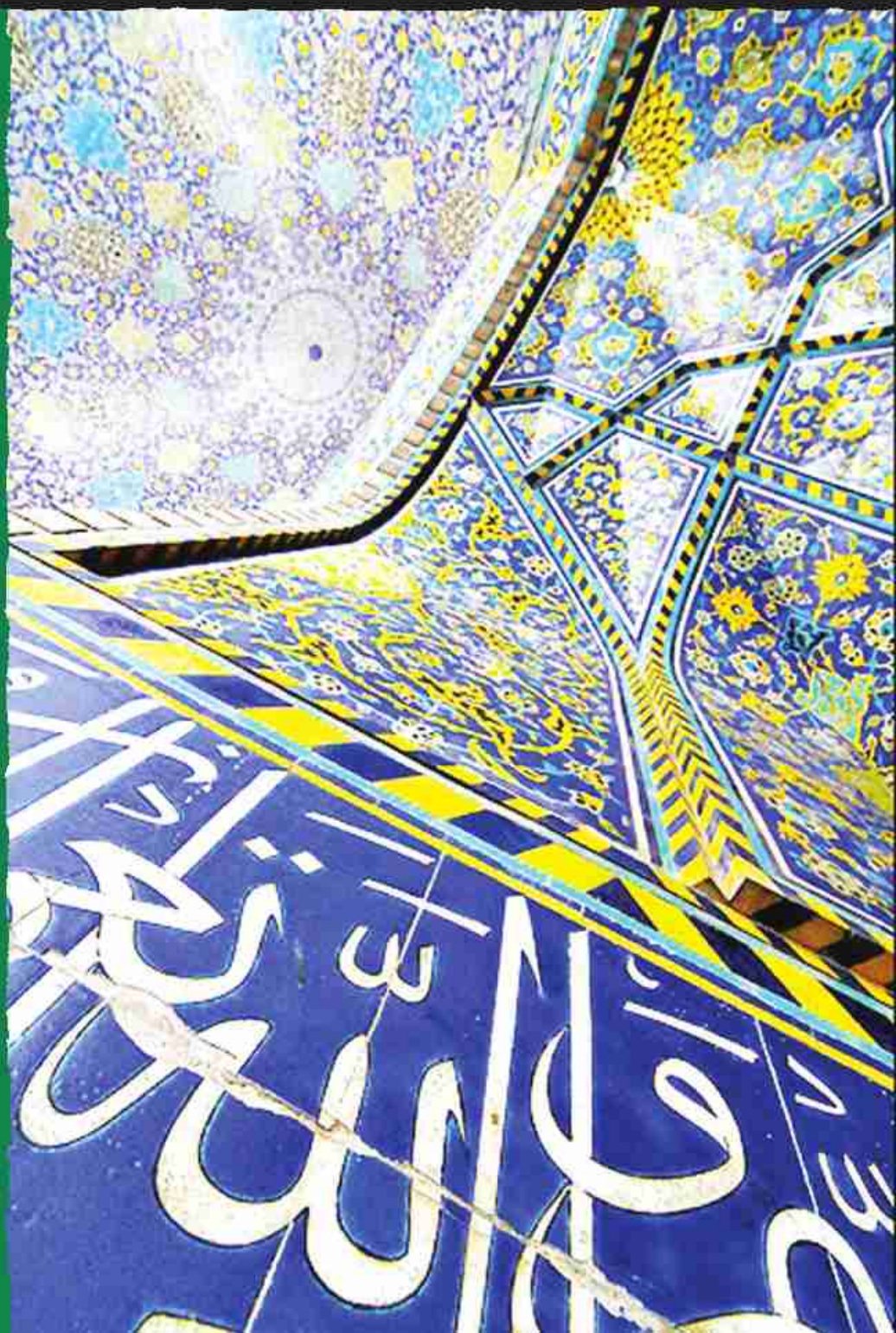
گاهی به مرگ رسید  
حاج و صاحب‌الزلیله  
علامه ۸۱ ساله از ۶ سال  
پیش خلع‌شده شد



گفت، من مرده‌ام  
بسی حرف‌های کاروان  
دارم که بازهاستم را به  
آوردن شکر و شکر است



مروفتن در وقت نماز  
برگ  
محبت‌السلام اسلامی  
امروزه تبلیغ کرده‌اند





بیانات مهم رهبر انقلاب در دیدار با جمعی از مداحان

## جوشاندن چشمه‌های عواطف در دلها

میان خود مداحان که از جوانهای ما، پیشکسوت‌های ما، اساتید ما تشکیل شده است. بحمدالله میان مردم میروند و وسیله‌ی توسل مردم را فراهم میکنند و سفره‌ی برکت اهل بیت را میگیرند؛ این یک فرصتی است برای کشور ما؛ مثل خیلی از فرصتهای دیگری که ما داریم. برادران مسلمان مادر کشورهای دیگر، خیلی از فرصتهای ما را ندارند؛ یکی از همین است. این سلسله‌وار شده و جریان و شبکه‌ی توسل به اهل بیت و محبت اهل بیت و درانگیختن عواطف، خیلی فرصت مهمی است. حالا به هر دلیلی، دیگران در مناطق

روز به روز در جهت معرفت‌افزایی و ترویج اکتی در فضای ذهنی جامعه، موفق‌تر باشید.

### شان مداح

دو مطلب در این جلسه گفتنی است. اگرچه حرف گفتنی بیش از اینها است. یک مطلب در مورد مدیحه‌سرایی خاندان پیغمبر است؛ این مهمی که شماها بر عهده گرفته‌اید. امروز بحمدالله در سرتاسر کشور شبکه‌ی مداحان و تنگستران خاندان پیغمبر توسعه پیدا کرده است؛ جمعیت زیادی، استعدادهای زیادی، دل‌های مشتاقی در

بنده‌ی حقیر، خدا را بسیارم که توفیق مرحمت کرده است؛ شاید حدود سی سال یا بیشتر است که ما این توسل را در این روز داریم و بحمدالله رونق و شکوه و معنویت و رشد مفاهیم و معانی را انسان در پیشرفت سالها مشاهده میکند. امسال برنامه‌ای که اجرا کردید، بسیار خوب بود؛ هم از لحاظ محتوا، هم از لحاظ قالب؛ شعرها خوب بود، اجراها و خواندن‌ها خیلی خوب بود. ان شاءالله که شما دوستان و عزیزان



ما گذاشتند، کم نظیر است. من بعضی را اطلاع دارم: مداحهای ترک زبان یک جور، مداحهای فارس زبان یک جور، همین آقایان مداحهای زنجان که امروز یکی از آنها اینجا خواندند، و جاهای دیگر و جاهای دیگر و از همه جا، و همچنین شعرائی که این مداحها را پشتیبانی میکردند، آن روز همه به وظیفه شان عمل کردند. امروز هم من نگاه میکنم، می بینم در میان این شعرهائی که خوانده شد، به نیازهای نقد توجه شده بود؛ تمره ای کاملاً همین شعر آقای سارگار است، که هر سال همین جور است. ایشان در این شعرها و سرودها یک پیوند لطیف در سبب هنری ای بین عرش و فرش میزنند؛ از حریم ملکوت همین طور آرام و با شیوه ای هنری جزکت میکنند، می آید در نیاز امروز، آنجایی که نیاز میرسد، بنشیند، این ترکیب هنر متدانه است؛ شعر هم خوب است.

شما از حنجره استفاده میکنید، که نعمت خدا است؛ از لحن و آهنگ استفاده میکنید، که نعمت خدا است؛ از شعر استفاده میکنید، که قرین حالش نعمت خداهاد الهی است. این نعمتها در اختیار شما است، اینها را در خدمت چه قرار میدهید؟ در خدمت معرفت افزایی، اگر در خدمت اختلاف افکنی واقع شد، اگر در خدمت تحریک عصبیتهائی قرار گرفت که امروز به خاطر این عصبیتهای متعصبین لجوج در نقاطی از دنیایست، تا سی تا سر میزنند، این استفاده، استفاده ی بدی است؛ این را خیلی مراقب باشید.

#### مراقب اختلافها باشید

شما اینجا یک شعری بخوانید، امروز هم که ویدئو و اینترنت و وسائل گوناگون انتقال پیام وجود دارد؛ عکس و تفصیلات آن برود در فلان نقطه، چهار تا آدم جاهل متعصب را تحریک کند، بیندازد به جان یک مشت زن و بچه ی بی گناه، خون اینها را بریزد. مراقب این چیزها باشید اینکه بنده این همه اصرار میکنم، تأکید میکنم برای اینکه اختلافات مذهبی و طایفه ای را کمتر نگ کنید، برای این است. کسی خیال نکند که اگر ما بخواهیم نعمت این عشقی که دلهای مردم ما را بحمدالله پسر کرده و مالا مال از محبت اهل بیت است، شکر گزاری کنیم و این عواطف و انحریک کنیم، راهش آن است، نه، اشتباه است. اختلاف افکنی یا تحریک عصبیتهای اختلاف افکن، مصلحت نیست؛ نه امروز مصلحت است، نه زمان امام صادق (علیه السلام) مصلحت بود؛ آنها هم جلویش را اگر رفتند بعضی از افراد سطحی نگر به این مسئله توجه ندارند. همین طور است اختلافات داخلی و درونی.

و عزاداری، هم در جلسات دعاخوانی؛ این دعای کمیل، این دعای نذبه، این دعای امام حسین در عرقه، و دعاهاائی که مخصوص ما است. در میان دیگران، این مقدار دعای خوش لفظ خوش معنای خوش مضمون وجود ندارد؛ این هم از اختصاصات امتیازاتی است که بحمدالله پیروان اهل بیت از آن برخوردارند. اینها همه اش عقل و عاطفه را در آمیخته ی با یکدیگر در طول تاریخ و در عمق ذهن بشر و عواطف انسان جاری میکند.

بنابر این شأن مداح این است، یعنی برانگیختن عواطف، و به کمک اندیشه و خرد در این عواطف، شأن مداح و شایستگی این حرفه ای که امروز در کشور ما بحمدالله بوقرور وجود دارد. این است که بتواند با بیان هنری، با شیوه ی هنری، با اجرای هنری، معرفت را در بین مردم گسترش دهد. این شد محور اصلی، شعری که انتخاب میکنید، لحنی که انتخاب میکنید، شیوه ای که در آن با مردم حرف میزنید، در این جهت قرار بگیرید؛ در جهت افزایش معرفت و عمق بخشیدن به هدایت مردم و دانائیهای آنها از دین و از راه زندگی، این کاری است که جامعه ی مداح به بهترین وجهی میتواند انجام دهد.

#### توجه به نیاز روز

بازها عرض کرده ایم و این یک حقیقتی است که وقتی شما یک قصیده را یا یک غزل را که حامل معارف است، در یک مجلسی میخوانید، گاهی از ساعتها سخن گفتن فصیح و بلیغ یک گوینده تأثیرش بیشتر و عمیق تر میشود؛ این یک فرصت است؛ از این فرصت باید استفاده کرد؛ این فرصت را نباید ضایع کرد. شعری که محتواند داشته باشد، این فرصت را ضایع میکند؛ یا اگر چنانچه در آن یک نکته ی ضعیف و احیاناً غلط وجود داشته باشد، این فرصت را ضایع میکند؛ یا اگر چنانچه کیفیت اجرا جوری باشد که مرزهای شرعی را مخدوش کند، این فرصت ضایع شده است؛ یا اگر جوری باشد که تلبه های نقد را که امروز مردم به دانستن آنها احتیاج دارند، ندیده بگیرد، این فرصت ضایع شده است. فرض کنیم در دوران جنگ تحمیلی که کشور نیاز داشت به یک حماسه ی پر شور عملی و جهاد در میدان، جوانها هم آماده بودند، پدر و مادرها هم آماده بودند، یک نوری برود در مجالس و محافل خود، شعر هم بخواند، خوب هم اجرا کند، منتها اشارهای به این نیاز وقت نکند؛ این ضایع کردن فرصت است. آن روز مداحها نقشهای خیلی خوبی آفریدند. در این جبهه کارهائی که مداحهای ما کردند، اثری که آنها در اعماق جان رزمندگان



دیگر، از این نعمت بزرگ، از این برکت عام، به این شکل برخوردار نیستند؛ ما داریم یقیناً یکی از عواملی که دین را، معنویت را، عقیده را و اخلاقی را در یک جمعیتی در طول تاریخ حفظ میکند، عواطف است؛ در کنار عقل و خرد و استدلال، انبیاء و فرماندهان الهی تشنه اند با مردم با زبان فلسفی حرف بزنند، اگر چه برای فهمیدن کلام آنها و تعمق در بیان آنها، عقل فلسفی لازم بود و هست؛ یعنی فلسفه ی بزرگ از سفره ی گسترده ی عمومی انبیای الهی بیشترین بهره را می برند؛ اما این سفره، سفره ی خاصی نیست؛ لذا زبان آن، زبان استدلال عقلی و یگو و میگو و ان قلت و قلت نیست؛ این زبان، ترکیبی است از اندیشه و عقل و عواطف؛ عاطفه است که میتواند مسیر فهم عقلی و حرکت عقلی و جریان عقلی را هموار کند. ما به طور طبیعی این جریان را داریم؛ هم در جلسات مدح و عزاء و شادی و مولودی خوانی

زخمود

از راست: محمد حسین جدادیان، سعید جادادیان، محمد طاهری، حسین طاهری، احمد نیکبختیان



سید علی رتوی



البته یک اصل مسلمی وجود دارد عزیزان من! مردم از صدای شما خوششان می آید، از شعر شما لذت میبرند، از اجرای شما چه در مدحتان، چه در عصیتان دلپاشان تکان میخورد و اشک میریزند؛ اما به خود شما هم نگاه میکنند. اگر شما از لحاظ اخلاق، از لحاظ تدبیر، از لحاظ عفت، نمود تحسین آوری داشتید، همه ی آنچه را که عرض کردیم، به صورت مضاعف در مردم اثر خواهد کرد. اما اگر خدای نکرده بعکس شد؛ مردم نشانه ی تزلزل اخلاقی، نشانه ی عقب ماندگی از لحاظ اخلاقی و رفتار و خدای نکرده عفت و این چیزها مشاهده کنند، اثر این هنرها و زیبایی هائی که در کار شما هست، از بین خواهد رفت؛ این را مراقب باشید.

همه مان باید مراقب باشیم؛ ما عمامه های ما بیشتر از دیگران، گویندگان مذهبی بیشتر از دیگران، نامداران عرصه ی دین و تقوای بیشتر از دیگران، همه باید مراقب باشیم؛ شما هم همین طور. شما کسانی که در عرصه ی دین و معرفت و امور الهی دارید کار میکنید، خیلی باید مراقب باشید؛ مراقب اخلاق، مراقب پاکی زبان، پاکی دامان، پاکی دل، پاکی دست. خدای تعالی به شما کمک کند. یک ملاح آستان فاطمی (سلام الله علیها) وقتی که در یک چنین جایگاهی قرار گرفت، یک انسان برجسته است، یعنی همین جوری که بین ماها فهمیده شده، دانسته شده و اعتقاد پیدا کرده ایم، کسانی که در راه مدح ائمه (علیهم السلام) و اظهار ارادت به این بزرگوار و توجه دادن دلها به این

ترسیم میکنیم، کسی نباید در آن تردید آفرینی کند، یأس آفرینی نکند، ناامیدی به وجود بیاورد؛ همچنین در حرکت و جهاد مداوم که نیاز یک کشور و یک امت و یک تاریخ است.

### معرفت افزایی

جهاد مداوم، نیاز هفت است. همه ی پیشرفتها، همه ی تمدن سازی ها، به حرکت مجاهدت دائم شده است. مجاهدت دائم هم همه اش به معنای رنج کشیدن نیست. جهاد، شوق آفرین است. جهاد، شادی و نشاط آفرین است. امروز که نیاز به این جهاد داریم، کسی نباید به تنبلی و کسالت و انزوا و بیکاری و بیکاری دعوت کند، اینها میشود کفران نعمت الهی؛ «لا اله الا الله» (۱) این نباید بشود.

در بین شما عزیزان بحمد الله هم پیشگوتها هستند، هم جوانها هستند، استعداد های خوبی هم وجود دارد. در میان شما، گلهای پر طراوت نور سی من مشاهده میکنم، که توانسته اند خوب وسط میدان بیایند و جای خالی گذشتگان را نه فقط پر کنند، بلکه برتر و بهتر از آنها؛ ما خیلی از گذشتگان را هم دیدیم حرکت کنید.

آنچه که من به شما عرض میکنم، این است: مداحی، معرفت افزایی است. مداحی، پراگندن معرفت و حکمت و امید و عقیده ی راستخ است. مداحی، جو شاندن چشمه های عواطف در دلها است؛ با استفاده ی از هنر شعر، هنر آواز، هنر اجرا

امروز مردم ما باید امید داشته باشند؛ اگر امید بود، حماسه خواهد بود. اینکه ما عرض کردیم «حماسه»، حماسه که دستوری نیست، یخنامه ای نیست، یخنامه صادر میکنیم، مردم حماسه ایجاد کنند؛ اما مگر میشود چنین چیزی؟ مگر معقول است؟ حماسه از دل میجوشد، حماسه با عقل هدایت میشود، حماسه با ایمان پشتیبانی میشود؛ اینها که دستوری نیست. اگر چنانچه دل از امید خالی شد، فکر از منطق صحیح تهی شد، حماسه به وجود نمی آید. مادر ذهنها تردید ایجاد کنیم، در دلها یأس تزریق کنیم، حماسه به وجود نمی آید؟ معلوم است که نه. حماسه آفرینی این است: فضای بدبینی به وجود نیاید؛ فضای سوء ظن به وجود نیاید؛ فضای امید، فضای خوشبینی، فضای نگاه به چشم اندازها به وجود آید؛ چشم انداز هائی که قطعی است، یقینی است، حقیقی است، تلقینی نیست.

مثلاً در اوائل دهه ی ۶۰ سی سال قبل از این اگر چنانچه ما می گفتیم آینده چنین و چنان خواهد شد، ممکن بود بعضی هایگو بند به، اینها دارند تلقین میکنند؛ اما امروز که دیگر این حرفها نیست؛ امروز که داریم می بینیم حرکت عمیق و وسیع پیشرونده ی انقلاب و کشور را به سوی اهداف؛ هم اهداف مادی، هم اهداف معنوی؛ هم اهداف سیاسی، هم اهداف اجتماعی؛ هم اهداف داخلی، هم اهداف بین المللی؛ اینها جلوی چشم ما است؛ مگر کسی میتواند منکر شود؟ آن وقت این چشم اندازی را که امروز ما برای خودمان

سید مجید بنی فاطمه



جواد احمدی



از این بالاتر؟ اسم این را گذاشته اند آزادی، اسم نقطه‌ی مقابلش را گذاشته اند اسارت! در حالی که احتجاج زن، حجاب قرار دادن زن برای خود، تکریم زن است! احترام زن است! ایجاد حریم برای زن است! این حریم را شکستند و دارند روز به روز هم بیشتر می‌شکنند! اسمهای گوناگون هم رویش می‌گذارند اولین یا شاید یکی از اولین آثار سوئی که این مسئله گذاشت، ویران کردن خانواده بود، بنیان خانواده سست شد. وقتی در یک جامعه‌ی خانواده متزلزل شد و از بین رفت، مقادیر این جامعه نهادینه می‌شود.

مشکلاتی که امروز در غرب وجود دارد، این قانونهای ابلیهانه و خیانت آمیزی که اینها در زمینه‌ی مسائل جنسی دارند می‌گذارند، اینها را به تدریج دارد حرکت می‌دهند. این احتیاط، قابل جلوگیری هم نیست! اینها محکوم به سقوطند. تمدن غربی چه بخواند، چه نخواهد، دیگر قادر نیست جلوی این سقوط را بگیرد، ترمز این وسیله بریده است، جاده هم بشدت لغزنده و نراشید است. اینها گناه کردند آن وقتی که ترمز را بردند و آمدند خودشان را در لب این یرنگاه قرار دادند! لذا محکوم به شکستند.

زوال تمدنها، مثل سیر بر آوردن تمدنها، یک امر تدریجی است. یک امر دفعی و قوی نیست و این تدریج دارد اتفاق می‌افتد و گمان نمی‌کنم از چشم این نسل یا نسل بعد از این نسل دور بماند، خواهند دید که چه اتفاقی می‌افتد. خدای متعال در قرآن حدود تکریم زن را معین

از راست: سید حمیدرضا ربیعی، محمود کریمی، سید مجید بنی فاطمه



بزرگواران هستند، اینها پیش خدای متعال عزیز و محبوبند.

### جشن، عزای تبدیل نشود

البته امروز یک نکته‌ای در جلسه‌ی ما وجود داشت که این نکته، نکته‌ی مستحسبی است. من در این سالهای طولانی، خیلی اوقات به درادران مداح که اینجا می‌خواندند، این اعتراض را میکردم که جلسه‌ی جشن و مولود را تبدیل می‌کردند به مجلس عزاداری، مفضل روضه خواندند و اشک گرفتند! هر چیزی به جای خودش. به شما می‌گویند مداح، مداح یعنی چه؟ شاخصه‌ی اصلی شما مداحی است، نه روضه خوانی، روضه بخوانید، بنده طرفدار روضه خوانی‌ام، خودم هم روضه خوانم. اینجور نیست که در مجلس مولودی خوانی ائمه (علیهم السلام) هم شما باید یک روضه‌ای خوانده شود، یک دمی داده شود، یک اشکی گرفته شود، هیچ ازومی ندارد. بگذارید عواطفی که مردم نسبت به ائمه (علیهم السلام) دارند، در خارج اینجور وانمود نشود که منحصر است در قضیه‌ی گریه و سینه زنی و عزاداری، نه، عزاداری به جای خود، مدیحه و مولودی خوانی و شادی هم به جای خود! اینها را نباید باهم مخلوط کرد.

### حجاب، تکریم است

و اما نکته‌ی دوم که امروز شایسته است درباره‌اش صحبت شود، مسئله‌ی زن است. یکی از سیئات

تمدن مادی، حرکتی است که در مورد زن انجام دادند. ما در این زمینه خیلی حرف داریم، گناه بزرگی که تمدن غرب در مورد جنس زن مرتکب شده است، نه به این زودی قابل پاک شدن است، نه به این زودی قابل جبران شدن است، حتی نه به آسانی قابل بیان کردن است. حالا اسمهای گوناگونی هم می‌گذارند. مثل همه‌ی کارهایشان جنایت میکنند، اسمش را حقوق بشر می‌گذارند! ظلم میکنند، اسمش را حقوق بشر می‌گذارند! اسمش را دفاع می‌گذارند! یکی از طبایع تمدن غربی، قریب است: دورویی، نفاق، دروغ‌گویی، تناقض در رفتار و گفتار. در قضیه‌ی زن هم عیناً همین جور است. آنها متأسفانه فرهنگ رائج خودشان را در کل دنیا گسترش داده‌اند.

امروز در دنیا کاری کرده‌اند که یکی از مهمترین وظائف زن، اگر نگوییم مهمترین وظایف این است که جلوه‌گری کند، زیبایی‌های خودش را در معرض التذاذ مردان قرار دهد! این شده خصوصیت حتمی و لازم زن متأسفانه الان در دنیا اینجور شده. در رسمی ترین مجالس مجالس سیاسی، مجالس گوناگون مردها باید با شلوار بلند بپایند، باید با لباس پوشیده بپایند، اما زنهار چه در هنر و در عریاضت بپایند، اشکالی ندارد! این عادی است؟ این طبیعی است؟ این یک حرکت بر طبق طبیعت است؟ آنها این کار را کردند زن باید خودش را در معرض دید مرد قرار دهد، برای اینکه مایه‌ی التذاذ مرد شود! ظلمی

از چپ به راست: حبیبی پور، رضا هلالی



محققان خورشید، حسین آهی، میثم مطیعی



کرده است. زن پیش خدای متعال مثل مرد است. در طی مراتب معنوی و الهی، بین این دو جنس هیچ تفاوتی نیست. آن که این جاده را برایش درست کرده اند، انسان است، نه مرد یا زن. خدای متعال در تاریخ زنی مثل فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) می‌آفریند که امام عسکری یا امام هادی (علیهما السلام) طبق حدیثی که از آنها نقل شده میفرمایند: «نحن حجج الله علی خلقه و فاطمة حجة الله علینا» فاطمه‌ی زهرا (سلام الله علیها) حجت خدا است. امام ائمه است؛ شخصیت دیگر از این بالاتر؟ آن حضرت دلاری مقام عصمت است. یک چنین انسانی، زن است. زنان بزرگ عالم: مریم، سارا، آسیه و دیگران و دیگران بزرگانی که بودند بر جسته‌های عالم خلقتند در این جاده‌ی تکامل و تعالی، آن که حرکت میکند، انسان است. در حقوق اجتماعی، فرقی بین زن و مرد نیست. در حقوق شخصی و فردی، بین زن و مرد تفاوتی وجود ندارد. در چند مسئله‌ی اختصاصی شخصی امتیازاتی به زن داده شده است. در چند مسئله امتیازاتی به مرد داده شده. آن هم بر اساس اقتضای طبیعت زن و مرد. این اسلام است، متین‌ترین، منطقی‌ترین، عملی‌ترین قوانین و حدود و مرزهایی که ممکن است انسان در زمینه‌ی مسئله‌ی جنسیت فرض کند باید دنبال این راه رفت؛ یکی از اساسی‌ترینش تشکیل خانواده است، یکی از اساسی‌ترینش اهتمام به حفظ محیط خانواده و انس خانوادگی است. که این به عهده‌ی کدبانوی خانه است.

#### رشته مهم خانه داری

مادر می‌تواند فرزندان را به بهترین وجهی تربیت کند. تربیت فرزندی به وسیله‌ی مادر، مثل تربیت در کلاس درس نیست؛ بارفتار است، با گفتار است، با عاطفه است، با تواضع است، با لاف‌های خواندن است، با زندگی کردن است. مادران با زندگی کردن، فرزند تربیت میکنند. هر چه زن صالح‌تر، عاقل‌تر و هوشمندتر باشد، این تربیت بهتر خواهد شد. بنابراین برای بالا رفتن سطح ایمان، سطح سراد، سطح هوش بانوان، در کشور باید برنامه‌ریزی شود.

یکی از مهمترین وظایف زن، خانه‌داری است. همه می‌دانند بنده عقیده ندارم به این که تنها نباید در مشاغل اجتماعی و سیاسی کار کنند، نه، اشکالی ندارد؛ اما اگر چنانچه این به معنای این باشد که ما به خانه‌داری به چشم حقارت نگاه کنیم، این می‌شود گناه خانه‌داری یک شغل است، شغل بزرگ، شغل مهم، شغل حساس، شغل آینده‌ساز. فرزندان آوری یک مجاهدت بزرگ است. ما با خطاهایی که داشتیم، با عدم دقت‌هایی که از ماها سرزده، یک برهه‌ای در کشور ما متأسفانه این مسئله مورد غفلت قرار گرفت و ما امروز خطراتش را داریم می‌بینیم؛ که من بارها این را به مردم عرض کرده‌ام. پیر شدن کشور، کم شدن نسل جوان در چندین سال بعد، از همان چیزهایی است که اثرش بعداً ظاهر خواهد شد. وقتی هم اثرش ظاهر شد، آن روز دیگر قلیل علاج نیست؛ اما امروز چرا، امروز قابل علاج است.

#### هز و نان

فرزندآوری یکی از مهمترین مجاهدتهای زنان و وظائف زنان است؛ چون فرزندآوری در حقیقت هز و نان است؛ اوست که زحماتش را تحمل میکند، اوست که زحماتش را میبرد، اوست که خدای متعال ابزار پرورش فرزند را به او داده است.

خدای متعال ابزار پرورش فرزند را به مردها نداده، در اختیار بانوان قرار داده؛ صبرش را به آنها داده، عاطفه‌اش را به آنها داده، احساساتش را به آنها داده، اندامهای جسمانی‌اش را به آنها داده؛ در واقع این هز و نان است. اگر چنانچه ما اینها را در جامعه به دست قراموشی نسپوریم، آن وقت پیشرفت خواهیم کرد.

احترام زن و تکریم زن، یک مسئله است. که این حتماً باید مورد توجه و عنایت خاص باشد. رفتارهای زنان در محیط خانوادگی، در محیط کسب و کار، در محیط سیاست، در محیط اجتماعی، یک مسئله است؛ رفتار با زنان هم یک مسئله است.

رفتار با زنان، ناظر به مردان است؛ چه مردان خانواده مثل پدران، برادران و همسران چه مردانی که در محیطهای کار برخورد میکنند. رفتار با زن باید احترام آمیز، محبت آمیز، همراه با نجابت و همراه با عفت باشد. بنابراین، هم تکریم زن، هم وظیفه‌ی زن، هم وظیفه‌ی نسبت به زن، جداگانه باید مورد توجه و برنامه‌ریزی قرار بگیرد.

بجلاس حضرت سيد الشهدا حوض آمدید

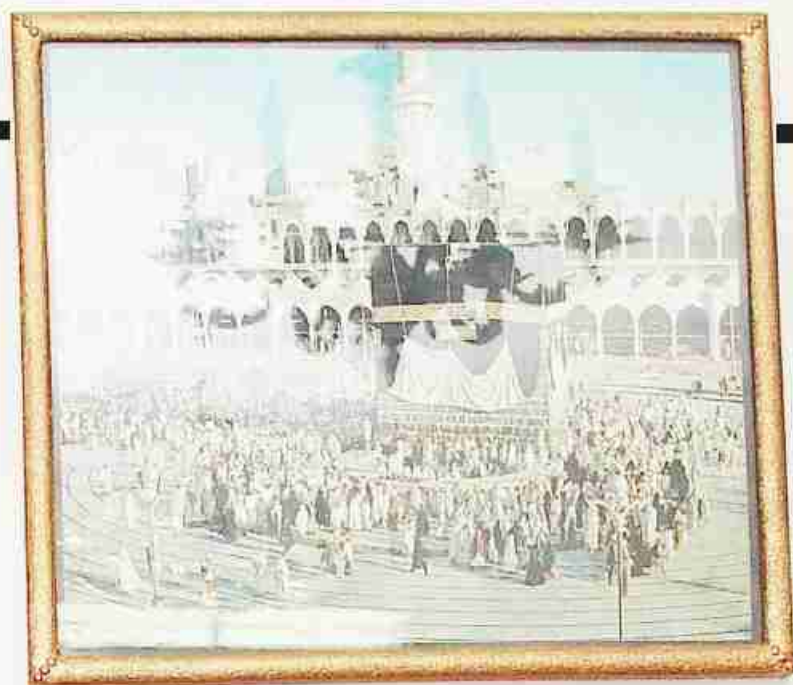
# جلسات هفتگی مخترانی درمخ ورمای احلیمیت

با حضور واعظان  
و ذاكران سرشناس كشور

سه شنبه ها عصر  
ساعت ۶ بعد از ظهر

بالتن تراز منان بهارستان  
كوجه نظاميه كوجه اذهر  
مجمع شهدائ انقلاب اسلامي  
(مجله سابق حزب جمهوري)





پیر غلام

حاج رضا مهاجرانی پیر غلام ۸۱ ساله  
از ۱۰ سال پیش خانه نشین شده است

## گاهی به من رنگ بزنید



چند سال پیش در یکی از شب‌های ماه مبارک و رمضان، وقتی حاج رضا مهاجرانی را با ویلچر، پشت میکروفون جامعه مداح بردند، به همکاری‌اش در مسجد حاج ابو الفتح گفت، ۶۰ سال است که نوکری می‌کنند. لابد او می‌خواست شکوه ظریفی را مطرح کند و بگوید که بعد از این همه سال، چنین تقدیری برای او روا نیست، اما وقتی بعدها، او را در خانه‌اش ملاقات کردم، با تبسمی بر لب سعی کرد بر فله افتخارات گذشته بایستد و چیزی از رنجش خاطرش نگوید؛ چه امید دارد روزی آن عصای گوشه اتاق را به کناری بیندازد، تخت چوبی را فراموش کند و روی پاهای خودش سربیه حیاط دلباز خانه‌ای بزند که در این سال‌ها، حتی یک بار هم از گل‌های باغچه‌اش دیدن نکرده است. حتی اگر مانعی خواستیم از او عکس بگیریم، گذرش به باغچه‌های سبز و حوض خالی حیاط نمی‌افتاد. حاج رضا مهاجرانی، پای به ۸۱ سالگی گذاشته و سابقه نوکری‌اش به حدود ۷۰ سال می‌رسد. هر چند که سال‌هاست مجلسی نمی‌پذیرد و گاهی هبنتی‌ها به خانه‌اش می‌آیند و او را با خود می‌برند، بلکه صدایش برکت مجلس‌شان باشد. او هست و ضبط صوتی که دیگر صدایش به زور در می‌آید؛ بس که نوارهایش را در آن گذاشته و روزی چند بار روی نوارها عقب و جلو رفته است. صدایش را دوست دارد و جز آن، صدای دیگری در خانه‌اش به گوش نمی‌رسد. همسرش هم چند ماه است که به دلیل تصادف و ضربه مغزی، ساکت و بی‌صداروی تخت دیگری افتاده و پسران و دختر کوچک حاج رضا هستند که از پدر و مادر از با افتاده‌شان پرستاری می‌کنند.

هم ۸۱ سالگی برای احیای زندگی عاشقانه یک ذاکر اهل بیت علیهم السلام دور نباشد. سرشار از امید، سرشار از آرزوهای منطقی. انگار روزی از این بستر ملال آور، هر می‌خیزی، عصاها را کنار می‌گذاری و می‌تشنی پشت فرمان، به نیت آنکه خودت را به هیئت تابعین آل محمد (ص) برسانی و همه را به شنیدن روضه جانسوز «وداع» همان که پدرت هم دوست می‌داشت، مهمان کنی. شایسته نامه رضا مهاجرانی می‌گوید که او ۸۰ را شیرین دارد، اما خودش و فرزندانش می‌گویند که شناسنامه‌اش دو سال بزرگتر است. حتم برای اینکه دو سال زودتر به سربازی برود و سرو سامان بگیرد. ۷۹ یا ۸۱؟ چه فرقی می‌کند؟ مهم، امیدی است که مهاجرانی به زندگی آینده‌اش دارد و گمان می‌کند که روزی خواهد برخاست و دوباره پشت رول آن بزرگنشین و رویایی خواهد نشست. مهم این است که مداح سرشناس سیدالشهداء علیه السلام حافظه خوبی دارد که می‌تواند او را در یادآوری کودکی‌هایش یاری کند. «هشت ساله بودم که در همدان، وقتی پدرم به مجالس اهل بیت علیهم السلام می‌رفت، جلوی پیشانی‌اش قلموس می‌گرفتم. او با اسب رفت و آمد می‌کرد و شب‌ها به دلیل تاریکی هوا، پیاده به روضه‌ها می‌رفت. بنابر این، وقتی هر دو پیاده بودیم، من قلموس گیر راه پدر بودم و در مجالس او، بعد از اینکه به کربلا می‌رسیم می‌زد، با اشاره خودش، چند خط می‌خواندم در واقع، مداحی را با خود او آموختم»

نمی‌شود که شماره تماس گیرنده روی صفحه دستگاه بیفتد. مهم نیست. هر که هست، شماره خانه بلایی را گرفته که از حدود ۱۰ سال پیش در کنج قفس، روزگار می‌گذراند و هر روز به شنیدن صدای خودش، دل خوش کرده است.

#### قلموس گیر راه پدر

روزگاری بود پیرمردا برای شنیدن صدایت در فلان مجلس روضه، سر و دست می‌شکستیم و حالا، تو حتی از رفتن به حیاط دلباز خانه‌ات محروم شده‌ای و نمی‌توانی عطر چند جفت گل سرخ حیاط را به رویه‌ها بکشی یا گوشه‌ای از ایوان، بساط عصرانه و جای تازه دم را بگسترانی. با همسر و نوه‌هایت اختلاط کنی و به روزهایی بیندیشی که ما برای شنیدن صدایت در فلان مجلس روضه سر و دست می‌شکستیم.

گویي امید داری به اینکه روزی دوباره روی پاهای بایستی، اشعار صابر و بیابان‌ها را با لایحه مخصوص همداننی بخوانی و یک متر تمام عبار تجویل بدهی. می‌گویي: «دعا کنید دوباره راه بروم» شاید

شاید اگر به «عباس گلپایگ محمدی» مجموعه‌دار نوارهای قدیمی مداحان گذشته تهران مراجعه کنید، بتوانید صدای جوانی و



میانسانی حاج رضا مهاجرانی را تهیه کنید و ببینید که او کجای تاریخ مداحی معاصر ایستاده و چه رتبه‌ای در میان ذاکران قدیمی و پیشکسوت اهل بیت علیهم السلام دارد.

او هم این روزها مداحی خود را یک دور تمام مرور کرده است. ضبط صوتی همیشه کنار دست او است که دکمه play را فشار می‌دهد تا همیشه صدایش را در روزهای اوج یادآوری کند. هر چند آن اقتدار و شکوه، هنوز در صدای او دیده می‌شود و این قامت پیرمرد است که خسته و شکسته در خود مجال شده است.

پیشش که نشستی، هیچ صدایی نیست. شاید در روز کسی از دوستان و اقوام زنگ بزند و احوال او را بپرسد، در همین حال است که زنگ تلفن به دومی نمی‌رسد و گوشی را بر می‌دارد. حتی منتظر

اولین لباس مداحی ام را دوزندگی شمس در خیابان ناصر خسرو دوخت و از آن به بعد، همشهری‌ها را به هیئت‌هایشان دعوت کردند



میر غلام

## میرزا حسین میرزا آخوند ملا علی

میرزا حسین میرزا آخوند ملا علی همدانی، از شاگردان آخوند ملا علی همدانی و از مداحان سرشناس ابتدای سده ۱۳ همدان است. فرزند سوم او درباره اوج شهرت پدر می‌گوید: «او در ایام محرم، پنج مجلس در روستاها و دهات اطراف همدان قبول می‌کرد. اول از همه، «جندره»‌ای‌ها برایش به همدان اسب می‌فرستادند تا به روستایشان برود. از آنجا با اسب سواری «جورقانی‌ها» به آنجا می‌رفت و بعد از اینکه مجلس آنها را اداره کرد، اسبی از «ده پاز» می‌آوردند و او را به آنجا می‌بردند. بعدش، یک روستای دیگر بود و از آنجا به «حصار» می‌رسید. حصار هم که نزدیک همدان بود و از آنجا به خانه برمی‌گشت. پدرم، مرحوم میرزا حسین یا آیت‌الله حسین نوری همدانی، از مراجع

تقلید امروزی هم درس بود و در همدان اسم و رسمی داشت.»

برف سختی در همدان باریده بود. میرزا، برف را از پام پایین ریخت و سرمای سختی خورد. وقتی به بستر افتاد، زبانش بند آمد به روز بیشتر دوام نیاورد. «به پدرم علی گفتیم: انگار آقا جان خوابش برده. دیگر سکه‌کشی نمی‌کند. حلقه رفتیم. میرزا مرده بود.»

«خوابش را دیدم. گفت: دلم می‌خواد مثل خودم مداح بشی. من هم گفتیم: یا علی!»

«میراث پدر خواهی، علم پدر

آموز» این تک بیت را می‌خواند و می‌رود سر اصل مطلب: «پدرم مرا خیلی دوست داشت. حتی یک بار وقتی کودک خردسالی بودم، حصیه گرفتم و نزدیک بود از دست بروم. پزشکان همدان در آن سال‌ها مرا جواب کردند و کسی امیدی به من نداشت، اما پدرم خیلی تقلا کرد که زنده بمانم. استاد اکبر سلمانی، آرایشگر محله بود که حجامت و بادکش هم می‌کرد. از پدرم اجازه گرفت که به عنوان آخرین راه، او هم تلاش‌هایی بکند. آمد و پشت مرا بادکش کرد. هر بار که این کار را می‌کرد، احساس سبکی به من دست می‌داد. تا اینکه من سر از بدمت بیرون رفتم. پدر، برای سلامتی من خیلی زحمت کشیده بود و خواست او برای من مهم بود. محسوب همدانی و ضعیف اصفهانی، دو شاعر نامدار هم از دوستان او بودند که بعد از پدر از شعر آنها استفاده‌های زیادی کردم و عاقبت، آنچه میرزا می‌خواست محقق شد.»

رضا مهاجرانی، آنچه را میراث پدر می‌خواند از

او گرفته و روی منابر ذکر لثمه اظهار (س) اجرا می‌کند. «میرزا ترکی می‌خواند و من حیفم می‌آمد از اشعار آذری در منبر استفاده نکنم.»

اما او یک گام در سربایش شعر از پدرش عقب‌تر است. از میرزا، شعرهایی هم به یادگار مانده است که فرزند سوم او از طبع شعر پدر، بهره‌ای ندارد و تنها، او و چند فرزند دیگر - که آنان هم یا لباس روحانیت به تن دارند و یا به صورت غیررسمی مداحی می‌کنند - لایات فراوانی از سروده‌های پدر را در سینه‌شان دارند.

## دوزندگی شمس اولین پالتوم را دوخت

پدر، دار دنیا را ببرد و گفته بسود و دیگر آن مداح خوش صدا، سوار کار بزرگ و مترد پر هیبت

همدانی در میان مردم شهرش نبود. عباس، برادر بزرگتر حاج رضا، تصمیم به مهاجرت گرفت. ۱۵ یا ۱۶ ساله بود که همراه با و به تهران آمد و شهرش را با تمام خاطرات ناخ و شیرین ترک کرد. پدر او را به مداحی خوانده بود و در تهران، مداحان نامداری مانند مرحوم حاج اکبر مظلوم، مرحوم حاج اکبر محبی، مرحوم مرشد قاسم، مرحوم حاج آقا کمال حسینی و... صاحب کسوت بودند. مهاجرانی، هر چند شاگردی مستقیم هیچ یک از این استادان را نگرفت، اما

از هر یک، گوشه‌ای آموخت و پس از فوت پدر، لباس مداحی به تن کرد: «اولین لباس مداحی ام را دوزندگی شمس در خیابان ناصر خسرو دوخت و از آن به بعد، همشهری‌ها مرا به هیئت‌هایشان دعوت کردند. هیئت سقاها، همدان، اولین جایی بود که خواندم. مرشد اسماعیل نوری همدانی، رئیس سقاها همیشه به من توجوه می‌گفت که کم بخوانم که اگر خوب خوانده بودم، مردم تشنه خواندنم بشوند.»

رضا مهاجرانی از آنجا به هیئت‌های دیگر هم معرفی شد. جزو اب فروشان بازار تهران، جای بعدی بود که در میان‌شان مداحی کرد و باز هم در شهر کوچکی به نام تهران، به هیئت‌های دیگری مانند بی‌الزها (س) معرفی شد: «بادم هست اولین مجلس باشکوهی را که اداره کردم در برای گلشن شکن برپا شده بود. آنجا با مرحوم کافی و حاج اشرف می‌خواندم و خیلی از مداحان سرشناس امروز تهران، پای منبر من می‌آمدند.»

یادم هست اولین مجلس باشکوهی را که اداره کردم در برای گلشن شکن برپا شده بود. آنجا با مرحوم کافی و حاج اشرف می‌خواندم و خیلی از مداحان سرشناس امروز تهران، پای منبر من می‌آمدند

آهن فروشان، تابعین آل محمد (ص)، اتاق سازان، علی‌اصغری‌ها و جامعه مداحان تهران، جلساتی بودند که مهاجرانی، یک پای تانسان بود. مثلاً او پس از این ۶ سال، هنوز گاهی در هیئت تابعین می‌خواند یا سقاها، هنوز او را برای گرداندن جلسات هفتگی دعوت می‌کنند.

## «بلبل شرق تهران» در رقابت با دوستان

بعضی از مداحان، شنیدنی‌های بسیاری درباره رضا مهاجرانی دارد. یکی از این ماجراها، بخشیدن لقب «بلبل شرق تهران» است که هنوز از طرف مداحان قدیمی نقل می‌شود. در یکی از سال‌های دهه ۴۰ بسود حاج علی‌آهی مدیر جامعه مداحان تهران بود و می‌خواست رقابتی بین مداحان جوان و تازه‌کار به وجود آورد. حاج رضا، حدود ۲۶ سال داشت. وقتی مسابقه بین مداحان برگزار شد، مهاجرانی توانست در این رقابت اول بشود. در آن مجلس، آنقدر خوب خواند که اولین بار، لقب «بلبل شرق تهران» را به او دادند. هنوز هم مداحان قدیمی آن روز را به خاطر می‌آورند.

امیر مهاجرانی، فرزند ارشد او از سال‌های اوج هنرمندی پدر در اداره مجالس اهل بیت علیهم‌السلام می‌گوید: «صدای فوق‌العاده‌ای داشت که به خاطر طنینش به او بلبل شرق می‌گفتند. همین لقب هم باعث شد که ساعت آزاد نداشته باشد و ما او را هیچ‌گاه در خانه تنبیه می‌کردیم. وقتی به خانه برمی‌گشت که ما خوابیده بودیم و وقتی صبح برای رفتن به مدرسه از خواب بلند می‌شدیم، او زودتر از ما برای خواندن در مجالس بعد از نماز صبح از خانه رفته بود. گاهی سر اینکه به کدام مجلس برود، اختلاف می‌افتاد و هیئت‌ها از دستش دلخوری می‌شدند، چون وقت خالی نداشت که به آنها قول بدهد.»

خودش هم می‌گوید: «مداحان از هر قرصی برای گرفتن شعر استفاده می‌کردند و چون نمی‌توانستند مرا در خانه پیدا کنند، فرصت را در خیابان و کوچه غنیمت می‌شمردند. به یاد دارم شبی را که باران سختی می‌بارید. عمارا دور گردن پیچیده بودم و بسا و چرخه به خانه می‌رفتم. یک دفعه مداحی را دیدم که به ترکی می‌گفت: «آب آب ورمه»! یعنی آن شعر آب آب حضرت رقیه سلام‌الله علیها را به من بده. آخر پدر بیاور! الان وقت شعر گرفتن است.»

اما بلبل شرق، دست به عصا و آرام به گوشه‌ای خزیده و خسته و شکسته، چشم به راه کسی است که رنگ خانه‌اش را بشمارد یا گوشه تلخ را بردارد و به آوازنگی بزند.

### هنر باباطاهر خوانی

حاج رضا مهاجرانی، شاید یکی از معدود مداحانی باشد که از اشعار استخواندار قدیمی استفاده می‌کند. بهره‌او از باباطاهر یا صابر همدانی به اندازه‌ای است که حتی جرأت ادعا به او داده است: «می‌توانم ادعا کنم که کسی شعرهای باباطاهر را با لهجه در ست همدانی نمی‌خواند حتی علیرضا افتخاری که از خوانندگان بزرگ و خوش صدای این کشور است، لهجه مخصوصی را ادا نمی‌کند. شعرهای دیگر شعرای همدان را هم باید با همین لهجه خواند. وقتی روز عاشورای چند سال پیش، بر وچه‌های هیئت تابعین آل محمد صلی الله علیه و آله در بیمارستانی در شهر یار به دیدیم آمدند، اصرار کردند که همانجا چند بیت برایشان بخوانیم. گفتیم: اینجا بیمارستان است، اما انگار بیماران هم دلشان می‌خواست روز عاشورایی، روضه بشنوند. پرستارها هم آمدند و در اتاق من جمع شدند. من هم این شعر را با لهجه همدانی خواندم.

دلیم می‌خواه که پیغمبر بیتم

دمی با ساقی کوثر نشیتم

بگیرم در بغل قبر رضا را

حسین را در صف محشر بیتم

تمام بیمارستان با همین دو بیت به هم ریخت. آن روز و یک عاشورای دیگر در بیمارستان، خیلی به من سخت گذشت. من هیچ وقت مجرم را در بیمارستان نگذرانده بودم.»

پیرمرد، بی تاب و زهرایی است که با دو چرخه تا و صفار در کاب می‌زده تا در مجالس این محله قدیمی روضه بخواند. حالا سه بیماری روماتیسم، آرتروز و پوکی استخوان به جان او افتاده و قدرت تحرک را از او گرفته است. بعد از چند عمل روی معده و چشم مهاجرانی، او برای پیوند مغفصل هم در نوبت پزشکان است.

### می‌خوانم سرقرش بخوانم!

شوخی طبعی‌های رضا مهاجرانی را همه به یاد می‌آورند. او نه تنها خردش اهل مزاح است، لحظه‌ها و خاطره‌های شیرینی هم از همکارانش به یاد دارد. اینکه در سال‌های قبل از انقلاب، پلیسی در میدان زاله، موتور مرشد نصرالله را توقیف می‌کند. مرشد، تاپینا بوده و رانده‌اش هر چه التماس می‌کند، پلیس گذاشت نمی‌کند. مرشد

به پلیس میدان می‌گوید که روضه خوان است و اینطوری از کار و زندگی‌اش می‌ماند. او هم از سر شوخی به مرشد نصرالله می‌گوید: «همینجا روضه بخوان تا بگذارم بروی.»

او هم همانطور که روی موتور نشسته بوده، شروع به خواندن روضه می‌کند و موتور را از پلیس می‌گیرد. مهاجرانی می‌گوید: «مأموران راهنمایی و رانندگی، لجبازی خاصی با مداحان داشتند. میدان شهدای فعلی یا همان زاله سابق، جایی است که موتور مداحان رانگه می‌داشتند و اذیتشان می‌کردند. یک بار هم یکی از این مأموران راهنمایی، جلوی مرا گرفت و خیلی عصبی صحبت کرد. اول اطفال بود و من باید خودم رابه یک جلسه می‌رفتم. به طعنه



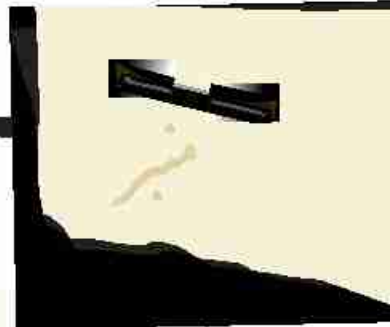
### طعم راه رفتن را باز می‌چشم!

پیرمرد را تنها می‌گذاریم؛ به یادانی که از ضبط صوت، برمی‌خیزد و اوج افتخار و مبالغات اوست؛ با عصبانی که به دیوار اتاق تکیه زده است و با تک گال سرخی که نمی‌تواند بوی عطرش را به ریه بکشد. پیرمرد، روی تخت تنهایی، انتظار روزی را می‌کشد که بیماری را لعنتی دست از سرش بردارد و اجازه بدهد که به اختیار خودش، قدمی در ایوان خانه‌اش بزند. می‌گوید، برایش دعا کنیم تا بتواند طعم راه رفتن را دوباره بچشد. می‌گوید، شب‌های جمعه اگر کسی در خانه باشد، او را به هیئت بخواهد برد و اگر نباشد، باید با همسر ساکنش چشمشان به جعبه جادو باشد.

روزی که برای عکاسی قرار داشتیم، این توفیق را پیدا می‌کنم که یک بار دیگر به خانه حاج رضا بروم، می‌گوید: «دعایان می‌کنم که سالم و تندرست باشید.» گویی دیگر برای خودش دعا نمی‌کند و از خدا سلامت را نمی‌خواهد.

اصغر آقا، فرزند دیگر حاج رضا که این بار مربیانی از مهمانان پدرش را بر عهده دارد، یک دست به خدمت مادر دارد و دست دیگر به خدمت پدر انگار او نسبت به همین چندی قبل که در خانه پدرش دیدم، شکسته‌تر و پیرتر شده است. درست در لحظه خداحافظی از مهاجرانی هستیم که خاطره‌ای از همین پسرش را به یاد می‌آورد: «اصغر کوچک بود. رفته بود از «قشاری» آب بخورد. آن زمان آب لوله‌کشی نبود. سرش به قشاری خورده و بی‌هوش شد. داشت از دستان می‌رفت که خطاب به سیدالشهدا علیه السلام گفتم: اگر بچم طوری بشود، دیگر روضه علی اصغر علیه السلام را نمی‌خوانم. شقای اصغر را اینطوری از لباب گرفتم.»

حوالی غروب از خانه فرزند میرزا حسین بیرونی می‌آینم. یایی ندارد که بدرقه‌مان کند. همسرش هم مظلومانه نگاهمان می‌کند و این اصغر آقا است که مهمان نوازانه تا جلوی خانه پدرش می‌آید. صدای حاج رضا از درون اتاق می‌آید: «گاهی به من رنگ بزنید.» این پیام او به من است یا به همه دوستانش می‌گوید که گاهی...



حجت الاسلام اسلامی ۶ سال در آمریکا تبلیغ کرده است

## منبر رفتن در قلب شیطان بزرگ

سعید موسوی

منبر رفتن در همین کشور خودمان و سخنرانی کردن برای همین مردم با وجود این همه رسانه و سرگرمی سخت است. حالا تصور کنید کسی می خواهد در آمریکا و برای ایرانیان مقیم آمریکا که هزار و یک صدای دیگر را هم می شنوند منبر برود و حرف حساب بزند. با حجت الاسلام اسلامی فرزند شیخ عباسعلی اسلامی فرار گذاشته بودیم تا درباره پدرش گفت و گو کنیم ولی موضوع بحث به پیشنهاد خود حاج آقا تغییر کرد و نشستیم پای حرف های کسی که ۶ سال در آمریکا منبر رفته و از اسلام و قرآن حرف زده.



غربت آنجا ناخودآگاه الیزات روحی و روانی اش را می گذارد و اکثریت در هم ریختگی روحی و روحی دارند خیلی ها به آنجا رفتند که موفقیت هایی رای دست یابورند که به دست نیابورده اند



## شما قبل از رفتن به آمریکا در ایران چه کاری انجام می دادید؟

من قبل از آن ۲۰ سال در دانشگاه تدریس می کردم و ۲ دوره مدیر گروه معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی بودم البته دانشگاه شهید بهشتی و پیام نور هم تدریس کرده ام و ظهرها در وزارت مسکن و شهرسازی امام جماعت بودم، مشایخ دینی و فرهنگی و مذهبی هم بودم. اواخر سال ۶۲ کلام در دانشگاه شروع شد که اولین دانشگاه، دانشکده اقتصاد بود که در خود اداره دانشگاه هم مسئولیت دفتر رهبری را بر عهده داشتم زمانی که در دانشگاه مشغول شدم، گروه معارف تازه تأسیس شده بود که نقش بسیار سازنده ای داشت و رفته رفته از لحاظ کیفیت بهتر می شد. کلاس های گروه معارف بر عهده من بود. تأمین اساتید گروه معارف که کار بسیار سختی بود بر عهده من بود چون ما استاد زیادی در این زمینه نداشتیم و بعد هم من مسئولیت گروه معارف را بر عهده گرفتم اولین دانشگاهی که گروه معارف داشت دانشگاه علامه طباطبائی بود.

## شما آن موقع فقط تحصیلات حوزوی داشتید یا در دانشگاه هم درس خوانده بودید؟

من آن زمان فوق لیسانس تاریخ و فلسفه را داشتم و آن موقع روحانیون انگشت شماری مدرک دانشگاهی داشتند. اولین گروه معارف اسلامی را در دانشگاه من تشکیل دادم و در ایام به عنوان مدیر گروه معارف حکم زدند و گروه معارف اسلامی از نظر کمیت دانشجو وسیع ترین گروه بود. دانشکده علامه بزرگ ترین دانشگاه علوم انسانی است و همه رشته ها را دارد همه رشته ها باید دروس معارف را می گذرانند و مادر هفته حدوداً ۲۰ کلاس معارف داشتیم و تأمین استاد در آن زمان بسیار مشکل بود. من یادم هست یکی از کلاس هایم در دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی قزوین بود استادی را آنجا معرفی کردند که استاد خوبی بود ولی بچه ها کلاسی را دوست نداشتند و آخر مجبور شدم خودم سر کلاس بروم و به دلیل اینکه وقت نداشتم خواستم همه را یک جا جمع کنم که برای ۱۲ دانشجو در سالن ورزشی تدریس می کردم.

## از چه زمانی به فکر رفتن به آمریکا افتادید؟ پیش زمینه و برنامه ای داشتید یا همین طوری پیش آمد؟

یک روز به منزل آمدم، دیدم خاتمم می گویند که از دفتر آقایان بخش امور بین الملل تماس گرفتند و می خواستند که من تماس بگیرم و گفتند اگر

## مواجبه نان یا آن سرزمین چگونه بود؟

من قبل از رفتن به آمریکا چند سفر به اروپا رفتم و دیدم که آخرین سفرم به یاز یک بود. که یک ماه رمضان را آنجا بودم ظهرها جلسه و نماز و سخنرانی بود و شب ها سالتی بود که ایرانی ها و عرب ها در آنجا جمع می شدند و من هم فارسی و هم عربی صحبت می کردم. بعد به آلمان رفتم و بعد به اتریش که این سفرم چون سفر تبلیغی بود حدود ۲ ماه طول کشید. لذا با دیدن غرب نا آشنا بودم چون هم زبان فرانسه و عربی بلد بودم و هم تجربه خلیج از کشور را داشتم، پیشنهاد شد که به آمریکا بروم.

## انگلیسی هم بلدید؟

خیلی کم

## چطور فرانسه بلدید ولی

انگلیسی نه؟

برای اینکه قبل از آن تقریباً ۲ سال در فرانسه بودم و از موقعیت استفاده کردم و به دانشگاه سوربن رفتم و فوق لیسانس تاریخ فلسفه را در سال ۱۹۸۰ از آنجا گرفتم. از اواخر ۵۹ تا ۶۲ آنجا بودم. این دوره را در آنجا گذراندم و برای پایان نامه کتاب مرحوم شهید مطهری به نام فلسفه وجود حضرت مهدی را انتخاب کردم. آن ها کلا دوست داشتند بدانند مبانی اعتقادی ما چیست.

از آنجا که در گشتیم، به دانشگاه علامه رفتم و عضو هیأت علمی شدم. پس این آشنایی من باعث شد که زیاد نگران نبودم فقط گاهی به فکر می رسیدم که وارد دنیای ناشناخته ای می شوم که در باره مردم و مذهب آن ها هیچ نمی دانم. ولی مکانی که به آنجا می رفتم مرکز اسلامی واشنگتن بود که در برلین واشنگتن واقع است که توسط آن مرکز دعوت نامه را برایم فرستاده بودند. وقتی وارد شدم مرا به منزل یک روحانی که مدیر آنجا بود بردند. حاج آقای بحرینی ایرانی هستند و حدود ۸ سال است که در آنجا زندگی می کنند منزل ایشان بودم. فردا شب به مرکز اسلامی واشنگتن رفتم که بسیار بزرگ بود. ماه رمضان و زمان افطار بود و جمعیت بسیار زیادی آنجا جمع بودند و نماز جماعت خواندیم و من منبر رفتم و صحبت کردم آن شب گذشت و فردا شب هم همان گونه بود. قرار بر این بود که ماه رمضان در همان جا باشیم که روز دوم آقای بحرینی به اتفاق من آمد و گفت از نیویورک تماس گرفتند و اصرار دارند

قبل از رفتن به آمریکا چند سفر به اروپا رفتم و دیدم که آخرین سفرم به یاز یک بود. که یک ماه رمضان را آنجا بودم

می شود با هم جلسه ای داشته باشیم و من به آنجا رفتم و به من پیشنهاد کردند که به آمریکا بروم. من ابتدا تعجب کردم، چون می خواستم به قم بروم و آنجا زندگی کنم. تمایلی نداشتم ولی آن ها گفتند حداقل الان اقدام کنیم که برای ماه رمضان آنجا باشیم و فردای آن روز اقدام کردند و بعد از یک هفته گفتند که دعوت نامه حاضر است و به دبی رفتم و در سفارتخانه آمریکا مصاحبه کردم. آنجا صفت بسیار طولانی تشکیل شده بود و همه منتظر بودند و خانم ها با وضع نامناسبی ایستاده بودند که من بگویم من نمی آیم. کسی که همراهم بود گفت ما با زحمت این زمان را گرفته ایم شما در صف بایستید. خلاصه رفتم و مصاحبه کردم و از جمله سوالاتی که از من پرسید این بود که گفت برای چه می خواهید بروید؟ گفتم برای سخنرانی مرا دعوت کرده اند و این رسم است. من برای این می خواهم به آنجا بروم که درسی اخلاق بدهم. یک بر گه به من داد و گفت از نظر ما ایرادی ندارد و ما باید این را بپذیریم تا جواب بیاورد. گفتم چقدر طول می کشد آن ها گفتند ۲ هفته ای طول می کشد تا جواب بیاورد. سه هفته شد و جواب نیامد و از طرف دانشگاه برای من کلاسی گذاشته بودند و برنامه های دیگر هم داشتیم. بعد از یک ماه و ۵ روز جوابش آمد و اقدام کردند و رفتم.

## قبلیش برای چه می خواستید

از تهران به قم بروید؟

کمی خسته شده بودم. ۲۰ سال از صبح در دانشگاه تدریس می کردم و رفت و آمد و سختی کار بود. می خواستم کارم را به دانشگاه قم منتقل کنم اولین دانشکده ای که در قم تأسیس شده بود دانشکده قضائی بود که من رفتم و صحبت کردم و خیلی هم استقبال کردند. خواستم به آنجا بروم. دانشگاه علامه دانشکده های پراکنده ای داشت و زمانی که می خواستم از دانشکده ای به دانشکده دیگر بروم گاهی حدود ۲۰ ساعت در ترافیک بودم و واقعاً کلافه شده بودم. غده تیروئیدم هم پرکار شده بود و من مدت ها در حال معالجه بودم و وضع جسمی ام به هم ریخته بود و به خاطر همین می خواستم خودم را به قم منتقل کنم که یک مرتبه این اتفاق افتاد و از طریق لندن به واشنگتن رفتم.

با توجه به تصویری که ما از آمریکا داریم. شما یک دفعه از قضائی به یاز یکساز منتقل و از قضائی می شوید که یاز منتفی برایتان داشته. اولین

من یا پیرمرد و پیرزنهایی بر خورده داشته‌ام که تا صحبت ایران می‌شد اشکشان درمی‌آمد و می‌گفتند تمام آرزوی من این است که در ایران بمیرم



گفتم آقای بحرینی من اصلاً نمی‌خواهم به اینجا بیایم و حالا هم که آمده‌ام می‌خواهم همین‌جا باشم آن شب گذشت و فردا شب گفتم که این‌ها هنوز هم اصرار دارند و گفتم من بلیط هواپیما گرفته‌ام و خودم شما را به اینجا می‌برم و برمی‌گردم به اتفاق ایشان به نیویورک رفتم و آنجا از دفتر نمایندگی سازمان ملل که سفیرش آقای دکتر ظریف بود آمدند فرودگاه و ما را به دفترشان بردند و بعد به همان مرکز اسلامی رفتم

### ■ مرکز نیویورک با مرکز اسلامی واشنگتن چه فرقی داشت؟

فرقی با واشنگتن این است که چون نیویورک بزرگ‌ترین شهر آمریکاست و تراکم جمعیتی بالایی دارد، خانه‌های کوچک و آپارتمانی دارد، در کنار همان مرکز اسلامی یک آپارتمانی بود که قبل از من هم حدود ۸ سال آقای دکتر آقانه‌رانی آنجا بودند من هم همان‌جا ساکن شدم و آن ماه رمضان گذشت و بعد از آن هم اصرار کردند که باید بمانی و من گفتم باید برگردم آن‌ها هم گفتند نارمانی که ویزایت وقت دارد باید بمانی و ویزایم ۶ ماه زمان داشت از اینجا هم تمایس گرفتند که بمان و برنگرد و ما خانواده‌تان را هم می‌فرستیم و این سرآغاز ماندن من در آنجا شد

این مرکز از بزرگ‌ترین مراکز آنجا است که برای ایرانی‌هاست البته ملیت‌های دیگر هم به آنجا می‌آیند جمعیت آمریکا ۲۱۰ میلیون است که ۵ تا ۶ درصد جمعیتشان مسلمان هستند جمعیت یهودی‌ها تقریباً ۲ تا ۴ درصد است البته آن‌ها کاری کرده‌اند که نشان بدهند جمعیتشان بیشتر است طبق قوانین آمریکا مذهب آنجا آزاد است همان مدرسه‌ای که گفتم گاهی ۵۰۰ تا ۶۰۰ دانش‌آموز دارد

که از ۲۲ ملیت هستند از کل مناطق آسیایی و آفریقایی و اروپایی و آمریکایی که همه مسلمانانی معتقد و محکم هستند به خاطر همین ۲۲ ملیت در طول سال، جشنی در مدرسه به نام ایترنشال دی بر گزار می‌شود که همه بچه‌ها با پرچم و لباس منطقه خودشان می‌آیند که پدر و مادرها و شهردار آن منطقه دعوت می‌شوند و حتی از سازمان ملل هم مهمانی دعوت می‌شوند

### ■ هزینه این فعالیت‌ها و برنامه‌ها چطور تأمین می‌شود؟

یکی از کارهایی که کردیم این بود که مرکز را به سمت رویکردهای مردمی بردیم که مردم توجه و کمک کنند مردم آنجا عبادت کرده بودند که اینجا برای ایران است و ایران باید خرج کند من از مردم می‌خواستم کمک کنند و مقدار کمی جمع می‌شد از طرفی برای بنیاد علوی که قیلاهرینه‌ها را تأمین می‌کرد هم مشکلاتی بر خود آورده بودند و به دستور قاضی پول‌ها مسدود شده بود یک‌بار با رئیس بنیاد حرف زدم و گفتم شما باید به این‌ها بگویید که کلیتاً بنیاد لنگ است و ایشان گفتند که قاضی باید اجازه بدهد گفتم با قاضی قرار بگذار، قرار گذاشتیم و همه آمدند و من هم رفتم و یک ساعت و نیم حرف زدم قاضی گفت شما الان چه می‌خواهید؟ گفتم ما الان با مشکل مواجه شده‌ایم گفتم شما بچه داری؟ گفت بله دارم گفتم کار ما این است که بچه‌ها را به مرکز می‌بریم و تربیت دینی و اخلاقی می‌کنیم و شما اگر بخواهید جلوی این کمک را بگیرید جلوی تربیت هزاران نفر را گرفته‌اید او خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و گفت من الان ۵۰ هزار دلار به شما می‌دهم و شما صورت حساب‌ها را بیاورید که من بقیه‌اش را هم به شما بدهم ما هم دقیقاً صورت حساب‌ها و رسیدها را جمع کردیم و برایش فرستادیم و بقیه‌اش را هم داد و الان هنوز بودجه بنیاد زیر نظر دفتر قضایی آنجاست و قاضی باید اجازه بدهد و پرونده‌شان هم هنوز به جایی نرسیده است و دارند سعی می‌کنند که بتوانند آن را حفظ کنند

### ■ کمی بیشتر برای مان از فضای فرهنگی و مذهبی ایرانیان در آمریکا بگوئید.

فضای دینی و مذهبی مسلمانان غیر ایرانی به خصوص شیعیان، قضایی مطلوب و خوبی است، اما متأسفانه ایرانی‌ها فرهنگ خاصی دارند، یکی اینکه اختلاف بین‌شان زیاد است، ایرانی‌های آنجا از نزدیک ۲ میلیون نفر هستند بیشترین مهاجران خارجی در آمریکا ایرانی هستند که اکثریت در کالیفرنیا زندگی می‌کنند، ایرانی‌ها به چند بخش تقسیم می‌شوند، یک بخشی ایرانی‌های یهودی هستند، به خصوص در خود نیویورک چون نیویورک مرکز اقتصاد است و در خود مهمان مراکز تجاری و فروشگاه‌های بزرگ وجود دارند، این‌ها اکثر یهودی‌هایی هستند که قبلاً در ایران زندگی می‌کردند مثلاً یهودی‌های مشهدی و اصفهانی و شیرازی و... آن‌ها هر کدام‌شان هم برای خودشان یک مرکز دینی دارند و خیلی با هم متحد هستند و هوای همدیگر را دارند، بین آن‌ها طایفه‌داران اسرائیل هم هستند ولی خیلی از آن‌ها یهودیانی هستند که به این مسائل کاری ندارند و دنبال کار و پول و زندگی هستند و عجیب علاقمندند به ایران من با پیرمرد و پیرزنهایی بر خورده داشته‌ام که تا صحبت ایران می‌شد اشکشان درمی‌آمد و می‌گفتند تمام آرزوی من این است که در ایران بمیرم

یک بخشی از ایرانی‌ها طاعتی‌هایی هستند که به مذهب و دین کاری ندارند، سرعابه دارهایی که صاحب کمپانی و شرکت هستند و برای خودشان زندگی می‌کنند و بخشی از ایرانی‌ها مذهبی‌هایی به اصطلاح روشن فکری هستند که دارند آنجا زندگی می‌کنند و همه‌شان برای خودشان مرکز درست کرده‌اند، یا کلیسایی را گرفته‌اند و یا مکانی دیگر که حتی آنجا شب‌های جمعه مراسم دعای کمیل هم دارند، این‌ها مذهبی هستند ولی به انقلاب و نظام چندان اعتقاد ندارند

مثلاً در نیوجرسی مرکزی به نام مرکز نور و دانش هست که کلیسایی را گرفته‌اند و به همان سبک کلیسا نگاه داشته‌اند و شب‌های جمعه در آنجا جمع می‌شوند و دعای کمیل می‌خوانند و به هیچ چیزی مقید نیستند و با همان شکل بی حجاب خود هستند، من یک بار به آنجا دعوت شدم و زمانی که وارد آنجا شدم دیدم سالن پر است از افرادی بی حجاب و مردها با تیپ کراوات زده و این نشان می‌دهد خلایق در انسان هست که در هر جایی که زندگی می‌کند به مکانی نیاز دارد که در کنار مراسم دینی و دعا و نماز خودش را آرام کند پول داده‌اند و مکانی را خریده‌اند که آنجا دعایی بخوانند و نمازی بخوانند در خود نیویورک هم دکتری از دوستان بنده هست که دندان پزشکی است و سالی را اجازه کرده و



## ■ حاشیه ■

### نمی‌گذارم فرزند نام بروند آمریکا

■ شما ۶ سال در آمریکا بودید. الان با توجه به شناختن آن آنجا اگر بچه‌ها را می‌فرستید که ما می‌خواهیم برویم آمریکا و درس بخوانیم شما راضی می‌شوید؟

اگر تنها بخواهند بروند خیر. مجرد که باشند به هیچ وجه. چون درصد کمی از بچه‌ها هستند که بتوانند خودشان را حفظ کنند ولی غالباً در فرهنگ آنجا هضم می‌شوند. در صورتی که پدر و مادر بالاسر بچه‌ها باشند باعث انسجام خانواده می‌شود. بارها من به مردم گفتم که ارتباطشان را با مسجد حفظ کنید.

■ پس چطور خودتان به فرانسه رفتید و درس خواندید؟ من زمانی که آنجا رفتم ۳۸ سال داشتم و برای تحصیل رفتم.

اول انقلاب به من پیشنهاد کردند که برای نظارت بر دین اسلامی به آنجا بروم. قرار بود سه ابرلند بروم ولی به من گفتند که واردات ما از فرانسه آغاز می‌شود.

به فرانسه رفتم و در سال اول واردات گوشت داشتند و من آنجا دین را نظارت می‌کردم و بعد با فرانسه دچار مشکل شدید و واردات قطع شد ولی من دانشگاه اسم نوشته بودم و ماندم و بعد از پایان درس برگشتم.

حتی یک بار از آنجا به حج رفتم. رابطه نحاری ایران با فرانسه برقرار نشد و من هم فوق لیسانس را که گرفتم برگشتم. با اینکه می‌توانستم بمانم.

می‌گذارند و اکثریت در هم ریختگی روحی و روانی دارند. خیلی‌ها به آنجا رفتند که موفقیت‌هایی را به دست بیاورند که به دست نیاورده‌اند. حتی کسانی که آنجا موفق هستند هم در خود خلا حس می‌کنند و زمانی که با آن‌ها صحبت می‌کنیم می‌گویند آرزویمان این است که در ایران زندگی کنیم. یکی از مهم‌ترین نقش‌های مراکز اسلامی در آنجا آرامش بخشیدن به مسلمانانی است که در آنجا هستند و روحانی اولین نقش را در این زمینه دارد. الان در مرکز اسلامی نیویورک کسانی شرکت می‌کنند که گاهی حداقل باید یک ساعت رانندگی کنند تا به مرکز برسند. وانی می‌آیند برای اینکه فضایی روحانی و معنوی است و بقیه را هم می‌بیند.

■ منبرهایی که در آمریکا داشتید چه تفاوتی با منبرهایتان در ایران داشتند؟

اصولاً انسان چه در ایران چه آمریکا و آفریقا و چه آدم عادی یا پرقدرت باید نیاز به موعظه دارد که قرآن هم این را می‌گوید. در آنجا بیشترین کاربرد منبرها و سخنرانی‌ها همان منبرهای سنتی ما هستند مثلاً یکی از کسانی که آمد و خیلی جلوه کرد آقای قرلانی بود، که تفسیر قرآن به زبان ساده می‌گفت و مردم آنجا هم نیاز به همین دارند. مهم‌ترین چیزی که آنجا نیاز است این است که من بتوانم آیاتی از قرآن یا حدیثی را برای آن‌ها باز کنم یکی از مؤثرترین مجالسی که هم جمعیت زیادی دارد مجالسی است که به نام امام حسین علیه السلام صورت می‌گیرد. مثلاً مراسم محرم الان مثل سابق نیست که سخنرانی‌ها یک ساعته باشد و مردم خسته شوند. سخنرانی‌ها کم شده و با این وجود ایرانی‌ها تا نیمه‌های شب عزاداری می‌کنند. این تأثیر وجود مقدس امام حسین (ع) است.

■ شما در این ۶ سال که آنجا بودید چه نقطه‌های مثبتی در فرهنگ آمریکایی دیدهاید؟

آنجا تقریباً شهر ۲۲ ملت است. در شهرهایی که آمریکایی‌های اصیل زندگی می‌کنند پلر جایی خانواده بسیار بیشتر است. هم از نظر دینی تقید بهتری دارند و هم از نظر خانوادگی انسجام بهتری دارند. چیزی که من در این‌ها دیدم آن صداقتی است که نسبت به هم دارند و دروغ نمی‌گویند و توهین نمی‌کنند و زندگی گرمی دارند. ولی بین مهاجرها انسجام خانوادگی وجود ندارد. متأسفانه خیلی‌ها از ایرانی‌ها به آنجا می‌روند و از دواج می‌کنند و حتی گاهی با اختلاف سنی‌های بالا حتی تا ۲۰ سال با هم ازدواج می‌کنند و آن دختر به خاطر اینکه به آنجا رود تن به این ازدواج می‌دهد و این باعث جدایی می‌شود.

مراسم‌هایشان را آنجا برگزار می‌کنند. به دلیل اینکه آن‌ها خیلی نیاز مندند. روزی کسی به من گفت که در یکی از فروشگاه‌های بزرگ نیوجرسی بودم که دو خانم آمدند و از خانمی بی‌حجاب پرسیدند که اینجا مسجدی نیست و او گفت اگر می‌خواهید همین طوری بروید و شرکت کنید در همین نیوجرسی هست ولی اگر می‌خواهید به مکان متدین‌ها بروید به مسجد امام علی بروید تقریباً این مرکز به نام انسان‌های متدین و مذهبی شناخته می‌شود. خود نیویورک شاید ۱۵۰ مسجد داشته باشد که غالباً هر دست‌بسی‌ها است و شیعه‌های پاکستانی و هندی و آفریقایی و... هم هستند عرب‌ها هم هستند که مراکز مختلفی دارند و برنامه‌هایی تنظیم دارند و در امور مذهبی بسیار متعصبند.

■ چرا ایرانی‌های مقیم آمریکا به قول شما این قدر با هم اختلاف دارند؟ سیاسی است یا اعتقادی؟

ایرانی‌های آنجا به چند گروه تقسیم می‌شوند. یک قسمت از آن‌ها مذهبی‌هایی هستند که حتی عقاید هستند و همه چیز را قبول دارند ولی نسبت به حکومت کمی بی‌تفاوتند. یک قسمت هم به ولایت فقیه و حکومت معتقدند. در آمریکا اکثریت ایرانی‌ها اعتقاد درستی ندارند و دلیل آن هم این است که قبل از انقلاب مهاجرانی که به آمریکا می‌رفتند کسانی بوده‌اند که برای تحصیل بوده و یا کار تجاری و بعد از انقلاب انسان‌های بی‌دین هم مهاجرت کردند. لذا جمع ایرانی‌هایی که آنجا هستند جمعی به هم ریخته با عقاید مختلف است. به همین دلیل اختلافی شدید بین ایرانی‌ها وجود دارد. به ویژه در انتخابات ۸۸ ضربه‌هایی که به آنجا خورده شد را دیدم که اثر بسیار بدی داشت. مثلاً حتی دوستانی که مسجد می‌آمدند هم عده‌ای سبز و عده‌ای سرخ شدند. من هم سعی کردم این قضیه به مسجد کشیده نشود جوان‌هایی که آنجا هستند حرف مرا گوش می‌کردند و از آن‌ها خواستم که بحث‌های سیاسی را به مسجد نکشند. یکی از مراکزی که در تمام دوره‌ها در مقابل بسیاری از مسائل مقاوم بود، مسجد مایوود خود نیویورک مرکز همه تنش‌ها بود. فاصله ما از منتهم یک ربع بود که خلوی سازمان ملل ایرانی‌ها تجسم کرده بودند. این وضعیت ایرانی‌هاست. اما در عین حال قشری از ایرانی‌ها هستند که هم معقد و هم مذهبی و متعصب هستند ما در مرکز سه جلسه مهم در طول سال داریم که یکی به شبهه‌های دای تو سئل و یکی ۵ شبهه‌های کمیل و یکی شبهه‌ها که خیلی‌ها که شب‌های دیگر وقت ندارند. شب تعطیلی به آنجا می‌آیند غربت آنجا ناخودآگاه اثرات روحی و روانی‌اش را





حملة دار



سفر به کربلا و مکه در گفت و گو با یکی از مدیران کاروان

## گفت: می میرم. مُرد

مهدیه بیگنا

از در آژانس هواپیمایی وارد می شوی، ولی در اصل وارد یک جمع خانوادگی شده ای. همه صمیمی هستند و به گرمی پذیرایی ات می کنند. صاحب خانه دیرتر می رسد؛ اما خوش رو و خوش برخورد است. اینجا آژانس هواپیمایی ای است حوالی سلسبیل و آقامجنبی بسطامی هم صاحب خانه اش. مردی ۵۷ ساله که سال هاست کاروان زوار خانه خدا و پیغمبر (ص) و ائمه اطهار (ع) را ساریانی می کند. خودش می گوید خداوند در این دنیا برای هر کسی شغل و حرفه ای آفریده و من او را شاگردم که راه ارتزاق خودم و دیگر عزیزانی که اینجا کار می کنند را در این خدمت قرار داد. این حرفه، میراث پدری اوست، یادگار همه این سال های در سفر و همراهی با کسانی که نیت شان معنویت است، برای او کوله باری شده از خاطره و تجربه. خاطراتی که ما را در شنیدن بخشی از آن سهیم کرد.



## چند سال است که کاروان‌های زائران را مدیریت می‌کنید؟

سالش را یاد نمی‌آید؛ اما مرحوم پدرم از سال ۱۳۴۰ در

امور حج و زیارت فعال بود و من به دلیل فعالیت پدر از زمانی که چهار پنج ساله بودم، با زیارت و حج آشنا شدم. آن زمان فقط سفر به حج بود و یک بخشی هم کربلا، سفر به سوریه و مکان‌های زیارتی دیگر به آن صورت مطرح نبودند. بعد از آن هم در سال‌های ۵۴، ۵۵ که دیگر به سن جوانی رسیده بودم، کارهای مختلفی را در کاروان‌های زیارتی پدرم انجام می‌دادم. مثل مأمور پذیرایی شدن، تا اینکه از سال ۱۳۶۲ با شرکت در آزمون‌هایی که سازمان حج آن زمان برگزار کرد، به صورت رسمی به عنوان مدیر کاروان حج انتخاب شدم. از آن زمان تا سال ۷۲، ۷۴ به استثنای آن دو، سه سالی که تعطیل بود، به لطف خدا با عنوان مدیر کاروان به حج مشرف شدم. بین آن سال‌ها هم به تنایب سالی یکی، دوباره سفر عمره می‌رفتم. از سال ۷۲ تا سال ۸۷ یک سال در میان به عنوان مدیر به حج مشرف شدم. از سال ۸۷ به این طرف هم تقریباً همه ساله در خدمت زائران ایرانی مقیم خارج از کشور هستم و برای دوستان دیپلمات، تاجر، دانشجویان و طلبه‌هایی که خارج از کشور هستند، هماهنگی‌های لازم را در سفر حج انجام می‌دهم. در این میان سفرهای عتبات عالیات و سوریه هم الحمدلله همیشه قسمت ما بوده.

## اولین باری که خودتان به مکه رفتید چه زمانی بود؟

اولین باری که به حج مشرف شدم، ۱۹ ساله بودم. تازه چهار روز بود که سربازی‌ام تمام شده بود. رفتم با سپورت گرفتم و توانستم از ایران خارج شوم.

## تمتع با عمره؟

عمره، سال ۱۳۵۵ بود که به عمره مشرف شدم و سال ۵۶ هم اولین حج تمتع را به جا آوردم. یعنی حدود ۲۰-۲۱ سالگی.

## پس خیلی زود حاج آقا شدید!

بهم نمی‌آید؟ (با خنده)

## اولین باری که خانه کعبه را دیدید، چه حسی داشتید؟

شاید برای خیلی‌ها این سفر در آن سنی که من

برای اولین بار مشرف شدم چندان معنوی جلوه نکند. ولی به صراحت بگویم واقعا این سفر آنقدر به من چسبید و تنها چیزی که از خدا خواستم این بود که همه ساله قسمتم کند و هر روز آنجا، خدا هم آرزوی جوان‌ها را برآورده می‌کند و الحمدلله تا الان توانستم در خدمت باشم.

## پیش از آن که جاهایی مثل مدینه و بقیع را زیارت کنید، چه تصویری از آن‌ها داشتید؟

چون من از طفولیت با حال و هوای زیارت و حج بزرگ شدم، تا حدودی با آن فضا آشنایی داشتم. ولی وقتی وارد آنجا شدم و از نزدیک آن حس و حال و معنویت مردم را دیدم، واقعا حس عجیبی به من دست داد که شاید الان نشود تصویرش کرد. فقط می‌توانم بگویم حس خیلی خوبی بود.

## بقیع آن روزها چه شرایطی داشت؟

می‌دانید که بقیع هیچ بارگاه و گنبدی ندارد و یادم می‌آید اولین سالی که به آنجا رفتم، اطراف آن راه‌براه‌های گلی چینه‌ای خیلی قدیمی احاطه کرده بود و در ساده‌ای هم داشت. بعد از آن سه، چهار دفعه دچار تغییرات شده و دائم درش را عوض کردند و دیوارها را جایجا کردند و تغییراتی هم داخلش دادند. ولی با این حال آن غربتش همیشه پایدار بوده و هست.

## اولین باری که گریلا رفتید چه زمانی بود؟

اولین بار که شاید حدود یک سال و نیم یا دو ساله بودم و چیزی یاد نمی‌آید. ولی حدود سال ۷۶ یا ۷۷ بود که وقتی شنیدیم مسیری به گریلا از طریق سوریه واردن باز شده، سراسیمه و باعجله راه افتادیم. باورمان هم نمی‌شد امکان این سفر وجود داشته باشد. آن زمان، بعد از جنگ ایران و عراق بود و دوره طولانی تحریم‌های آمریکا، صدام هم هنوز سر کار بود. ولی دیگر قدرت دولتش خیلی به چشم نمی‌آمد. تنها چیزی که به چشم می‌آمد، قدرت و عظمت حرم‌هایی بود که در این شهرها وجود داشت.

حالا شاید درست نباشد این جمله را بگویم ولی راستش همیشه فکر می‌کردم کسانی که در روضه‌ها و عزا داری‌ها غش می‌کنند و از حال می‌روند، تظاهر به این کار می‌کنند اما وقتی ما

به حرم عولا امیرالمؤمنین (ع) در نجف رسیدیم، ساعت سه صبح بود و راهنمای ما من به ما گفت این در حرم است، یک در کهنه چوبی محقر که هنگام ورود ما هم بسته بود. وقتی نزدیک حرم شدیم که برویم نزدیک در، آنجا دیگر به واقع احساس کردم که سبب شدن پا و بدن یعنی چه. آن اتفاقی که همیشه فکر می‌کردم تظاهر است، برایم افتاد و اصلاً ناخودآگاه احساس کردم نمی‌توانم روی پایم بایستم و طوری شد که در و دیوار را گرفتم تا محکم به زمین نخورم. ما در آن سفر حدود ۳۲ مرد بودیم که این حالت برای همه آن دوستان هم ایجاد شده بود. واقعا نمی‌دانستم چگونه سرا پا بایستم و یا چطور از آن جاذب یکم، باینکه از نظر ظاهری هم هیچ تظاهری نداشت و در وضعیت خیلی محقری بود که اصلاً شایسته آن حرم‌ها نیست. اما من هرگز آن لحظات را فراموش نمی‌کنم. بعد از آن هم الحمدلله زیاد مشرف شدیم. ولی هنوز حسادت احساس آن زمان را دارم.

## خیلی‌ها هستند که هر دو

سفر حج و عتبات را تجربه کرده‌اند. بعضی می‌گویند دلمان می‌خواهد دوباره حج نصیبمان بشود و بعضی هستند. اگر بخواهید بین این سفرها انتخابی بکنید، حال و هوای کدام را بیشتر

## دوست دارید؟

برگردم به اول صحبت‌هایم. همان روز اول که از خدا خواستم این سفر را هر ساله قسمتم کند، در ادامه‌اش هم خواستم لطفی کند تا هیچ‌گاه این سفرها را برایم یکنواخت و عادی نشود. هر کدام از این اماکن مقدس، حس و حال خاص خودش را دارد. حتی مشهد که می‌روم، نمی‌توانم بگویم آنجا بهتر از کربلاست یا برعکس. ما حدود شانزده هفده سال در سوریه حضور فعال داشتیم. یعنی کاروان‌های هفتگی می‌بردیم. حتی در آنجا هم با اینکه تقریباً همیشه در اختیار خودمان بود و شاید در هفته دو بار می‌رفتیم و می‌آمدیم، این حس و حال وجود داشت. از خدا می‌خواستم هیچ‌وقت برایم تکراری نشود و حضور در حرم‌ها، آن تحولی را که باید، ایجاد کند.

## در سفرهایی که به عنوان مسئول رفتید،

با افراد زیادی هم سفر بوده‌اید. آیا اشخاصی

همان روز اول که از خدا خواستم این سفر را هر ساله قسمتم کند، در ادامه‌اش هم خواستم لطفی کند تا هیچ‌گاه این سفرها را برایم یکنواخت و عادی نشود

ماندۀ پاشند و خاطره  
کسی را نمانده باشد؟

در این سفرها افراد زیادی بودند که برای ما خاطره گذاشتند. سال ۱۳۶۳ اولین سالی بود که مدیر شده بودم و خب دفتر سعی به این صورت گذاشتیم. کاروان‌های حج سال ۶۳ در منازل و در اتاق‌های معمولی ثبت نام می کردند. من هم چون یک دفعه مدیر شده بودم، دفتری نداشتم و در خانه اتاقی را خالی کرده بودم و ثبت نام می کردم. یکی از همسایه‌های من پیرمردی بود خیلی خوش رو و خوش مشرب و تیز کردن که زبان فارسی را هم زیاد بلد نبود. هر از گاهی می آمد، در می زد و به هر بهانه‌ای کارش را دنبال می کرد. ببیند در چه مرحله‌ای است. هر بار هم آخر سر که می خواست برود، به ترکی می گفت: «می میرم ها!»

می گفتم: «ای بابا، تگوا این حرف را. ان شاء الله می رویم و می آییم دیگر. می میرم یعنی چه؟» بالاخره رفتم سفر. یا خاتمش هم آمده بود. خلاصه که رسیدیم آنجا و تمام اعمال را انجام دادیم و می خواستیم برگردیم ایران. ما رفتم جده بلیت‌ها را روز و کردیم که قرار بود فردای آن روز برگردیم. دیدیم تو کاروان بیج بچه‌هایی هست. پرسیدیم ماجرا چیست؟ گفتند فلانی فوت کرده. به همین راحتی اولین کاری که به ذهنم رسید، این بود که سریع رفتم سراغ خاتمش تا به آن پیرزن دلدار ی بدهم و بگویم تنها نیستی، ما هستیم و هر کاری بگویی انجام می دهیم. اما خیلی برایم جالب بود که این خاتم من را دلدار می داد و آرام می کرد. می گفتم: «اصلاً نگران و ناراحت نباش، همه چیز درست می شود. من باهاتم بودم. حاجی وصیتش را هم کرده و گفته من را همین خادغن کنید. بپول هم داریم.» به

هر حال من هم اولین سال مدیریتم بود و نسبتاً جوان بودم و بیست و هفت، بیست و هشت ساله. و خیلی هم روی کارهایی که انجام می دادم، وسواس داشتم. به هر حال کارهای مراعات را انجام دادم.

یادم هست می گفتم باید یک شیعه بیاید او را شست و بشویدند. ما در به در می گفتم و فکر می کردیم حالا از کجا پیدا کنیم کسی را که قبول کند. یک نفر گفت من این کار را انجام می دهم. اما وقتی رسیدیم در جای مخصوص برای شست و شو، یک دفعه دیدم حدود شصت نفر از اعضا کاروانمان آمده‌اند برای انجام این کار. یکی آب می ریزد، یکی می شويد و خلاصه هر کسی یک کارش را انجام می دهد. من هم راستش اصلاً از این موضوع‌ها می ترسم. بوانکی رفتم داخل، دیدم شصت نفر دارند کارهایش را می کنند در حالی که مانگران یکیش بودیم. به هر حال مراسم گرفتیم و خیلی آبرو مند بود. بعد از آن هم آمدیم تهران و رفتم خانه‌اش برای اینکه سرسلامتی بگویم. دیدیم بچه‌هایش هم همین حالت را دارند. بعدها متوجه شدیم آن بنده خدا کارمند شرکت واحد توی این باجه‌های بلیت‌فروشی بوده که یک دفعه گفته بوده «یک پولی در باز نشستی به من دادند من آن را گذاشتم برای خودم و همسرم که باهم برویم حج» دیدم واقعا حجبی که این بنده خدا انجام داد، حج خیلی مقبولی بود. خیلی هم راحت توی خانه خدا، طواف انجام داده بود، بعد به خانه‌اش گفته بود من کسی ناراحتیم، تو این طواف را تمام کن، من فلان جا نشسته‌ام. خاتمش یک دور آخر طوافش را که تمام کرده بود، آمده بود و دیده بود شوهرش خوابیده و دستمالی هم که دستش بوده، انداخته روی صورتش و از دنیا رفته. در خانه خدا، پشت مقام ابراهیم، به همین راحتی و قشنگی.

### ■ کجا دفنش کردید؟

قبرستان ایوب‌آباد در مکه. جایش هم خوب بود. من هم هر سالی که می‌روم مکه، حتماً می‌روم آنجا و برایش فاتحه‌ای می‌فرستم و همیشه در ذهنم هست.

### ■ کس دیگری هم هست که این طور در دهشتان مانده باشد؟

آن سال درگیری، یعنی سال ۶۶، من آنجا بودم. یک خاتم مننی همراه ما بود. چون می‌خواستیم برویم برای راهپیمایی و گفته بودند احتمال درگیری وجود دارد، از مسافرها خواستیم افراد من یا آن‌هایی که مایل نیستند، نیابند. این خاتم نفر اولی بود که آمد. دو سه بار بزش گردانیدیم و لی گفت من می‌خواهم بیایم. وقتی دیدیم خودش اصرار می‌کند، مانعش نشدیم. یادم نیست درگیری‌ها خورده بود زمین یا دستش شکسته بود که خیلی ناراحتش بودیم. ما در کاروان مان دوازده، سیزده نفر را داشتیم که زخمی شده بودند و حال و روزشان را در بیمارستان پیگیری می‌کردیم. این بنده خدا هم بیمارستان بود، رفتیم دیدنش. به او گفتم «خاتم مگر نگفتم نیا، برای چی آمدی؟» آن زمان حضرت اسام زنده بودند. می‌گفت «خاتم فدای امام، این که چیزی نیست. من اصلاً جای یک نفر را هم اینجا اشغال نمی‌کنم، من را ببرید خانه.» ما هم آوردیمش خانه و این خیلی صحت جالبی بود.

### ■ چه کم و کاستی‌هایی در سفرهای زیارتی این روزها می‌بینید؟

ببینید اصلاً روحیه و تفکر و امکانات قدیم نسبت به الان بی‌نهایت تغییر کرده. به نظر من قبلاً چه برای عثبات و چه عمره، همه با لذت بیشتری می‌رفتند، زحمت زیادتری می‌کشیدند و برایشان دلچسب‌تر هم بود. ولی الان آنقدر امکانات رفاهی به وجود آمده که به نظر من می‌آید دیگر آن معنوی که قدیم‌ها به دلیل زحمات سفر وجود داشت، کمتر دیده می‌شود. مثلاً ما الان پرواز داریم که مستقیم می‌رود مدینه می‌نشیند همه دنبال این هستند که با آن پرواز مدینه بروند. در حالی که پرواز جده، پرواز خوبی است و الان چهار، پنج سال است پرواز مدینه به وجود آمده. یا مثلاً در قدیم هتل‌ها همه دور بودند. الان همه نزدیک است و چسبیده به حرم. ولی آن لذتی که قدیم‌ها داشت و شور و شغفی هم که مردم داشتند، کمتر شده. من فکر می‌کنم امکاناتی که به وجود آمده، آن حس و حال را تحت تأثیر قرار داده و همه بهترین و راحت‌ترین را می‌خواهند. حتی در سفر عثبات هم چند سالی است که پرواز نجف به وجود آمده و همه می‌گویند ما پرواز نجف را می‌خواهیم.



## حاشیه

### برویم یا نرویم

استفاده این است که اگر ببینیم در اطرافیم نزدیکان یا همسایه‌ای، مشکلی دارند و یا رفتن به این سفر مستحبی، واقعا حقوق‌های از غفلت تحت پیدا می‌کند، نمی‌روم و مشکل آن‌ها را حل می‌کنیم. ولی اینکه چشم و گوش بسته و رو هوا بگویم فرو و این کار را نکن، درست نیست چون ما راه‌های زیادی برای کمک و رسیدگی به نیازمندان داریم و توصیه‌هایی که در این زمینه شده خیلی بیشتر از این‌هاست که معطوف به یک سفر زیارتی شود. ولی در کل اگر آگاهانه این حرف را بزنند، قبول است و بالعکس اگر همین طوری طوطی‌وار بگویند و کلی گویی کنند، مورد پذیرش نیست البته هر کدام از این سفرها شرایطی دارد مثلا برای حج تمتع می‌گویند استطاعت

که معنی مشخص و تعریفی خاص دارد یکی از تعاریف این است که در اطراف، هفت تا همسایه این طرف و آن طرف گرفتار و بدهکار نباشند اول به او

کمک کن و دستش را بگیر و بعد به سفر برو نه اینکه به یکباره پول حج را ندی به یک نفر بپرد. ولی می‌توانی کمی رسیدگی کنی یا مثلا می‌شویم بعضی‌ها واجب الحج‌اند ولی می‌گویند من دختر و پسر بزرگ در خانه دارم و این واجب‌تر است در صورتی که بر اساس حکم شرعی، آن‌ها از حج واجب‌تر نیستند می‌تواند برایشان مراسم سکوتر بگیرد و نه واجب خودش هم برسد دیدم کسانی را که این واجب حج را ترک کردند و مثلا عروسی گرفتند آن پسر و دختر رفته‌اند دنبال زندگی شان ولی حج این بنده خدا گردنش ملتهب است حتی این قبر هم بعضی‌هایشان مرام نباشند بعد از فوت پدر و مادر نباید یک نیابت برایشان بگیرند



زمینی برگردند و یا بالعکس که سختی کمتری متحمل شوند و پول کمتری بدهند.

از طرفی هم در نظر داریم پروازهایی را با هتل‌هایی که وی‌ای پی هستند، طراحی می‌کنیم برای مسافری که دوست دارد با خانواده‌اش برود آنجا، راحت باشد و پول بیشتری هم بپردازد. ماهم این امکانات را طراحی کردیم و پیشنهادهایمان را دادیم و نظر مساعد و موافق رییس سازمان حج و معاونت حج و زیارت را هم گرفتیم احتمالا به زودی اجرای آن شروع شود. واقعا نظر ما هم همین است که مردم خیلی راحت‌تر بتوانند به سفر عتبات بروند هر کس یاهر بودجه‌ای و یا هر نیایی و یا هر امکاناتی

### در سفرهای عتبات ممکن است مشکلاتی

پیش بیاید و مثلا توبوسی در مرز منفجر شود که تازه حال تعدادی از زائران ایرانی هم شهید شده‌اند. معمولا به دلیل این اتفاقات تأکید می‌شود از سفر شخصی خودداری شود و می‌گویند سفر با کاروان امنیت بیشتری دارد، مگر کاروان‌ها مسیر خاصی را شناسایی می‌کنند یا با افراد خاصی در ارتباطند؟

این تأکید تا یک اندازه‌ای مورد قبول است. در مرز بخشی داریم برای تأمین امنیت همراه مسافرها، یعنی تیم‌ها و شرکت‌های امنیتی در عراق به وجود آمده که عده‌ای افراد مسلح جلو، عقب و داخل اتوبوس قرار می‌گیرند و آن‌را حمایت می‌کنند. کاروان‌هایی که زیر نظر حج و زیارت به عتبات می‌روند، وقتی وارد مرز می‌شوند این افراد آن‌ها را همراهی می‌کنند معمولا چون این اتوبوس‌ها این حمایت را دارند، کمتر کسی به آن‌ها نزدیک می‌شود. ولی این گونه نیست که اصلا برای این دسته از کاروان‌ها هیچ اتفاقی نیفتد یعنی که در ایستگاه‌ها، پارکینگ‌ها و یا در مسیر منفجر می‌شود دیگر روی اتوبوس را نگاه نمی‌کند ببیند آرم سازمان حج دارد یا نه

### تا به حال شده در همین اماکن زیارتی لحظه

استیجاب دعا را با همه وجود حس و تجربه کنید؟ در مورد خیلی‌ها دیدم و شنیدم و اعتقاد دارم وقتی آن لحظه دل آدم بشکند و واقعا همه آشناهار و ولط‌پول و هر چه دارد، بریده شود و خالصانه به خدا و ائمه پناه ببرد، به یقین آن آقا یا خود خدا حاجش را برآورده می‌کند و تا به حال هم کرده‌است.

■ افرادی هستند که به صورت شخصی می‌روند عتبات اما همیشه توصیه می‌شود حتما با کاروان‌های تحت پوشش سازمان حج و زیارت به این سفر بروید. چه تفاوتی بین رفتن شخصی و رفتن با کاروان هست؟

آنهايي که در طول عمرشان بخوانند یکی، دو بار یا سه بار این سفر را بروند، به صلاحشان است که با کاروان همراه شوند. این کاروان‌ها که با مجوز حج و زیارت فعالیت می‌کنند، تقریبا برنامهریزی منظمی دارند. طبیعتا آنجا از امنیت بیشتری برخوردارند و برای رفتن به جاهای مختلف وضعیت مناسب‌تری دارند ولی به نظر من برای کسانی که می‌خواهند از قانون خاصی پیروی نکنند و راحت‌تر و آزادتر باشند، بهتر است خودشان بروند. اگر سابقه سفر

دارند، خودشان می‌توانند هتل بگیرند. می‌توانند با تاکسی خصوصی رفت و آمد کنند، هتل خیلی بهتری بگیرند و مدت زمان بیشتری بمانند. از این نظر سفر شخصی درایشان راحت‌تر است.

البته من حالا این مطلب را اعلام کنم که مدیر جدید سازمان حج و زیارت در نظر دارد برای مسافران عتبات غالبیات حداقل فعلا که سهمیه بندی نیست و آزاد است از امکانات و خدمات بهتری استفاده کند. الان دو سه ماهی هست که

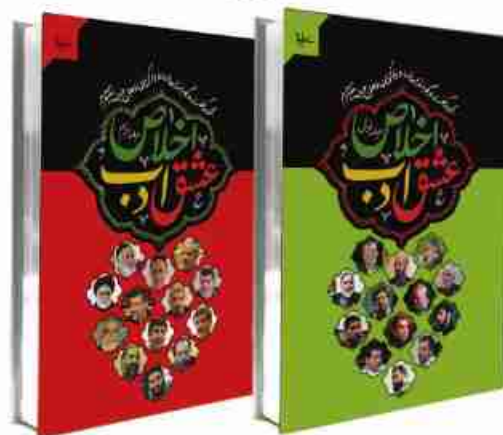
سازمان حج این طرح را دنبال می‌کند. چون پذیرش آن در بدنه سازمان که یک بدنه سی، چهل ساله است، کمی جای کار دارد، مدتی باید برای اجرایش وقت گذاشت. اما شاید این اتفاق به زودی بیفتد. این طرح به این شکل است که به عنوان مثال شاید بعضی‌ها دوست دارند دو روزه یا سه روزه بروند کربلا و بیایند. یعنی پول و امکاناتش را دارند ولی فرصتشان کم است و به واسطه کار و مسئولیت‌شان، می‌خواهند مثلا چهار شب بروند و جمعه برگردند. یا مثلا بعضی‌ها پولشان نمی‌رسد و اتاق‌های خانوادگی نمی‌خواهند یا به صورت یک هیأت و یا ششصد هزار تومان می‌خواهند به این سفر بروند. در صورتی که قیمت عادی‌ها هشتصد، نهصد هزار تومان است. در نتیجه این طرح را پیشنهاد دادیم که برنامه‌هایی تنظیم شود در قالب کاروان‌های دو روزه، سه روزه، شش روزه، هفت روزه و ده روزه. حتی پروازهایی را داریم تعریف می‌کنیم که یک سر، هوایی بروند و یک سر،

بعضی که در ایستگاه‌ها، پارکینگ‌ها و یا در مسیر منفجر می‌شود دیگر روی اتوبوس را نگاه نمی‌کند ببیند آرم سازمان حج دارد یا نه!

نشر **خیاوا** منتشر کرد:

مجموعه گفت و گو با مداحان و ذاکران اهل بیت علیهم السلام

# اخلاص عشق ابدی



حاج منصور ارضی، حاج علی آهی، حاج غلامرضا سازگار  
حاج ماشا، الله عابدی، حاج علیرضا بهاری (شاه حسین)  
حاج صادق آهنگران، حاج محسن طاهری، حاج مرتضی طاهری  
حاج محمدرضا طاهری، حاج حسن خلیج، حاج مهدی سماواتی  
حاج مهدی سلحشور، حاج سیدمجید بنی قاطمه، حاج عبدالرضا هلالی  
نریمان پناهی، حاج سیدمهدی میرداماد و...

مرکز توزیع:

۰۲۱-۶۶۹۷۷۵۸۰

(پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

# ..... معرفت



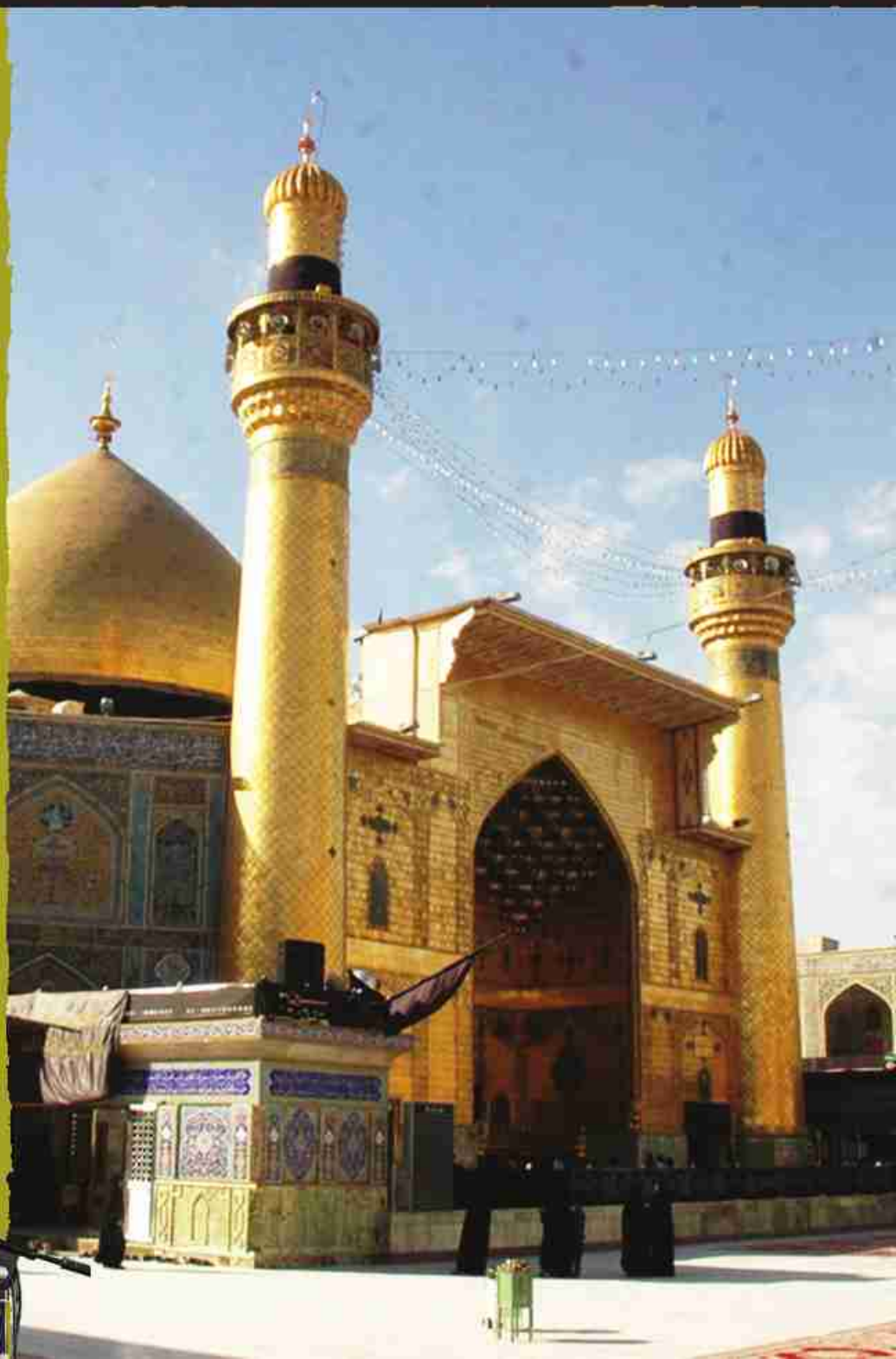
بحران، مستجاب گزاشی شد  
باز خوشی بند تهم از نامه سنی و  
پیکر نهج البلاغه



حق موجود ذات بر ما  
دکتر اسماعیل منصوری  
لاریجانی از ویژگی های رساله  
حقوق امام علی ابن الحسین  
می گویند



مخالفت وهابی ها با تومیل  
به الله  
شناختن از عقاید وهابیت از نگاه  
حجت الاسلام والمسلمین شیخ  
حسین انصاریان



چقدر درباره دوران نوجوانی و جوانی امام حسین علیه السلام  
می‌دانید؟ دکتر رجیب دوانی پاسخ می‌دهد

## روزی که امام حسین برای عثمان آب برد



سعيدة محبي

اینکه دوران ولادت حضرت امام حسین علیه السلام از کودکی، نوجوانی، عصر امامتش تا پیش از واقعه کربلا و شهادتش در چه مقطع تاریخی از اسلام و با چه حوادث و اتفاقاتی سپری شده نکاتی است که کمتر گفته و شنیده شده و برای دانش‌نشان باید سیری در تاریخ اسلام کرد و مروری بر اسناد و روایات مکتوب در این زمینه.

با دکتر محمد حسین رجیب دوانی از کارشناسان برجسته و صاحب نام حوزه تاریخ اسلام که خود از جمله محققان و نویسندگانی است که مطالعات زیادی درباره شخصیت‌های تاریخ اسلام دارد گفت و گویی کردیم درباره وقایع مهم دوران زندگی و امامت امام حسین و البته شرایط سیاسی و نظامی اسلام در دوران خلافت معاویه در عصر بنی امیه که دکتر دوانی هر بار اسم معاویه را بر زبان آورد با تاکید خاصی عبارت «لعن الله علیه» را هم پسوند نام او می‌کرد تا تأییدی باشد بر همه بغضی که شیعه نسبت به او دارد به خاطر همه ظلمش به اهل بیت (ع) و جنایت‌هایش در حق اسلام در طول سال‌های خلافتش.



حضرت عبدالله الحسین بنا بر روایت مشهور در سوم شعبان سال سوم یا چهارم هجرت رسول خدا در مدینه به دنیا آمد. زمانی که آن بزرگوار به دنیا آمد، زمانی است که دولت اسلامی در مدینه تأسیس شده و رسول خدا این حکومت الهی را

بنیان گذاشتند. مشرکان قریش در برابر اسلام صف آرایی کردند و جنگ بدر و احد هم اتفاق افتاده البته اگر ولادت امام را سال سوم بدانیم جنگ احد در حقیقت یک ماه و چند روز بعد از ولادت ایشان می‌شود به هر صورت در موقعی حضرت به دنیا آمده که جنگ بدر اتفاق افتاده و قدرت اسلام به رخ مشرکان کشیده شده است.

### نوه ۶ ساله رسول الله

غیر از برخورد اسلام با مشرکان قریش و پیروزی بزرگ بدر، وقایع مقابله اسلام با یهود هم هست. یهود «بنی قینقاع» در برابر اسلام به فتنه انگیزی پرداخته بودند و پیامبر در پی یک خیانت از سوی بنی قینقاع که قرار داده می‌بستی‌شان با پیامبر (ص)

امیر المومنین همراه حسن، حسین، عقیل و عمار یاسر به بدرقه او رفتند. در آنجا داریم که حضرت علی به امام حسن و امام حسین فرموده بودند با عمو خود ایوب در دفاع کنید که امام حسین با برادر بزرگوارش رفتند او را در آغوش گرفتند و او را به صبر دعوت کردند و رهنمودهایی بیان کردند. از صحابی رسول خدا که در دوران عثمان هنوز بودند سلمان و ایوب بودند که در این مقطع از دنیا رفتند. خالد بن سعید بن عاصی در زمان لیوکر از دنیا رفت. حذیفه یمانی هم همین طور از آن ۴ نفر که معروفند به اربعه شیعه فقط عمار مانده بود که در صفین به شهادت رسید.

### وفتی امام حسین آب به عثمان رساند

غیر از موارد گفته شده از امام حسین دیگر در زمان عثمان مطالبی نداریم. به خاطر اینکه شیعه تا مدت‌های مدید نمی‌توانست تظاهرات به شیعه خودش کند و شیعه بودن جرم بود. به خصوص در عهد بنی امیه که بیان فضیلت برای امیر المومنین اعدام داشت و اسم علی گذاشتن جرم بود. در این موقعیت چه کسی می‌توانست بیاید و تاریخ بنویسد و این مورد را ثبت و ضبط کند. ضمن اینکه معمولاً چیزهایی در تاریخ ثبت و ضبط می‌شد که به نوعی به حاکمان و مسائل سیاسی ارتباط داشته باشد. لذا وقتی ارتباط پیدا نمی‌کرد دیگر مسائل و سلوک معصومین و چهره‌های بزرگ مورد توجه واقع نمی‌شد که به عنوان یک ارزش بخواهد ثبت شود و برای دیگران باقی بماند. این مورد هم که می‌خواهم بگویم چون از بعد سیاسی یا حاکم زمان

ارتباط داشته در مورد امام حسین و امام حسن باقی مانده و آن اینکه وقتی بر ضد عثمان انقلاب شد و عثمان با لحاجت حاضر نشد خواسته‌های به حق انقلابیون را بپذیرد و آن‌ها هم او را محاصره کردند و از ورود آب به خانه او جلوگیری کردند عثمان آمد بالای بام خانه‌اش و پرسید آیا علی در میان شما هست. گفتند نه. گفت معلوم است، اگر علی بود اجازه نمی‌داد آب روی من ریخته شود این سخن به امیر المومنین رسید و حضرت منقلب شد و امام حسن و امام حسین را مأمور کرد با گروهری از بنی هاشم آب به عثمان برسانند و این دوزگاران رفتند و این مأموریت را انجام دادند. منتهی در برخی منابع اهل تسنن آمده که علی این دوزگوار را به دفاع از

شد. امام در این دوره ۷۰۶ ساله است. مانکنه‌ای را در مورد امام حسین داریم و هم‌اکنون را در مورد امام حسین که این دوزگوار جدای از هم روزی ولاد مسجد شدند و لیوکر را که غاصبانه بر جایگاه خلافت تکیه زده بود مورد خطاب قرار دادند و با حالتی تحکم آمیز گفتند از منبر جدا شو و برو به بیایه قدری این سخن محکم بود که لیوکر منفعیل شد و پایین آمد و گفت به خدا راست می‌گویند و این منبر جدا آنهاست.

### دوران گوشه نشینی علی و فرزندان

دوره خلافت لیوکر دو سال و چهار یا هفت ماه بیشتر طول نکشید و با مرگ او عمر بن خطاب به خلافت رسید. در این دوره مأمور دی از امام حسین نمی‌بینیم. البته این دوره برای امیر المومنین به ظاهر مناسب‌تر از دوره خلیفه اول است. به این علت که آن سخت‌گیری‌ها، فشار و آزار از امیر المومنین برداشته شده و خلیفه به سبب چهل در بسیاری مسائل مدیریتی و نظامی و قضایی نیاز داشت

که از تدابیر و علم بی‌پایان

امیر المومنین بهره‌مند شود. لذا با احترام حضرت را دعوت می‌کرد و در حوزه‌های نظامی و قضایی مشاوره می‌خواست و امیر المومنین هم دریغ نمی‌کرد.

در زمان عمر بیت المال که تا آن زمان وجود نداشت، تأسیس شد و خلیفه برای مردم از بیت المال حقوقی در نظر گرفت. نوشته‌اند در سال ۲۰ که بیت المال تأسیس شد امام حسین ۱۶ یا ۱۷ ساله است. عمر برای وجود مقدس او و امام مجتبی سهمی در نظر گرفت به اندازه

سهم پدرشان یعنی سهم مجاهدان مهاجر حاضر در بدر و احد. این موضوع در منابع اهل تسنن آمده اما در زمان عثمان که باز خانه‌نشینی حضرت علی ادامه دارد و پدر از دوران عمر است، چرا که عثمان خودش را از مشاوره و نظر خواهی از حضرت علی بی‌نیاز می‌دانست و پشتوانه خود را بنی امیه قرار داده بود. لذا نه تنها حضرت بلکه اولاد آن بزرگوار مورد توجه نبودند و از عرصه سیاسی اجتماعی خارج بودند. اما مأمور دی داریم که عثمان، صحابی جلیل القدر پیامبر یعنی ایوب را به خاطر مقابله او با اعمال خلاف شرعی به ریخته تبعید می‌کند و فرمان داده بود که هیچ کس حق ندارد به بدرقه او برود. منتهی مقام شامخ ایوب در گونه‌ای بود که

را نقض کردند به مقابله با آن‌ها پرداخت و آن‌ها که از اقتدار اسلام به واهمه افتادند، بدون جنگ تسلیم رسول خدا شدند و به شرط اینکه تمام دارایی‌های آن‌ها مصادره و جانشان حفظ شود از مدینه اخراج شدند. یعنی موقعیت، موقعیتی است که اسلام از نظر رشد، ترویج، اقتدار سیاسی و نظامی و به کمال است. بنابر این ولادت امام حسین در چنین موقعیتی است. آن دوزگوار ۶ یا ۷ سال از آغاز عمر شریف خود را با جد بزرگوارشان معاصر بودند و همراه برادر بسیار موز علاقه و محبت پیامبر بودند. پیامبر به صراحت فرموده بود که خدا را ده کرده نسل هر پیامبری از صلب خودش باشد جز نسل من که از صلب علی است بنابر این امام حسن و امام حسین علیهما السلام پیش از اینکه به عنوان فرزندان علی علیه السلام خوانده شوند، فرزندان پیغمبر دانسته می‌شدند. داستان‌های قرآنی از شدت علاقه پیامبر به این دو وجود مقدس و عدم طلاق آن دوزگوار نسبت به ناراحتی و غم و سختی‌هایی که ممکن است آن دوزگوار ببینند هست.

داریم که امام حسین کودک خرد سالی بود پیامبر از کنار منزل آن‌ها رد می‌شد صدای گریه امام حسین را شنید نتوانست تحمل کند با ناراحتی کنار در خانه آمد و با صدای بلند گفت چرا حسین من گریه می‌کند؟ مگر شما نمی‌دانید که من طاقت تحمل ناراحتی حسین را ندارم؟ یا داریم که آن دوزگوار همراه برادرش به طرف مسجد می‌آمدند. حضرت برقرار می‌بود و حضرت به طرف مردم و در مسجد بود و مردم پشتشان به در. پیغمبر در حین صحبت بیرون را می‌دید متوجه شد که این دوزگوار با حالت دویه به مسجد می‌آیند ولی پیراهن بلند عربی به پاهای آن‌ها گیر می‌کرد و به زمین می‌خوردند. پیامبر خطبه می‌خواند و وقتی این صحنه را دید نتوانست تحمل کند خطبه را رها کرد و پایین آمد. مردم تعجب کردند که چه شد پیامبر خطبه را رها کرد. حضرت بیرون رفت و خاک‌ها را از لباس آن دوزگوار زدود. هر دورا در آغوش گرفت و آورد در مسجد در منبر نشست و آن‌ها را روی پاهای خودش نشاند و فرمود نمی‌توانم ناراحتی حسن و حسین را ببینم و تحمل کنم. بنابر این این دوزگوار دوره پیغمبر را طوری پشت سر گذاشتند که در اوج عزت و احترام بودند. ولی متأسفانه بار حلت پیامبر و غضب خلافت این مردم بی‌بصیرت نه تنها هر جمعی جامعه که فرمان خدا بود را از اهل بیت دریغ داشتند بلکه حرمت آن‌ها را از بین بردند. خانه‌ای که رسول خدا برای ورود به آنجا اجازه می‌گرفت، مورد هجوم غاصبان خلافت قرار گرفت و حرمت خانه و اهل بیت شکسته

امام حسین کودک  
خرم سالی بود پیامبر  
از کنار منزل آن‌ها رد  
می‌شد صدای گریه امام  
حسین را شنید. نتوانست  
تحمل کند با ناراحتی  
کنار در خانه آمد و با  
صدای بلند گفت چرا  
حسین من گریه می‌کند؟  
مگر شما نمی‌دانید که  
من طاقت تحمل ناراحتی  
حسین را ندارم؟



امام حسین ده سال و نیم امام بود و ده سالش با معاویه و مثل برادرش پیمان صلح و قاتل است

به فدایت تو فرزند من هستی و این ها فرزندان پیغمبرند و آیا حاضری آسبی به آن ها وارد شود و نسل پیغمبر با خطر مواجه شود که محمد حقیقه منقلب شد و گریست و گفت جان من هم فدای حسن و حسین این دو بزرگوار در نهروان هم کنار پدر هستند.

#### نظر امام حسین مخالف رای برادر نبود

در پی ضربت خوردن امیرالمومنین و شهادت حضرت امام حسین در کنار برادر بزرگوارش که وصی پدر بوده امر تجهیز پیکر امیرالمومنین پرداختند و طبق رهنمود خود آن حضرت پیکر مقدس پدر را در نجف به خاک سپردند. با انتشار خبر شهادت امیرالمومنین مردم به سراغ امام مجتبی آمدند و با ایشان به عنوان خلیفه بیعت کردند. امام حسین اینجا هم باز در خدمت برادر بزرگوار خود است و مانند فردی که به مولای خود اعتقاد راسخ دارد و مطیع امام خویش است، رفتار می کند و هر چند مسئولیت رسمی در دوره خلافت

کرده بودند آن حضرت از امام حسن و امام حسین خواست بر خیزند و در رابطه با رهبری حضرت علی و شایستگی های بی مانند آن حضرت برای مردم به عنوان فرزندان رسول خدا سخن بگویند که هم امام حسن و هم امام حسین سخنان بسیار ارزنده ای بیان داشتند که امیرالمومنین هر دو را در آغوش گرفت و بوسید و ستود. در دوره خلافت امیرالمومنین در ۴ سال و نه ماه امام حسین پایه پای پدر و همراه امام حسن است ولی به صورت غیر رسمی و بدون داشتن پست و مسئولیت.

وقتی امیرالمومنین مجبور می شود برای مقابله با پیمان شکنان به بصره بیاید این دو بزرگوار همراه پدر هستند و در جنگ حمل هم حاضرند. به خصوص امام حسن که پیروزی نهایی را ورقم زد. بعد از فتح بصره و گرفتن بیعت از پیمان شکنان حضرت دیگر به مدینه بازنگشت و کوفه را مرکز خلافت خود قرار داد در این موقعیت امام حسین همراه برادرش امام حسن و خواهرانش زینب و ام کلثوم با همسرانشان مدینه را ترک می کنند و مقیم کوفه می شوند و در کنار مولا هستند و زمانی که حضرت باز می خواهد به صفین برود امام حسن و امام حسین همراه ایشان هستند و همراه با عبدالله بن جعفر در صفین فرماندهای یکی از جناح های لشکر را بر عهده دارند. منتهی در صفین امیرالمومنین ممانعت می کرد که این دو بزرگوار وارد میدان شوند و در نقطه مقابل فرزند دیگرش محمد حقیقه را با بارها به میدان فرستاد که او هم بعد از چند بار جنگیدن و زخمی شدن و خسته شدن گلیه کرد که من هم برادر حسن و حسین هستم چرا من را چند بار به کام دشمن فرستادید ولی این ها را نمی فرستید؟ که حضرت فرمود پدرت

نزد مثلاً مسعودی در «مروج الذهب» این خبر را آورده و می گوید وقتی عثمان کشته شد و خبر به حضرت علی رسید ایشان ناراحت و غمگین آمد طرف خانه عثمان و به آن دو بزرگوار پر خاش کرد که چرا در دفاع از عثمان کوتاهی کردید و او کشته شد. مشخص است که این روایت صحیح نیست و مأموریت این دو بزرگوار صرافار شدن آب بوده است.

امام حسین به فرمان پدر برای عثمان آب می رساند ولی دلیل اینکه آب را روی ایشان در کربلا بستند این گونه اعلام کردند که چون پدر حسین در زمان عثمان آب را به عثمان بسته بود ما مقابله به مثل کردیم و آب را به روی حسین بستیم. این سخن عبدالله بن زیاد است و در نامه ای که در روز هفتم محرم به عمر بن سعد فرستاده گفته با آمدن حسین آب را روی او و کشتنش بید همان طور که پدر او آب را روی خلیفه مظلوم عثمان بست. این موضوع در منابع اهل سنت آمده است.

#### با به پای پدر در دوران خلافت

با قتل عثمان و در پی یک خواست و هیجان عمومی مردم از حضرت علی خواستند رهبری آن ها را بر عهده بگیرد. از رحلت پیغمبر تا خلافت امیرالمومنین ۲۵ سال فاصله شده و نسل جدید در مدینه امیرالمومنین را نمی شناسد و بناو آشنایی چندانی ندارد. در بیت است که همان افراد با سابقه قدیمی این حرکت را کردند که امیرالمومنین به خلافت برسد ولی بیشتر مردم نسل جدیدی بودند که سوابق حضرت را ندیده بودند لذا آن ها هم تحت تاثیر آن جو جلو آمدند. جالب است که مانقلی داریم که گفته با اینکه با حضرت بیعت

کل گزار این حضرت بود. منتهی رنگ غرضی کرده بود و معاویه او را برادر خود و فرزند ابوسفیان خوانده بود و به او لقب یزید بن ابی سفیان داده بود. لذا او برای خود شایسته معاویه حاضر بوده است به هر جنباتی برزند. یزید بن ابی، حجر را در خفا خواست و گفت خاطرت هست که چه خی از علی و چه بعضی از معاویه در دل من بود؟ حالانکه کاملاً برعکس شده و حب معاویه در دل من است و بعضی علی این بار به خاطر سابقه ای که با تو داشتم ایستادگی و دفاع از علی را ندادند می گفتم ولی اگر دفعه دیگر پیش سیادت تو به شدت بر خورد می کنم. حجر هم عذر شجاعی بود

بعد از برگ معاویه خاکم کوفه، معاویه یزید بن ابی سفیان را با حفظ پست فرمانروای کوفه هم کرد او هنگامی که وارد کوفه شد به مسجد آمد و در جمع مردم شروع کرد به حسارت و توهین به امیرالمومنین حجر بن عدی کنی که از اصحاب بزرگوار یازده بود با گروهی از شیعیانی که از او تبعیت می کردند نزاع است چنین جسارتی را تحمل کند و بر خاست لعن و نفرین و آیه حاکم و خلیفه عاصب بر گرداند. نوشتند که یزید با حجر بن عدی سلفه دوستی داشت چون هر دو در زمان امام علی و دوران حکومت حضرت پست داشتند یزید بن ابی



#### ماجرای شهادت حجر بن عدی

راه جایی رسانده بود که مردم تصور می کردند خلیفه جانشین خدا در روی زمین است نه جانشین پیغمبر و کسی هم که با خلیفه الله بخواند مقابلش کند از دین خارج است و جایی در میان مردم ندارد و مستحق سرکوت است. لذا کار به جایی می رسید که بخش هایی از خوارج که کینه شان به معاویه در ظاهر بیش از امیر المؤمنین بود، متمایل به او می شوند و حاضرند در راه او با دشمنان معاویه بجنگند. وقتی معاویه توانست بود روی خوارج که به رايه خود متمایل کند، دیگر بقیه جای خود دارند. لذا معاویه دنبال این بود که کاری که پدر نایکش ابوسفیان و همفکرانش و همراهان او نداشتند در دوره جاهلیت به سرانجام برسانند، یعنی محو اسلام را بیاورند. گیری از جایگاه خلافت رسول خدا به انجام برسانند. در این خصوص زمینه های بسیاری فراهم کرد ولی شرایط کاملاً مهیا نشد که بتواند اسلام را نابود کند. بنا بر این بود که فرزندش وزید کاری را که ابوسفیان شروع کرده بود و معاویه ادامه داده بود به نتیجه برساند، که اگر نبود خون پاک سید الشهدا این امر عملی شده بود و اسلام نابود شده بود و چیزی از اسلام باقی نمی ماند.

خلفای پیشین بخصوص اول و دوم سعی می کردند افرادی را به کار بگذارند که تا حدودی بین مردم یادگار و شخصیتی به لحاظ ایمانی داشته باشند. هر چند عثمان ایس را رعایت نکرد و خویشان خودش را که عموماً بدنام بودند روی کار آورد و اتفاقاً همان ها باعث سرنگونی اش شدند. باز در زمان عثمان ظواهری رعایت می شد ولی در زمان معاویه او بدترین افراد و شخصیت هایی که به فسق، فساد، فجور، قساوت و خدانشناسی شهره بودند بر

که ایشان فقط به عنوان ولایت مداری قبول کرده بوده ولی مخالف بوده. حال آنکه این حرفی کاملاً نابه جا است. چرا که اگر این گونه بود وقتی خود به امامت می رسید باید طبق رای و نظر خود عمل کند. پس چرا امام حسین قیام نکرد؟ بخشی اعظم دوره امامت امام حسین در دوران خلافت غاصبان معاویه گذشته. امام حسین ۱۰ سال و نیم امام بود و ۱۰ سالش با معاویه معاصر است و مثل برادر به پیمان صلح و وفادار است. یعنی اگر نظر امام حسین خلاف رای امام حسن بود وقتی خودش امام شد باید طبق رای و اجتهاد خودش عمل کند و قیام کند در حالیکه کاملاً مثل برادر رفتار می کند و این نظری جایی است.

#### شرایط جامعه بعد از شهادت امام مجتبی

امام مجتبی احتمالاً در سن ۵۰ سالگی به شهادت می رسد و دوران امامت امام حسین آغاز می شود. حالا این چه دوره ای است؟ بعد از صلح امام مجتبی خلافت اسلامی که بعد معنوی داشت و ظاهر قضیه این بود که به خواست و رای و بیعت مردم مشروعیت می دهد به هر ری یک نفر، تبدیل شد به سلطنت یعنی معاویه با ور نظامی و با قدرت آمد و امام مجتبی را که مردم خودشان با خواهش او را به خلافت انتخاب بودند، کنار زد و قدرت را به دست گرفت. روش معاویه با خلفای قبل از امیر المؤمنین کاملاً متفاوت بود و ایس ملعون که به هدم کامل اسلام بسته بود و تلاش های فراوانی کرد. به خلفای پیشین می گفتند خلیفه رسول الله یعنی جانشین رسول خدا ولی معاویه از طریق افراد خائنی با صرف هزینه ها، دادن رشوه و تطمیع مردم و مرعوب کردن توانسته بود طرز تفکر جامعه را به هم بریزد و کار

اگر نبود خون  
یاک سید المتهدنا  
این امر عملی شده  
بود و اسلام نابود  
شده بود و چیزی  
از اسلام باقی  
نمی ماند.



امام حسن ندارد ولی در سباهی که امام حسن برای مقابلش با معاویه لعنه الله علیه تدارک دیده بود، کنار برادر است و همچون برادر شاهد خیانت کوفیان، به هم خوردن سپاه و اجبار امام مجتبی به پذیرش صلحی تلخ است. جالب اینجاست صلح امام مجتبی که اتفاق افتاد گروهی از شیعیان که دلسوز بودند ولی در کمالی از بحث ولایت نداشتند و صلح را بر نمی تابیدند فکر می کردند که دیدگاه امام حسین با برادر متفاوت است. لذا آمدند سراغ ایشان که اگر شما قیام کنید ما حاضریم زیر پرچم شما با معاویه مقابله کنیم که امام با نرا حتی فرمود برادر من حسن امام بر من و شماست و اطاعت او بر همه ما واجب است. منظور امام آن بود که هر آنچه او می کند حق است و شما حق اعتراض و مخالفت نسبت به مقام ولایت امام مجتبی را ندارید.

اخیراً شنیدم که در برخی کتاب هایی که منتشر شده این گونه آمده که امام حسین با صلح امام حسن مخالف بود؛ اما به سبب اینکه برادر در ایشان ولایت داشت اطاعت کرده بود. معنایش این است

واقعه دیداری با امام حسین دارد و با روی تمام می گوید: دیدی که حجر و یزیدانش که شیعیان بنیوت بودند را کشتیم و بعد غسل دادیم، حنوط کردیم، کفن کردیم و بر آن ها نماز خواندیم و دفن کردیم. امام فرمود بدان اگر رهبر تو و اتباع تو دست پیدا کنیم شما را قطعاً خواهیم کشت و نه غلطان می کنیم و نه حنوط و نه میز می جوییم و نه دفن می کنیم. ایس جنله امام خیلی معا دارد یعنی از دیدگاه امام حسین شما اسلام را نداشتید و تو و اتباع تو را به اسلام خنجر حید فقط طاهر اسلامی دارید.

بودند مورد شفاعت آنها واقع شدند و معاویه آن ۶ نفر را بخشید و از حجر و ۶ نفر دیگر خواست تا امیر المؤمنین را قتل بگویند و چون آن ها حاضر به این کار نشدند، دستور قتل آن ها را داد. این حیاست بر روی بود که محلی حلیل القدری مثل حجر بن عدی توسط معاویه به شهادت رسید. به قتری این قاجعه بزرگ بود که حتی صدای عایشه را هم در آورد و عایشه در نامه ای به شدت به معاویه اعتراض کرد. معاویه هم گفت فرد خردمندی در کنار من نبود و من بر دلمی خودم را از دست دادم. خالب است که معاویه بعد از این

و نفر اسید و چون باز دیگر دید او به ساخت مقبرس حضرت حنوت می کند مقابلش ایستاد و زیاده هم دستور دستگیری او را داد. حجر به نوعی قیام کرد و گروهی هم با او بودند. زیاد برای اینکه به او و اتباعش دست پیدا کند، کسان و افراد قتل آن ها را گرفت و در حد کشتار آن ها را میزد. حجر بن عدی هم برای نجات آن ها خودش را تسلیم کرد. زیاد هم او را ۱۲ نفر از یارانش نزد معاویه فرستاد و از عده های از قلهای خنجر کوفه فتوای کفر حجر بن عدی را گرفت و آن را برای یزید از سال کرد. حنجر از اصحاب حجر که کشتنشان در جریان معاویه



مردم حرارت مخالفت و اعتراض  
بنام امام علیه السلام می‌روان بن حکیم، عبدالله  
بن عامر بن کریر، عبدالله زیاد و مغیره بن شعبه  
تفق که عمر در مورد او به صراحت گفته بود تو  
فسق و فجور فراوانی داری، حاکمان او بودند و به  
شدت مردم را هم در فشار گذاشته بودند  
معاویه در صدد بود فرزندان را به سلطنت برساند  
ولی از عکس العمل مردم بیم داشت کسی که  
توانسته بود بیم او را برطرف کند مغیره بن شعبه  
تفق حاکم معاویه در کوفه است که او برای اینکه  
پست فرماندهی کوفه را از دست ندهد معاویه را  
به جانشینی بزید بعد از خودش ترغیب کرد و او  
هم که منتظر فرصت بود گفت چطور می‌شود یا  
وجود چهره‌هایی مثل حسین و عبدالله بن زبیر این  
کار را کرده؟ مغیره گفت عالم اسلام چشم به این  
دو شهر یعنی کوفه و بصره دارد اگر ببینند این دو  
شهر تسلیم شدند بقیه تسلیم می‌شوند و تعهد داد  
که در قبال داشتن همیشگی حکومت کوفه بیعت  
کوفیان را بگیرد و فرزندان ابیه فرماندار معاویه در  
بصره هم بیعت مردم آن شهر را بگیرد. متأسفانه  
همین هم شد مغیره با دادن رشوه‌هایی اشراف  
کوفه را خرید و آن‌ها هم عیون را و بیعت با وزید را  
گرفت. در بصره هم همین طور شد و در کل عالم  
اسلام جز چهار نفر خلافت بزید را پذیرفتند که  
این تحولی شوم در عرصه سیاسی و فرهنگی عالم  
اسلام بود. معاویه هم امام مجتبی را مانع بزرگی



برای رسیدن به این هدفش می‌دید و هم سعد بن  
ابی وقاص را امام مجتبی را از این جهت که با ایشان  
پیمان حاج امضا کرده بود و طبق این پیمان حق  
تعیین جانشین ندارد و لذا نمی‌توانست تا امام زنده  
هست این کار را بکند و چه بسا مردم هم مقابل او  
بایستند لذا امام را از سر راه برداشت و به شهادت  
رساند. فرد دیگر سعد بن ابی وقاص باز مانده  
شورای عمر بن خطاب بود او را هم از میان برداشت

### ■ به پیمان صلح وفادارم

در پی شهادت امام مجتبی دوران امامت امام  
حسین آغاز می‌شود. شرایط به گونه‌ای است  
که مردم موعوب معاویه و حاکمان قدر و جلاد  
اوهستند. از طرفی معاویه صرفاً با این خبر و زور  
حکومت نمی‌کرد و برای اینکه دهان این‌ها را ببند  
مردم شام و مصر را به جهاد با کفار مأموریت می‌داد  
این‌ها برای مردم هم در آمد داشت هم برشان را  
گرم کرده بود. و در اثر پیروزی‌هایی که به دست  
می‌آوردند اموال کلان و بردگان زیاد نصیبشان  
می‌شد. لذا وقتی تأمین می‌شدند دیگر کاری  
به وضعیت جامعه به لحاظ سیاسی و اینکه چه  
حوادثی پیش می‌آید، نداشتند. مردم به شدت  
در این دوره مادی‌گرا و دنیا پرده شده بودند لذا  
وقتی معاویه بزید را معرفی می‌کند ما هیچ عکس  
العمل مردمی در برابر چنین فاجعه‌ای نمی‌بینیم.  
تنها چهار نفر امام حسین، عبدالله بن زبیر، عبدالله  
بن عمر و عبدالله بن ابی بکر بیعت نکردند. حتی  
بقیه بنی‌هاشم که خویشان امام حسین هستند  
مثل عبدالله بن عباس بیعت می‌کنند. وقتی خبر  
شهادت امام حسن و آغاز امامت امام حسین  
به کوفه رسید گروهی از شیعیان کوفه در خانه  
سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع کردند و بعد از  
مذاکره‌ای نامه‌ای به امام در مدینه نوشتند و در  
آن نامه ضمن تسلیت شهادت امام حسن از امام  
خواسته بودند که اگر شما آمادگی برای قیام داشته  
باشید ما حاضریم در رکاب شما با معاویه وارد جنگ  
شویم که امام در پاسخ شان گفته بود شرایط  
مثل زمان بردارم حسن است و من تا این  
طاغوت زنده هست به آن پیمان صلح وفادارم

### ■ اجازه نمی‌دادند حدیثی شنیده شود

یکی از نکاتی که حقیقان شدید دوره  
حکومت معاویه را می‌رساند این است  
که امام مجتبی ۱۰ سال امامت داشت  
که شش ماه اول را خلافت کرد و امام  
حسین از ۱۰ سال و نیم دوره امامت  
۱۰ سال را با معاویه معاشر است ولی  
شمار احادیثی که از این دو بزرگوار

وجود دارد بسیار معدود است. یعنی چنانچه در اهل  
بیت سخت گرفتند که این بزرگواران حتی اجازه  
ندارند جلسه علمی و بیان احکام داشته باشند.  
احادیثی داریم ولی بسیار محدود و اگر آن را با  
برخی دیگر از امامان مقایسه کنیم، بسیار کم است.  
به نظرم ما از این دو بزرگوار کمتر حدیث داریم تا  
امام رضا که تحت کنترل مأمون بود یا امام جواد و  
البته حدیث می‌زنم و مطمئن نیستم. به هر حال  
این قدر جو حقیقان وجود داشت که اهل بیت حتی  
نمی‌توانستند مسئله شرعی بگیرند و حدیثی از  
آن‌ها شنیده نشود. آن مقدار حدیثی که ما از امام  
حسین داریم اگر بررسی شود به احتمال زیاد  
بخش اعظمش مربوط به همان ۶ ماه آخری است  
که امام مقابل یزید ایستاده و از جنگ آن‌ها خارج  
شده. امام حسین ۴ ماه و چند روز در مکه هست و  
داریم که چون در امام تسلط ندارند مردم گرد ایشان  
جمع می‌شدند، حدیث می‌شنیدند و می‌خواستند  
که از پیغمبر برایشان بگیرند و امام برایشان می‌گفت  
و در بین راه هم که می‌آمد به کوفه تا به کربلا ختم  
شد، خطبه‌ها ایراد فرمودند و گاهی مردمی به  
ایشان می‌رسیدند و مسئله می‌رسیدند.

### ■ از کربلا تا بی‌بی شهربانو!

به طور کلی با اطلاعات درستی از همسر و فرزندان  
اهل بیت به سبب علت اختلافاتی که وجود  
دارد، نداریم. به همین خاطر فرزندان از آن‌ها  
نامدار شدند که در عرصه‌های سیاسی، نظامی و  
یا فکری مطرح شده باشند مثلاً از امام صادق که  
فرزندان متعددی داشت کدام‌ها مطرح‌اند؟ عبدالله  
ابن افتح و اسماعیل. چرا؟ چون دو فرقه پدید آمد،  
یکی فرقه اسماعیلیه به نام اسماعیل بن جعفر و  
فرقه فحیه به نام عبدالله بن افتح ولی جز امام کاظم  
ما اطلاعاتی چندان از فرزندان دیگر امام صادق  
نداریم. امام کاظم ۲۶-۲۷ فرزند داشته که ما اسم  
چند ناشان را داریم جز علی بن موسی الرضا علیه  
السلام و شاهچراغ و حضرت معصومه یکی دیگر هم  
اسمش مطرح است به نام زید بن جعفر که به زید  
النار معروف است. چرا که در قیام علویان که بر ضد  
مأمون صورت گرفته بود او حضور دارد و فرمانروای  
بصره شده و خانه‌های بنی‌عباس را سوزاند و عده  
زیادی از آن‌ها را کشت از این جهت اسمش مانده و  
از بقیه خبر نداریم.

از فرزندان امام حسین هم در باره انتهایی که در  
واقع کربلا حضور دارند و نقشی از آن‌ها ذکر شده  
اطلاعات محدودی داریم. ما دقیقاً نمی‌دانیم تعداد  
همسر و فرزندان شان چه تعداد بوده. در اینکه  
یکی از همسران امام حسین که مادر امام سجاد  
باشد ایرانی بوده، تقریباً اختلافی نیست. هر چند

## ■ حاشیه ■

سفر امام حسین به  
ایران صحت ندارد

ماجرایی درباره سفر امام حسین به ایران وجود دارد که صحت ندارد و امام اصلاً به ایران نیاورده نقلی در منابع اهل تسنن است که می‌گوید امام در فتح گرگان حضور داشت البته برخی منابع روی امام حسین بیشتر تاکید کردند و برخی گفتند هر دو حضور داشتند.

حال آنکه اگر نگاه کنیم فتح گرگان به هنگام خلافت عثمان است و «برمانده‌های آن سپاه را ولید بن عقبه حاکم کوفه بر عهده داشته است و باید بن عقبه برادر مبارزی عثمان است و همان کسی است



تعداد ۲ رکعتی صبح را ۴ رکعت خواند حال آنکه معصوم زیاد تحت امر حسین شخصی فاسق و فاسدی برود که جز جیال و اسارت زن و بچه‌ها هیچ چیزی ندارد. امام حسین و امام حسین هم در آن موقع مدینه بودند هیچ نقلی هم نداریم که پیش از خلافت امیرالمومنین حسین از مدینه به عراق آمده باشند بلکه حج می‌رفتند ولی سندی وجود ندارد که از مدینه آمدند کوفه و از کوفه اعزام شدند به گرگان اصلاً الله ما این نوع قرائت را قبول نداریم. قرائتی که حاکمین امال جهاد کتب اسارت بچه‌ها و زنان رعایت بودند و درد دین ندارند.

هر دو از منابع مهم شیعه است که امام ۲ دختر داشته منتهی گفتند ما نام فاطمه و سکینه را یافتیم نقل دیگر که صاحب «مطالب العنبر» آورده گفته امام ۴ دختر داشته فاطمه، سکینه و زینب و راوی گفته نام چهار می‌رانیافته.

حال این سوال پیش می‌آید که حضرت رقیه وجود خارجی داشته یا نه؟ با توجه به اینکه ارزش این نقل‌ها پیش ما یکسان است می‌تواند همان نقلی که می‌گوید امام ۳ یا ۴ دختر داشته و ما نام آن یکی را نیافته‌ایم او حضرت رقیه باشد یعنی ما نمی‌توانیم به ضامن قاطع بگوییم که وجود نداشته به خصوص که مادر باره داستان معروف ایشان در خرابه شام سند داریم. ممکن است برخی ایراد کنند که این سند متعلق به قرن هفتم است و حال آنکه اگر واقعیت داشت چرا در منابع دست اول جلوتر ذکر نشده قدیمی‌ترین سند درباره ماجرای خرابه شام و حضرت رقیه در کتاب ارزشمند «کامل بهایی» اثر عماد الدین طبری شیعی آمده که معاصر سید بن طاووس بوده است پاسخ من به این اشکال این است که چرا ما از سید بن طاووس که بیش از ۶۰۰ سال از واقعه گر بلافاصله دارد بی‌سندی پذیریم و لهو و فحش را که از منابع و مقاتل معتبر ما است می‌خوانیم و اشک می‌ریزیم، چطور نمی‌توانیم از عماد الدین طبری شیعی که علمای مایه و ثافت و سلامت مثل سید بن طاووس اعتماد دارند این داستان را قبول کنیم. این دو هم عصر بودند مضاف بر اینکه عماد الدین طبری سند هم می‌دهد و می‌گوید در کتاب «هاویه» که شامل رشتی‌های بی‌امیه است من این نقل را دیده‌ام منتهی این کتاب زمان او بوده و الان از بین رفته منتهی می‌گوید دختر سه ساله‌ای از امام حسین بوده که معلوم است دیگر دختر ۲ ساله فاطمه و سکینه نیستند چون فاطمه از دواج کرده بود و سکینه هم در سن ازدواج بود چون داریم وقتی حسن مثنی پسر امام مجتبی آمد به خانه عموی خود برای خواستگاری حضرت فرمود کدامیک از این دو دختر فاطمه یا سکینه را می‌خواهی؟ این نشان می‌دهد که سکینه هم در سن ازدواج بوده است بنابراین دختر سه ساله کسی بوده غیر از این‌ها ولی خوب عماد الدین طبری هم اسم ذکر نکرده در برخی منابع دیگر آمده که آن دختر رقیه نام داشته و برخی گفتند زبیده منتهی اسم مهم نیست وجود ایشان و واقعه‌ای که در مورد ایشان در شام ذکر کردند حقیقت داشته که خودم شخصاً معتمد ایشان وجود داشته و آن قضایا هم صحت دارد و نمی‌تواند بی‌متنا باشد در دل شام مرکز حکومت بنی امیه قریب ایشان می‌درخشید در حالیکه قریب معاویه زبانه دانی شده و از خلفای غاصب بنی امیه نشانی نمانده است.

نقل‌هایی هم هست که عرب بوده ولی مشهور این است که ایرانی است ولی اینکه دختر یزدگرد سوم بوده را اکثر عرب به اتفاق محققان رد می‌کنند و ایشان هم بر خلاف آنچه که میان مردم رایج است هنگام ولادت امام سجاد از دنیا رفته بود و اصلاً امام سجاد مادر به خود ندیده تا چه برسد به اینکه در گر بلا حضور داشته باشد و آنجا زنده بماند و سوار ذوالجناح شود و قرار کند به ایران و برود در کوه بی‌بی شهر بانو مخفی شود این موضوع سندی ندارد و قابل قبول نیست این نکته را یک بار دیگر جایی گفتیم که اگر بنای تجارت از اسارت گر بلا بود اولی بر ایشان حضرت سجاد است ایشان در غل و زنجیر باشد و مادرش تاجات پیدا کند؟ و اگر بنا بر نجات زن‌ها بوده اولی در او حضرت زینب بوده که در غل و زنجیر است از امام حسین فرزندان ذکر شده البته نقل‌ها هم متفاوت است مثلاً نقلی از امام حسین داریم که فرموده اگر خدا مرا تا روز قیامت زنده بدارد و به من فرزند پسر بدهد همه را علی می‌نامیم چون در موقعیتی است که معاویه نام علی را ممنوع کرده بود بر این مینا گفتند ایشان سه پسر داشته فرزند بزرگ‌تر می‌شده علی اکبر، دومی علی اوسط و سومی علی اصغر ولی ما نقل‌هایی داریم که باین نمی‌خوانند.

مثلاً امام فرزندی به نام جعفر داشته که پیش از واقعه گر بلا از دنیا رفته و آن طفل شیر خوار هم که در گر بلا به شهادت رسید اسمش عبدالله وضع بوده وضع یعنی شیر خواره و علی اصغر نبوده لذا برخی می‌گویند ۲ پسر به نام علی داشت علی اکبر و علی اصغر و در این بین علی اوسطی نیست علی اکبر در گر بلا شهید شد و منتهی بر خلاف این نظر معروف که می‌گویند ۱۸ ساله بوده و از دواج تکرده بوده ایشان ۲۷ ساله بوده علی اصغر امام سجاد است.

## ■ رقیه وجود داشته است

درباره دخترهای حضرت هم مایخت داریم بانویی به نام «ام اسحاق» دختر طلحه معروف همسر امام حسن بود و بر خلاف پدرش بانویی با فضیلت بوده که امام حسن در بستر شهادت به امام توصیه کرد بعد از من تو او را به عقد خود در بیاور و امام هم همین کار را کرد و ظاهر ایشان مادر فاطمه دختر امام حسین است همسر دیگر ایشان رباب است که مادر سکینه و عبدالله وضع است.

اما درباره تعداد دختران امام که اخیراً درباره آن بحث‌هایی شده، یک نقلی هست که ایشان دو تا دختر بیشتر نداشته و این نقل را شیخ مفید آورده یعنی فاطمه و سکینه و دیگر رقیه معنا پیدا نمی‌کند؛ اما نقل دیگری است که صاحب «منافع» یا «كشف الغم» شک از من است که



تاملی بر برخی گزارش‌های تاریخی از زندگانی  
حضرت زینب و امام حسین علیهما السلام

# یادِهر! اُفّ لک...

حسین اسکندری

در امتداد نهضت کربلا یکی از برترین شخصیت‌های تأثیرگذار در عاشورا حضرت زینب سلام الله علیها است. او که در آغوش نبوت و در سایه ولایت رشد کرد و تجسم کامل ارزشهای والای انسانیت گردید. این نوشته در پی گزارش و بررسی برخی روایت‌های تاریخی در شرح حال این بانوی برجسته از خاندان اهل بیت است.

الغیبة، طوسی - به نقل از  
احمد بن ابراهیم - : در سال  
۲۶۲ هجری بر حکیمه،  
دختر امام جواد علیه السلام  
وارد شدم از پشت پرده پا او  
سخن گفتم و از دیش بر سیدم. او همه کسانی  
را که امام خود می دانست، نام برد و حتی نام  
ابو جحک آحجّه بن الحسن را نیز بر زبان آورد.  
به او گفتم: خدا، مرا فدای تو کند! آیا او را دیده  
ای یا خبر داری؟

گفت: این را از نامه‌ای (وصیتی) که ابو محمّد  
(امام عسکری) به مادر خود نوشته، می دانم.  
به او گفتم: آن کودک، کجاست؟  
گفت: پنهان است.  
گفتم: شیعه، به چه کسی پناه ببرد؟  
گفت: به مادر بزرگش، مادر ابو محمّد.  
به او گفتم: به کسی اقتدا کنم که وصیتش به  
زنی است؟



گفت: به حسین بن علی علیه السلام اقتدا  
کن که در ظاهر، به خواهرش زینب دختر علی  
علیه السلام وصیت کرد و هر دانشی از سوی  
علی بن الحسین علیه السلام پیرون می آمد،  
به زینب منسوب می شد؛ اما این برای پنهان  
داشتن علی بن الحسین علیه السلام بود.  
در باره وصیت نامه‌های مختلف امام  
احادیثی را که در باره وصیت نامه‌های امام  
حسین علیه السلام اند، به سه دسته می توان  
تقسیم کرد:

دسته اول احادیثی که می گویند امام حسین  
قبل از خروج از مدینه، وصیت نامه و کتاب  
ها و سلاح و یزّه‌ای را نزد امّ سلمه به امالت  
گذاشت تا در آینده، به امام بعد از وی، امام  
زین العابدین علیه السلام، تحویل دهد.  
دسته دوم احادیثی که دلالت دارند امام  
حسین در آخرین ساعات زندگی، وصیت نامه  
خود را به دختر بزرگش فاطمه داد تا به امام

پس از وی، منتقل نماید.  
دسته سوم حدیثی است که امام حسین  
خواهرش زینب را وصی خود کرده بود.  
یا تأمل در این احادیث، معلوم می شود که آنها  
یا هم تعارضی ندارند و جمع میان آنها، بدین  
سان است که امام حسین علیه السلام قبل از  
خروج از مدینه، عمده آنچه را که میراث جدّ  
بزرگوار و بدر عزیزش بود، همراه با وصیت  
نامه و یزّه‌ای به امّ سلمه سیرد تا به واسطه او  
به امامان پس از وی منتقل شوند، و آخرین  
وصایای خود را در آخرین لحظات زندگی،  
به فاطمه کبرا دخترش داد که به امام زین  
العابدین علیه السلام تحویل بدهد.  
در مورد زینب علیها السلام نیز ظاهر روایت،  
این است که امام حسین علیه السلام او را تا  
مدتی، وصی خود قرار داده که مردم به جای  
مراجعه به امام زین العابدین علیه السلام به  
او مراجعه کنند، و این، تدبیری حکیمانه برای

عبد الله گفت: دایی دختر، امام حسین علیه السلام، در بیعت ابست و او کسی نیست که بدون فرمایش، کاری انجام شود. به من مهلت ده تا او بیاید.

مادر دختر، زینب دختر علی بن ابی طالب بود، که در ده‌های خدا پر او یاد هنگامی که حسین علیه السلام آمد، عبد الله بن جعفر، ماجرا را گفت. حسین علیه السلام از نزد او پر خاست و نزد دختر رفت و فرمود: «دختر کم! پسر عمویت قاسم بن محمّد بن جعفر بن ابی طالب، به تو سزاوارتر است و اگر تو به مهریه فراوان رغبت داری، من یقینات (۲) را هدیه ازدواج تو کردم».

هنگامی که افراد برای عقد ازدواج حاضر شدند، مروان، سخن گفت و قصد معاویه از صله زحم و اتحاد امت را یادگو کرد. حسین علیه السلام نیز سخن گفت و دختر را به عقد قاسم بن محمّد در آورد. مروان به او گفت: ای حسین! آیا پیمان می‌شکنی؟

حسین علیه السلام فرمود: «تو ابتدا پیمان شکستی. [برادرم] حسن بن علی، از عایشه دختر عثمان بن عفان، خواستگاری کرد و ما برای عقد، گرد آمدیم؛ ولی تو سخن گفتی و او را برای عبد الله بن زبیر عقد نمودی».

مروان گفت: چنین چیزی نیست! حسین علیه السلام به محمّد بن حاطب رو نمود و فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا چنین بود؟»

گفت: آری [چنین بود].  
و همواره این مزرعه (یقینات) از سوی امّ کلثوم، در دست فرزندان عبد الله بن جعفر است و بی در بی به ارث می‌رسد.

**روایت حضرت زینب از ولادت امام حسن**  
کفایة الأثر - به نقل از زینب دختر علی علیه السلام، از فاطمه علیها السلام - هنگامی که حسین را به دنیا آوردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر من در آمد، من او را [پیچیده] در پارچه‌ای زرد، به ایشان دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله و آله بارچه زرد را به کناری افکند و بارچه‌ای سبید گرفت و حسین را در آن پیچید و سپس فرمود: «ای فاطمه! آن را بگیر، که او امام، پسر امام و پدر امامان است. نه تن از تنش، امامانی نیکاند که نهیمن آنان، قائم آنان است».

**غمخواری در شب عاشورا**  
أنساب الأشراف - از امام زین العابدین -:  
خوئی، غلام ابو ذر غفاری، نزد حسین علیه

این کتاب، در منابع معتبر، اثری از آنها دیده نمی‌شود و متأسفانه، بسیاری از اهل مثنوی و مرثیه سرایان، آنها را نقل می‌کنند.

**خواستگاری از دختر**  
الکامل، می‌زد: زبیر بن گفتنه اند که معاویه به مروان بن حکم - که فرماندار مدینه بود - نوشت: «اما بعد، امیر مؤمنان دوست دارد که آفت باز گردد و کینه برکنده شود و صله رحیم برقرار شود. پس چون این نامه ام به تو رسید، امّ کلثوم دختر عبد الله بن جعفر [بن ابی طالب] را برای بزید، پسر امیر مؤمنان، خواستگاری کن و با افزایش مهریه، او را به موافقت ترغیب کن».

مروان نیز بی عبد الله بن جعفر فرستاد و نامه معاویه را برای او خواند و او را از بازگشت آفت حاصل از اصلاح میان دو خاندان (اموی و هاشمی) و اتحاد امت، آگاه کرد.

حفظ امام بود، گرچه می‌توان احتمال داد که امام حسین علیه السلام برای رعایت احتیاط، چند نسخه از یک وصیت نامه را نزد چند نفر گذاشته تا وصیتش به طور حتم، به امامان پس از وی انتقال یابد.

**ابلاغ سلام از سوی حبیب**  
فاضل دربندی، در کتاب أسرار الشهادة، داستان مفصلی را در باره ملاقات حبیب بن مظاهر با شمام بن عوشجه در مغازه عطاری در بازار کوفه برای خرید رنگ، همچنین نامه امام حسین علیه السلام به حبیب و دعوت از او برای باری خود، گفتگوی حبیب با همسرش در باره رفتن به کربلا، سخن گفتن غلام حبیب با اسب وی در خارج از کوفه، چگونگی رسیدن حبیب به کربلا و ابلاغ سلام زینب علیها السلام به وی هنگام ورود به کربلا، نقل کرده است که مانند بسیاری از مطالب دیگر





معبر و پرداخت شمشیر

ای روزگار آف پر دوستی ات! و ای پدرم ای خوانند:

چه قدر یامدادها و شامگاه هایی داشته ای که در آنها، چو بنده ای با دارنده ای گشته شده

که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است! و کار، با آخداي ایزرگ است

و هر زنده ای، این راه را می پیماید. دو یا سه یار، این شعر را خوانند تا آن را حفظ کردم. عثم نیز آنچه را من شنیدم، شنید. برخاست و در حالی که لباسش پر روی زمین کشیده می شد، به سوی پدرم رفت و می گفت: وا مصیبتا! گاش زده بودم! امروز آگویی! مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن، در گذشته اند. ای جانشین گذشتگان و بنایه باقی ماندگان!

حسین علیه السلام فرمود: «ای خواهر من! شیطان، بردباری ات را نبرد».

زینب علیها السلام گفت: وای بر من! آیا چنین تن به مرگ داده ای؟

آن گاه، به صورت خود زد و گریبان، جاک کرد. حسین علیه السلام او را تستلا می داد و به شکیبایی، دعوت می کرد.

المطهوف، خر، یا نارانش، در کنار لشکر امام علیه السلام آفرود آمدند. امام علیه السلام به تعمیر شمشیر خود، مشغول بود و می خواند:

ای روزگار آف پر دوستی ات! چه قدر یامدادها و شامگاه ها داشته ای

که در آنها، همراه و یا چو بنده ای، گشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است! و کار، با آخداي ایزرگ است

و هر زنده ای، این راه را می پیماید و چه قدر پائنگر حبل، نزدیک است به سوی بهشت و استراحتگاه ابدی!

زینب، دختر فاطمه علیها السلام، این را شنید و گفت: ای برادر! این، سخن کسی است که به گشته شدتش، یقین کرده است.

امام علیه السلام فرمود: «آری، ای خواهر!».

زینب علیها السلام گفت: وا مصیبتا! حسین،

خبر شهادتش را خود به من می دهد! دیگر از تن نیز گریستند و بر صورت خود زدند و گریبان، دریدند. ام کلثوم، فریاد می زد: وا محمدا! وا علیا! مادرا! وا فاطمنا! وا حسنا! وا حسینا! وای از بی سربستی پس از تو، ای ابا عبد الله!

حسین علیه السلام، او را آرام کرد و به او

فرمود: «تسألی خدا را به یاد آور، که ساکنان آسمان و زمین، می میرند و نمی مانند و همه مخلوقات، هلاک می شوند».

سبیس فرمود: «ای خواهر! ای ام کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای زینب! و تو ای فاطمه! و تو ای زیبا! مواظب باش که چون من شهید شدم، بر من، گریبان ندرید و صورت نخر اشید و تاروا مگوید».

و به سبب دیگری، روایت شده است: زینب علیها السلام، هنگامی که شعرها را شنید، در جایی جدا از زنان و دختران بود. سر آسمه و در حالی که لباسش زیر زمین کشیده می شد، بیرون آمد و در کنار حسین علیه السلام ایستاد و گفت: وا مصیبتا! گاش مرگ من می رسد! امروز، آگویی! مادرم، فاطمه زهرا در گذشته و نیز پدرم، علی مرتضی و برادرم، حسن باک! ای جانشین گذشتگان و بنایه باقی ماندگان!

حسین علیه السلام به او نگر بست و فرمود: «ای خواهر! بردباری ات را از دست ندهی».

زینب علیها السلام گفت: پدر و مادرم، قدايت پادا! آیاه زودی گشته می شوی؟ چاتم به قدايت!

امام علیه السلام، یقش خود را فرو خورد و اشک در چشمانش حلقه زد. سبیس فرمود: «دور است، دور! که رهایی بایم! اگر مرغ

سنگخواره را شبی رها می گذاشتند، حتما می خوابید».

زینب علیها السلام گفت: ای وای! آیا چنین تن به مرگ داده ای؟ همین است که دل مرا به درد آورده و مرا در تنگنا قرار داده است.

سبیس، سر به گریبان افکند و آن را جاک داد و پیهوش، افتاد.

امام علیه السلام، برخاست و آب به صورت زینب علیها السلام با شید تا به هوش آمد. سبیس در آرایش بخشیدن به او کوشید و مصیبت مرگ پدر و جدش را به او یادآور شد. دروهای خدا بر همه آنان پادا!

در زمینه گزارش هایی که گذشت، دو نکته قابل تأمل است:

نکته اول، این که: بیشتر منابع، اشعار منسوب به امام حسین علیه السلام: «یا دهر! آف یک من خلیل... ای روزگار آف پر دوستی ات...» و بازتاب روایتی آن را در خواهرش زینب علیها السلام، مربوط به شب عاشورا می دانند و آن را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند! اما کتاب هایی مانند المطهوف والفتوح، بدون اشاره به راوی، این جریان را مربوط به اوایل محرم دانسته اند.

نکته دوم، این که بیشتر گزارش ها، حاکی از آن است که مخاطب امام علیه السلام، تنها

اگر بر من یگردد و چنین کند و من، پدرش را به عزایش نشانیم اعلی اکبر علیه السلام، با شمشیرش به دشمن حمله می‌کرد که بر تیره بن مُنَقِّذ گذشت. او تیره ای به علی اکبر علیه السلام زد و او آبر زمین افتاد. دشمن گردش را گرفتند و با شمشیرهایشان، او را تکه تکه کردند.

همچنین سالیمان بن ابی راشد، از خنید بن مسلم آزدی برایم نقل کرد که: در روز عاشورا، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام می‌گوید: «خدا، یکصد کیسانی را که تورا کشتند، ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] ارجمان و بر هتک حرمت پیامبر دنیا، پس از تو ویران یاد! و گویی هم اینک به زنی می‌نگرم که مانند خورشید به گاه طلوع، به سرعت، بیرون دویده، ندا می‌دهد: ای پادرم و فرزند پادرم! در پاره او پرسیدم، گفته شد: این، زینب، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

آن زن آمد تا خود را بر روی [بیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام نزد او آمد و دستش را گرفت و او را به خیمه، باز گرداند. سپس، حسین علیه السلام به پسرش روی آورد و جوانان اخاندان او نیز همراهش آمدند. حسین علیه السلام فرمود: «پادرتان را بپیر باد!»

آنان، او را از آن جایی که بر زمین افتاده بود، بردند و در خیمه ای نهادند که جلوی آن می‌چنگیدند.

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر، مطالبی در ذکر مصائب علی اکبر علیه السلام گزارش شده است که در منابع معتبر، یافت نمی‌شود؛ بلکه خلاف واقع بودن بسیاری از آنها، قطعی است. مانند آنچه در معالی السیطین آمده که امام حسین علیه السلام، وقتی دید که فرزند جوانش علی اکبر به میدان جنگ می‌رود، به حال احتقار در آمده با این که عقه ها و خواهان علی اکبر، از به میدان رفتن وی، منعست گردند با این که زینب علیها السلام قبل از رسیدن امام علیه السلام به بایین علی اکبر، خودش را روی جنازه او انداخت، چون می‌دانست که ایشان، اگر فرزندش را کشته ببینند، روح از بدنش مفارقت می‌کند! گرچه اصل زودتر آمدن زینب بر بایین علی اکبر در منابع معتبر آمده است و اشکال عمده، در بیان علتی ساختگی برای ماجراست.

چیز جنگاور دلاور و استوار نیست، به مرگ، همان اندازه علاقه دارند که نوزاد به شیر مادرش دارد». لیکن همان طور که نویسنده این کتاب، اعتراف کرده است، این مطلب، در منابع معتبر، وجود ندارد.

آمدن بر کنار جنازه علی اکبر

تاریخ الطبری - به نقل از ابو مخنف - زُهَیر بن عبد الرحمن بن زُهَیر خُتَمی برایم نقل کرد که: آخرین یازمانده یاران حسین علیه السلام در روز عاشورا، شَویِد بن عمرو بن ابی مطاع خُتَمی بود، و نخستین کشته خاندان ابوطالب در آن روز [که پس از یاران حسین علیه السلام به میدان رفت]، علی اکبر. پسر حسین علیه السلام بود که مادرش لیلا، دختر ابو مُرَّة بن عُرْوَة بن مسعود ثقفی بود و شهادتش، بدین گونه بود که بر دشمن، حمله می‌کرد و چنین رَجَز می‌خواند:

من علی، پسر حسین بن علی ام.

به خدای کعبه سوگند که مایه پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک تریم!

و به خدا سوگند که آن پسر بی نَسَب (بن زباده)، نمی‌تواند بر ما حکم براند.

او این کار (حمله و رَجَز خوانی) را با راهب انجام رساند. مُرَّة بن مُنَقِّذ بن نَعْمَان عبیدی لیشی، او را دید و گفت: گناهان عرب بر دوش من،

زینب علیها السلام است؛ ولی برخی از منابع، گزارش کرده اند که امام علیه السلام در بیان سخنانش یا زینب علیها السلام، دیگر زنان حاضر را نیز به شکیبایی فرا خوانده است، چنان که در الفتوح، آمده است که سپس امام علیه السلام به آنها فرمود:

أَنْظُرْنَ إِذَا أَنْفَعَتْ فَلَا تَسْفِكْنَ عَلَيَّ دِمًّا وَلَا تَحْمِسْنَ عَلَيَّ وَجْهًا!

مراقب باشید که وقتی من کشته شدم، گر بیان خود را جاک مدهید و صورت خویش را مغلطاشید!

و در گزارش مقتل الحسین خوارزمی، زینب، ام کلثوم، فاطمه و زیاب، مورد خطاب امام علیه السلام قرار گرفته اند و در برخی نسخ العلیهوف، نام رُقیَّه نیز در کنار نام های یاد شده قرار دارد که ظاهراً مقصود، رُقیَّه، دختر امام علی علیه السلام و همسر مسلم علیه السلام است.

گفتنی است در کتاب الدمعة الساکبة، ضمن نقل داستانی آمده که زینب علیها السلام در شب عاشورا، خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: «پادرا! آیا ناراحت را آزموده ای؟ من نگرانم که تو را هنگام حمله دشمن و کشاکش شمشیرها تسلیم دشمن کنند.

امام علیه السلام گریست و در پاسخ فرمود: به خدا سوگند، آنها را آزموده ام، در میان آنها،



باز خوانی بندت‌هم از نامه منی و یکم نهج البلاغه

# بحوان؛ مستجاب خواهی شد

و جبهه محمد صمدی

گاهی دعایت اجابت نمی شود؛ زیرا چه بسا روا شدن آن حاجت، مایه هلاکت دین تو را فراهم کند. امام علی علیه السلام در نامه خود به فرزند ارشدش، شنبه دعا و عیاجات با پروردگار را به ایشان گوشزد شده و دلایل احتمالی عدم استجاب دعا را عنوان می کنند. در این مجال بندت‌هم از نامه حضرت امیر المؤمنین، علی علیه السلام به امام حسن مجتبی علیه السلام را باز می خوانیم.

## کلید در دستان خود توست

«پس خداوند کلیدهای گنجینه های خود را در دست تو قرار داده که به تو اجازه دعا کردن داد پس هرگاه اراده کردی، می توانی با دعا، درهای نعمت خدا را بگشایی، تا باران رحمت الهی بر تو ببارد.»  
پاره نیم از این عالم در دست خداست، تمام زیر و بم عالم در کف قدرت اوست اما همین خدا، کلید همه گنجینه هایش را بعد متلن تو برده است فقط کافی است حاجت کنی، دست به دعا برداری، بخوانی این و بخوانی این تا کلید رحمت در قفل گرفتاری هایت بچرخد و معاش در تو فرویزد. تنها باید با دعا و حاجت و عرض حاجت در بیعت و در کمال خدانوی و ایه روی خود بگشایی و باران رحمتش را در آغوش بگیری، جان پیر دعا کلید بر روی است و راه گشودن قفل های سعادت و رستگاری و چه دعایی بهتر از آن دعا که از قلبی پاک و سستای هر انسان کار هول خدا بر خیزد؟<sup>۱</sup> جان پیرا کلید همه نعمات خدا در دستان خود توست، خدا در بیعت و رحمت و برکت را بر خود بسته نگاهداری، خدا دانستار دعا کنی، خدا اما ایوبی شوی.

## هر چیزی را از هر کسی مخواه

«هرگاه او را بخوانی، ندایت را می شود و چون با او از دل گویی، از تو را می دهد پس از گنجینه های رحمت او چیزی را می خواستی که جز او کسی نمی تواند عطا کند، مانند عمر بیشتر، ندرت بی بدین و گشایش در روزی.»  
فرزندم! خدای ما خدایی است که هر لحظه که صدایت را می شنود و هر آن نخواستی را می دهد، پس با او مثل دیگران معامله نکن، با او مثل آدم هانا نکن و از او چیزی بخواه که تنها و تنها بتوان اخلاص را دارد و حاجتی را طلب کن که غیر او بیارای و اگر دلت را انداخته باشد، پسر از زمین و زمان و هر چه در آن است در دستان پروردگار توست پس از او بخواه تا عسرت را طو لانی کند، عمری که به برکتش خود را بسازی و نهفتن آفت های دیدار روی خدا کنی، از او بخواه تا سلامتی و تنوعی را نصیب کند تا نامش سالم خلعت خدا کنی و از او بخواه تا روزی فراوان نصیب کند تا به واسطه آن، یادست افتاد گلن را بگیرد و به خلق خدا یاری رسانی و باز عالم و دانست به آذینان بهره رسانی، فرزندان از یاد پیر کفایتی است که چون آفرید، هدایت می کند و چون گرسنه و تشنه شدی، آب و غذایت را تأمین می کند و چون بیمار گشتی، نیت را صحت و سلامتی می بخشد و چون رخت مرگ پوشیدی، باز لباس حیات بر تنی پوشد.

## گر صبر کنی...

«گاه در اجابت دعا تأخیر می شود تا یادش در خواست کننده بیشتر و جزای آرزو بند کامل تر شود.»  
چون پیرا عجل میانش و در رسیدن به خواست های دلت بی تکی تکی اختیار تو را دوست دارد، خیالی بیشتر از آنچه فکرش را کنی، خیلی غیبی تر از آنکه نه ذهنت خطور کند خدا عاقلی توست و این عاقلی دایم گاه اجابت دعای بنده و عیش و لهو تأخیر می اندازد تا بیشتر بهر خله او بیاید و بیشتر دست طلب به شوی و دراز کند و آنگاه، خدایه این بهانه بدهد و گویا بدهایش را بیشتر و افزون تر بهره مند گرداند و حاجت دل او را نیکو تر و پست بدهد تا اجابت نماید، فرزندان عجل میانش و با حوصله و صبر، دست به دعا و نیایش بردار و یقین کن اگر طاعت بیابوی، خبری بر شاور و حسنی فراوان نصیب خواهد شد، فرزندان آرام باش و دست حاجت به سبزی آسمان بلند کن و منتظر اجابت دعا بمان.

## ناامیدی ممنوع!

«هرگز از تأخیر اجابت دعا ناامید مباش، زیرا بخشش الهی به اندازه نیت است.»  
فرزندان! خدا دست از دعا کنی، خدا ناامید نشود، خدا با ناسرگشته انگیزد و اگر چه بخشش پروردگار بسته به نیت توست، اگر از قلبی پاک و خالص دعا کنی اجابت دعا تو تعیین شده است و اگر دلت با گناه غبار گرفته و کدر شده باشد، استجاب دعا به مانع بر خواهد خورد، دلت را خالص خدا کن تا مصفا بشود و دلالت و آنگاه خود دل با پروردگار مگو تا نالوایت را عهددار شود نیت را خالص و مقصودت را نیت با کن و آنگاه دست به دعا بردار و یقین کن که دست ترا نهی بر نمی گرداند.

## بهرتر از خوب؛ نیکوتر از خیر

«گاهی در خواست می کنی اما پاسخ داده نمی شود و بر این بهتر از آنچه خواستی به زودی یاد و وقت مشخصی به تو خواهد بخشید. یا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستی، دعاها اجابت نمی رسد»  
پاره نهم آیه نو چیر کو چکی از خدای خوالهی خاکی که در خور لسان و روح بزرگش نیست. حاجتی که در خور عظمت و وسعت پروردگار نیست و آن هنگام است که خداوند به واسطه رحمتش اذیت تو را به تأخیر می اندازد تا مگر بر تر از خواسته اش را در چند گمی دیرتر قسمت کند، تا مگر بالاتر از حاجت دلخواه هر چند در مصلحت دیگر نصیب تو داند. شاید هم روزگار کو چک تو نگشاید اما قزدا چاهی را که بر سر راهت قرار داده و بر خواهد کرد، شاید هم روز تو را به خواسته قلبی ات ببازد اما قزدا روح تو را بر خواهد کرد. به حسن نیت خداوند کارش شکستن. صورتش و بدان او بهتر ازین هزار بار می شود، هر چند تو می بینی که چشم به راه خواستها و فقط خرابیانی، و نه بهیترها و نه بهترینها. اما او برای تو بهترین هزار می خواهد؛ طاعت بیابا

## دل و دینم، دل و دینم، دل و دین

«گاهی در خواست می کنی اما پاسخ داده نمی شود» ریزا چه سزا خواهد داشت؟ داری که اگر داده شود، مایه هلاکت دین تو خواهد بود»  
حجر گویند تمام تو نمی دانی، تو خیالی چیزها را نمی دانی، سر انجام کارهای امروزت را و عاقبت تصمیم های هر لحظه ات را تو نمی دانی که تمام آنچه قلبت طالب آن است، چه در سرت خواهد آورد و نیز نمی دانی که تمام آنچه قلبت بدان اشتیاق دارد، تو را به چه راهی خواهد گشتند تو را یک قدم دیگر تهم خیر نداری و یا همه بی خبری های تو را عواقب امور، دست به دعا می داری و چیزی را نمی خواهی که مایه هلاکت و بدبختی تو است تو از یک لحظه دیگر تهم هیچ نمی دانی و یا همه نادانی هایت از سر انجام کارها، دلت از خدا چیزی را می طلبد که دینت را به نابودی می کشاند. حجر گویند تمام تو نمی دانی اما خدای علیم خیر را همه بر روییم هستی تو با خیر است آنچه دین تو را به مهلاکت بیندازد تصمیمی نمی کند حتی اگر دلمان طالب آن باشند و آنچه را که عاقبت من را به مخاطره بیندازد از مادر مع می کند حتی اگر آرزوی شب و روز من شده باشد. به علم خدا اعتماد کن که چه بسیار چیزی که تو آن را خوش نداری، در حالی که خیر تو در آن است و چه بسیار چیزی را که بدانی مشتاقی حال آنکه که برای تو شرارت و بدی به همراه دارد. غرضند ما به علم خدا اعتماد کن

## ماندنی ها را بخواه...

«پس خواسته های تو به گونه ای باشد که جمال و زیبایی تو را تأمین و رنج و سختی را از تو دور کند»  
فرزندم افسه خدایت را شنیده ای؟ آنگاه که تعلیه بنی حاجب مدام خدمت حضرتش رسید که ای رسول خدا برای من از پروردگار طلب وسعت و بزرگی کن، برایم از خداوند گارث ورق فراوان بخواه و پیامبر مدام او را نصیحت کرد که ای تعلیه، نعمت کمی که توانی بگزارش باشی بهتر است از مال و مال زیادی است که توان ادای حقش را نداشته باشی، و تعلیه گونیش بدیهکار نبود و بر خواسته اش پاف می کرد. فرزندم افسه تعلیه را شنیده ای؟ آنگاه که رسول خدا در مقابل اصرارهای بیپایانش تسلیم شد و دست به دعا برداشت و خواسته دل تعلیه را از خدا طلب کرد و تعلیه به جان فروشی رسید که هرگز تصورش را نمی کرد. فرزندم! ماجرای نزول فرزند حاجب را شنیده ای؟ آنگاه که آنجناب در گریه دلاوری دنیا پیش شد که از خدا غفلت کرد، که از نماز جماعت و جمع نماز ماند و حتی از پرداختن کف امتناع ورزید؟ فرزندم شنیده ای که وقتی خبر این وقایع به پیامبر رسید، وقتی رسول خدا دانست که تعلیه بن حاجب و کاتب او جوان جزیه اهل کتاب می داند و حاضر نیست حق خدا را از مالش ببردارد، ذکر «وای بر تعلیه، وای بر سر حاجب» سر داد؟ پس مراقب باش مراقب باش که چیزی را از خدا طلب کنی که حلال و زیبایی اش برای تو باقی می ماند و بدی و شرارتش از تو دور شود. فرزندم مال و مال دنیا برای تو ماندگار نیست، چیزی را از خدا بخواه که ماندنی باشد؛ دست دعاات را بپهلو ده به آسمان بلند کن.

## مستعجاب می شوی اگر...

خورد و خوراکشان آغشته به حرام و شبهه است و آنگاه طلب اجابت دارند، مال و متالشان را از حرام پاک نمی کنند و با این وجود چسبیده راه استعجابند. سر و بدی را می بینند و خود را بی تدبیر می زنند و از کنار متکرات نابی تفاوتی می گذرند، نه خود دست به خیر می خدایند و نه احدی از خویشان و آشنایان را به نیکی رهنمون می شوند و آنگاه از تأخیر در گرفتن حاجاتشان غلایه می کنند اینان گویا شنیده اند کلام رسول خدا را که فرمود کسی که در پی استعجاب دعای خود است باید دعا و کسب و کارش را از حرام پاک کند. اینان گویا شنیده اند گفتار پیامبر اسلام را که فرمود باید از بی معرفت و نهی از متکرر کنید و گرنه خداوند بدان را بر نیکیان شما مسلط کرده و آنگاه هر چه دعا کنید، مستعجاب نخواهد شد.  
پس رادعا کردن کلید ذخایر پروردگار است، اما استعجاب حاجت نیست نه آن است که دل از غیر خدا تهی سازی. مستعجاب خواهی شد اگر دل به دل کلام رسول الله بگذاری و اهل ایمان شوی، مستعجاب خواهی شد اگر خدا بخواهد

## پس از مرگ بترس

پاره نهم ابدان که همه مال دنیا برای تو و پادشاه است و نه تو برای مال دنیا باقی خواهی ماند. پس هر تو برای آخرت آفریده شده ای نه دنیا، تو برای رختش از دنیا آفریده شده ای نه پادشاه مقرب در آن تو برای برای مرگ خلق شده ای نه زندگی جاودانه در دنیا که هر لحظه ممکن است از دنیا کوچ کنی و به آخرت در آنی پس از مرگ بترس!



حرم

وقتی صدیقه خانم قناره چادر  
مشکی گلدارش را که برای یک  
سوز و شادی بزرگ توی بقیچه  
نگه داشته بود روی سر کشید و  
غبارهای کت نو نوار مردش را



که عطر حرم زده بود با کف دست تکاند، عقریه‌های  
ساعت به ده صبح آخرین جمعه بهمن ماه نزدیک  
می شد، اشک‌هایی روی گونه‌های چروک خورده  
سر خورد و شانه‌هایی زیر چادر گلدار و کت نو نوار  
ارزید از پشت پنجره قطار، جایی در چند صد  
کیلومتری حرم مطهر، درست روی پل ظفرسی،  
چشمان خیس سدهانفر که تابه حال طلایی گشند  
و گلدسته‌هایی حرم را اینقدر نزدیک ندیده بودند،  
خیره مانده بود به مسیری مستقیم لب‌هایی که  
می ارزید و زمزمه‌هایی که با اشک قاطبی می شد،  
دل‌هایی که خیلی وقت از ترک برداشتن شان  
گذشته بود و هنوز به آنچه در قاب نگاهشان جا  
گرفته بود باور نداشتند و گمانشان می رفت که در  
رویایی خوش سیر می کنند، آدم‌هایی که همین  
نزدیکی‌ها بودند و چرخ روزگار شان اقتاده بود روی  
دنده لاج‌به‌روال تاجر خیدن تا آرزوی یکبار سفر به  
مشهد را به دلشان بگذارد. مگر می شود قصه این  
آدم‌ها را شنید و خم به ابرو نیآورد و چشمانی که می  
رود تابه هر بهانه دل‌ریگار برنشان رابست به روی  
همه این قصه جاتانسه. این که کسی در همین  
نزدیکی باشد و به عشق آقا امام رضا (ع) روزش را  
شب کند اما سفر مشهد برایش بشود یک حاجت در  
راه مانده. اینکه پیرزنی هیچوقت ذکر یا راضا را  
زیانتش نیفتاده باشد، اما دست‌هاش در تمنای قفل  
شدن به شبکه‌های پنجره فولاد چروک و بی رمق  
شده باشد. اینکه دیدن طلایی گشند حرم برای یک  
پیرمرد دهاتی فقط عکسی از حرم باشد که کم  
سویی چشم‌هاش، دیدن این عکس را هم برایش  
کدرتر کرده است. اینکه خدا از آدم ۸۴ سال عمر  
بگیرد و طلب حرم یا رابه جان دلدار ببندارد، اما  
یکبار هم پایش به آستان دوست باز نشود. فقط  
کافیست چند نفری که هنوز معامله با خدا را در  
دنیا فراموش نکرده‌اند، همتی کنند و جمعی راه  
ببندازند و بشوند بانی حرکت یک کاروان به سوی  
مشهد.

هزار دفعه آمدن، این یک بار نمی شود

«سید عباس» برایمان جای می‌رزد. پیرمرد  
خوش رو و مهر کلامی که ۶۷ سال سن دارد و با  
قامتی خمیده باز برای چرخیدن سینی چای به  
زائران، توان خم و راست شدن را دارد. او که هر  
سال توفیق ریختن چای برای زائران کاروان  
خادمان گمنام علی بن موسی الرضا (ع) را دارد



خادمان گمنام علی بن موسی الرضا (ع) ۲۸ سال است که  
زیارت اولی‌ها را به آرزویشان می‌رسانند

## اینجا، عشق حکم خدمت می‌دهد

زهره کهندل

اگر جای آقا «ابراهیم علی» ۸۴ ساله و «صدیقه» خانم ۷۹ ساله بودید و همه آرزویشان در  
طول ۶۰ و اندی سال زندگی زیر یک سقف، فقط یک سفر زیارتی دو نفره می بود یا  
اگر جای «بری رخ» و «امیر علی» نوحه‌روس و دامادی که هنوز چند ماه از پیوندشان نمی  
گذرد و حالا جایی در چند قدمی باب الجواد، ماه عسل به کامشان شیرین شده، می  
بودید قطعاً به معجزه اعتقاد پیدا می کردید.



از موزه و مناطق دیدنی شهر، زور راه کردن اوضاع، از گرمایش و سرمایش اتاقها گرفته تا گرفتن دارو برای آنها که بیمارند، ساعت خوابشان می‌شود دو نیمه شب و رنگ بیداری هم پنج سحر، گرچه وقتی به چهره‌شان نگاه می‌کنید، اما لبخند هر زائر به نشانه قدر دانی، می‌شود نوازش روی کم خوابی و خستگی شان. حتی بعضی شان فرصت رفتن به حرم راهم پیدا نمی‌کنند، پس که کارها زیاد است. کاروان «خادمان گمنام علی بن موسی الرضا» ۲۷ سال پیش با برنامه بچه هیئت‌های یک مسجد در تهران راه می‌افتد به سمت مشهد مسؤول کاروان، سید منقاسالی است که می‌گوید: «مهم نیست چه کسی یا کسانی بانی ماجرا هستند، مهم این است زائرانی که خود آقا دعوتشان کرده، آمده‌اند زیارت ما کارهای نیستیم، فقط وسیله‌ایم، او که می‌رود تا مرز ۵۰ سالگی را پشت سر بگذارد زائر دورانی تعریف می‌کند که این کاروان با ۳۰-۴۰ نفر زائر کم‌بضاعت مشرف شد به مشهد، به یاد دارم سال ۶۴ بود که در هیئت‌مان برای زیارت حرم آقا ثبت نام می‌کردیم، سیدی، خادم مسجد بود که جای می‌ریخت و مسجد را رفت و روپ می‌کرد، او برای آمدن به مشهد ثبت نام نکرد، ارش پر رسیدم که مگر دلت نمی‌خواهد بروی زیارت آقا؟ گفت که آرزویش است اما بضاعت مالی‌اش را ندارد، او عاشق آمدن به حرم آقا بود اما گرفتاری روزگار، اجازه آمدن را بهش نمی‌داد. این شد که همان سال، کاروانی راه انداختیم به سمت مشهد که سید هم بین شان بود با چند نفر زائر دیگری که دستشان به لحاظ مالی بسته بود و امروز پس از ۲۶ سال، شکر خدا بیشتر از هزار نفر زائر کم‌بضاعت به آرزوی زیارت رسیدند.»

یکی از بانیان و خادمان گمنام این کاروان می‌گوید «ما فقط وسیله بودیم که دعوت‌نامه آقا را بهشان برسانیم و توفیق خدمت به میهمانان حضرت را پیدا کنیم، بخدا دعای خیر آنها و رضایت آقا، چنان دستمزد دار شمندی است که به دنیایم دهیمش»

ساده می‌پوشند و سر سفره در کنار هموطنانشان از هر رنگ و زبان می‌نهند که گویی همه از یک قماشند و حد البته که همین است، همه از قماش عشقند. به قول یکی از بانیان این کاروان «مهم نیست که قیمت بلیط قطار بالاتر رفته باشد یا قیمت برنج و روغن و گوشت هم بالاخص، مهم این است که در همین اوضاع، هنوز کار خبر روی بورس است» می‌گوید «وقتی با خدا معامله می‌کنی، مطمئنی که سودش تضمین شده است»

آنها که در کاروان «خادمان گمنام علی بن موسی الرضا» خدمت می‌کنند از تاجر بازار گرفته تا کارمند دولتی و دانشجو و استاد دانشگاه، چند سالی است که روزهای پایان سال، از کار و زندگی شان می‌زنند تا در خدمت زائران این کاروان باشند زائرانی که برای اولین بار به پایتوب آقا مشرف شده‌اند، آنچه زائران و خادمان این کاروان را یک رنگ کرده، عشق زیارت حرم آقا است. حالا می‌خواهد طرف فلان تاجر سرشناس در تهران باشد یا زیارت اولی‌هایی چون «هرات علی» پیر مرد ۸۴ ساله‌ای از روستای دولت آباد همدان، هر کدام از این آدم‌ها قصه‌های دل‌تند از آمدنشان، اینکه چگونه با نمایندگانی و معرف‌های این کاروان آشنا شدند و از حرف دلشان گفتند که تا بحال نیامده‌اند زیارت و آرزویی شده است برایشان که پشت پنجره فولاد، آنقدر درد دل کند با مولایشان تا حجم حرف‌هایی که در این سال‌ها غمخوار شده بیخ گلویشان به یکباره با شره اشکی بریزد و تمام شود، آنوقت حالشان خوش شود و بر گردند به دیارشان

#### خدمت، خودش زیارت است

کارها انگار تمامی ندارد در حسینیه «اتفاقبون تهرانیا» باز آرزای مشهد از پخت و پز شام و ناهار گرفته تا پذیرایی صبحانه و عصرانه بیش از هزار نفر میهمان، هماهنگی با گروه‌ها، گرفتن هتل برای زوج‌های جوان روستایی، باز دیدهای دسته جمعی

می‌گوید: هزار دفعه آمدن به مشهد، این یک دفعه یا کاروان نمی‌شود انگار که سفر با این کاروان به مشهد برایش مزه و لذت دیگری دارد. کاروان خادمان گمنام علی بن موسی الرضا (ع) قصه هزاران آدمی را دارد که وجه مشترک این آدم‌ها نه چهره و زبان شان است و نه شغل و مقام شان که همه به عشق یک چیز همراه این کاروان شده‌اند: زیارت حرم امام رثوف، کم نیستند آنها که سختی روزگار داغ یک سفر مشهد را به دلشان گذاشته و کم هم نیستند آنها که چرتکه حساب و کتاب آخرتشان را در همین دنیایم اندازند و بی هیچ نام و منتی از مالشان می‌بخشند، ایتان شاگردان مکتب رافت هشتمین امامشان هستند، نمی‌دانم برایشان از قصه «هرات علی» پیر مرد اهل روستای دولت آباد همدان بگویم که با صدفه خانومش، از کل دنیا فقط یک سفر زیارتی و نه سفر آرزویشان بوده و حالا باورشان نیست که پایه سخن و سرای علی بن موسی الرضا (ع) گذاشته‌اند یا از ماجرای ماه عمل نعل نوروس دامادی که نمی‌دانند چطور در چند ساعت ساکتان را بستند و نفس نفس زنان، خودشان را تا ایستگاه قطار رساندند یا از قصه «حسین آقا» پیر مرد ملایری که زخم‌های زندگی‌اش را روزمره‌های کارگری مرهم نبوده و حالا سفر به مشهد برایش دواست یا از حاجت و ادای نذر «عالیه خانوم» که در سفر پارسال با همین کاروان، بیماری‌اش شفا پیدا کرده یا حکایت زن باردای را نقل کنم که همه خواسته‌اش، یک بچه سالم از خداست یا حتی قصه عروس و داماد جوان اهل قم که خطبه عقدشان را بالا سر حضرت خوانند و اهالی کاروان شاهد پیوندشان بودند.

#### همه از قماش عشقند

خیلی از بانیان علاقه‌ای به شناخته شدن ندارند و خودشان را قاطبی جمعیت کاروان می‌کنند آنها که عادت به پوشیدن لباس مارک دارند، اینجا چنان



# جلسه هفتگی شرح صحیفه مبارکه بحاریه

توسط  
حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد حاج علی اکبر

هر دوشنبه ساعت ۱۸/۳۰

در محل یادمان شهدای هفتم تیر (محل سابق حزب جمهوری اسلامی)

بهارستان . قبل از چهارراه سرچشمه . مجموعه فرهنگی شهدای انقلاب اسلامی





آثار منتشر شده از

محمد رضا ازاری

تلفن مرکز پخش: ۸۸۹۳۴۹۷۱

موروی کوتاه بر بخش هایی از زندگی زمین العابدین  
حضرت امام سجاد علیه السلام

## عابدانه ترین سجده تاریخ

در اخیر اسماعیل قامت بسته بوده نماز  
می خواند، عجیب نمازی بود سر که به  
سجده می گذاشت، انگار زمین و زمان  
در مقابل آسمان به سجده افتاده اند. ذکر  
سجده اش این بود: عیدک بقاء ک،  
مسکینک بقاء ک، فقیرک بقاء ک،  
سائلک بقاء ک. خدایا! بنده کو چک  
به در خانه ات آمده، عید مستمند و  
بیچاره ات به در خانه ات آمده، پرده  
نهی دشت به در خانه ات آمده! سائل  
و حاجتمندت به در خانه ات آمده!  
این گونه سر به سجده می گذاشت که  
آن گونه آقایی یافته بود... این بنده  
کو چک مسکین فقیر سائل، سرور  
سجده کنندگان و زینت عبادت کنندگان  
حضرت حق بود.

این همان است که...

حسین در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود که رسول خدا دست  
بر سرش کشید و رو به صحابه کرده و گفت: از این پسر، فرزندی به نام علی به دنیا  
می آید که چون قیامت شود، مهدی نداد دهد.

سرور عابدان، سید ساجدان، بر حیره پسر حسین از جابر می خیزد، علی  
علیه السلام که در محراب عبادت صرخت خورده، حسن محبی زاده عنوان جانشین  
خود معرفی کرده و انگار رو به حسین علیه السلام فرمود: پس از برادر بزرگوار تو بی  
که برای امامت قیام می کنی. انگار دست سجده سه ساله را گرفت و گفت: تو نیز امام  
پس از پدر خود هستی، و برای دوران بعد از خودت بیو: فرزندت محمد باقر را به  
امامت برگزین و سلام من و خدمت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به او برسان.  
حسین در میان یارانش بود که علی خرد سالش وارد شد، در دانه خدا، سجاد را به  
سینه فشرد و پستانی اش را بنویسد، یکی از یاران بر سید، یابن رسول الله اگر روزی  
رسید که در سمان از محضر شما کوتاه شد به چه کسی رجوع کنیم؟ حسین بن  
علی علیه السلام دستی بر سر زمین العابدین کشید و گفت: به این پسر، به این یار  
تنم مراجع کنید که او امام بعد از من، و پدر دیگر امامان است. این همان است که  
خدمت او را سرور عابدان معرفی کرد.

### از این جمع رفیق دوستی آمد

کنار سجاده نماز نشسته بود و نصیحت می کرد؛ فرزندش سر را پاگوش بود و دل داده بود به کلام پدر. حضرت گفت تا پنج گروه یافتن نکن، محبت از این پنج دسته رفیق خوبی نصیبت نمی شود. چشم های محمد علیه السلام براس پرش شد. امام گفت: دور فاسق و بخیل و دروغ گو و احمق را خط بکش و یا آنکه قطع رحم کرده است. یاب دوستی نگشا

گفت فاسق نورایه یک لقمه نان و حتی کنار آن می فرستد. گفت زمانی که به شدت به چری نیاز داری، بخیل تو را از آن محروم می کند، هر چند که اسم دوست در خودش گذاشته باشد. گفت دروغ گو در دست مثل سربابی است وسط بیلان که دور رایه تو نزدیک می نماید و نزدیک را دور، احمق می خواهد به تو سود برساند ولی به خاطر حماقت و سفاقتش کاری می کند که سرانجام جز به ضرر تو تمام نمی شود. گفت اما آنکه با نزدیکان و خویشان خود قطع رابطه کرده است موره لعنت خداست و خداوند متعال، به مرتبه در قرآن کریم این گروه را ملعون دانسته است.

### بگوش تا از تو بگذرند

کارش این بود و مضان که شروع می شد، هر خطایی که از غلامان خود می دید یکی یکی می نوشت و صبر می کرد تا ماه به پایان برسد. در شب آخر، در سبیل قبل از عید فطر، همه را جمع می کرد، یک به یک ناشان را صدا می زد و می فرمود: فلانی! تو در فلان روز فلان کار را کردی و فلان خطا را مرتکب شدی؟ ایامی به تو خرده ای نگرفتم و تو را مجازات نکردم. غلامان، یکی پس از دیگری مقابل زین العابدین علیه السلام ایستاده به خطاهای اشکار خود اقرار می کردند.

آنگاه امام، در میان آنها می ایستاد و می فرمود: همه ما جدای بلند بگویند که ای علی بن الحسین! خدایت رفتارهای تو را یک به یک می شمارد و حساب امروز را در اختیار دارد؛ همان گونه که تو حلیب رفتارها و خطاهای ما را دانستی بگویند. ای نواده رسول الله! نزد خداوند کتابی است که به حق سخن می گویند و هیچ گناه کوچک و بزرگی در آن قلم نگذاشته نیست. پس هر لحظه به یاد جایگاه خود در برابر پروردگار باش که درهای ستم نمی کند و خودش، تنهای تنها برای شهادت به اعمال تو کافی است.

بگویند ای علی بن الحسین! از ما بگذر تا خدایت نیز از تو بگذرد که پروردگار زمین و آسمان و رب عالمیان، در کتاب خویش فرموده است: «مؤمنان

با خلایق، عفو و صلح پیشه کنند و از بدی هایشان در گذرند. آیا دوست ندارند که خدا نیز از ایشان در گذشته و در حقشان احسان نماید؟» سیدالاحدین، این هارامی محبت و از خوف خدا نه بهنای ضرورت اشک می ریخت و این گونه رخصتش را پشت سر می گذاشت.

### افسوس که انسان نمی داند

آمد خدمت حضرت و بنای مجاریه گذاشت: به زمین و زمین تا سر آسمانی گفت و از روز و روزگار می نالید شکوه و شکایت هایش را که گفت: امام نه سخن آمد و محبت؛ بیچاره انسان که هر روزی دستخوش سه مصیبت و بلاست اما افسوس که از هیچ کدام آنها عبرت نمی گیرد، حال آنکه اگر به دیده غیرت به دنیا می نگریست و از احوال خود پند می گرفت، مصیبت دنیا هم بر او سبزه می شد و اینگونه لب به مجاریه نمی نمود. اول مصیبت آدمی همین گشور عمر اوست؛ اگر هر لحظه و هر آن از مال آدمی کاسته شود قبل جبران است اما هر روز از عمر آدمیزاد کم می شود و این، هرگز قابل جبران نیست. دوم رزق و روزی اوست که هر روز به همان میزان که باید نصیبش می شود، اگر از راه حلال نباشد، حساب دارد و اگر از طریق حرام آمده باشد، عقاب.

و این حساب و عقاب حربه به جزه پیروزه گار، در صحرای محشر انتظار آوری می کشد و سوم مصیبت که از همه مضائب آدمی بزرگتر است، آن است که هر روزی که از دنیای آدم بگری می شود، انسان به آخرتش نزدیک تر می شود و این در حالی است که او نمی داند رهسپار بهشت است یا دوزخ؟ و به نور بیش می رود یا تاریک؟ بیچاره انسان که هر روزش دستخوش این سه مصیبت است و او نمی داند که اگر می دانست، لحظه ای استیاده گرفتاری های دنیایش را نمی خورد. چرا که خوب می فهمید این همه بالا و پایین در برابر آن همه حساب و کتاب ناچیز و نامقدار است؛ افسوس که انسان نمی داند!

### سفری در راه است

شب بود، تاریک و سرد. اصنام در کوچه ها راه می رفت و کیسه ای آرد به دوش می کشید یکی از یارانش او را در راه دند و پرسید: مولای من! یا این رسول الله! این کیسه چیست که بر دوش خود گذاشته ای؟

حضرت فرمود: سفری در پیش دارم و برای آن سفر است که تو شمام رایه جای ای می برم. صحابی امام که همراه علامش بود از علی بن الحسین خواست تا بار خود را بر دوش غلام بگذارد.

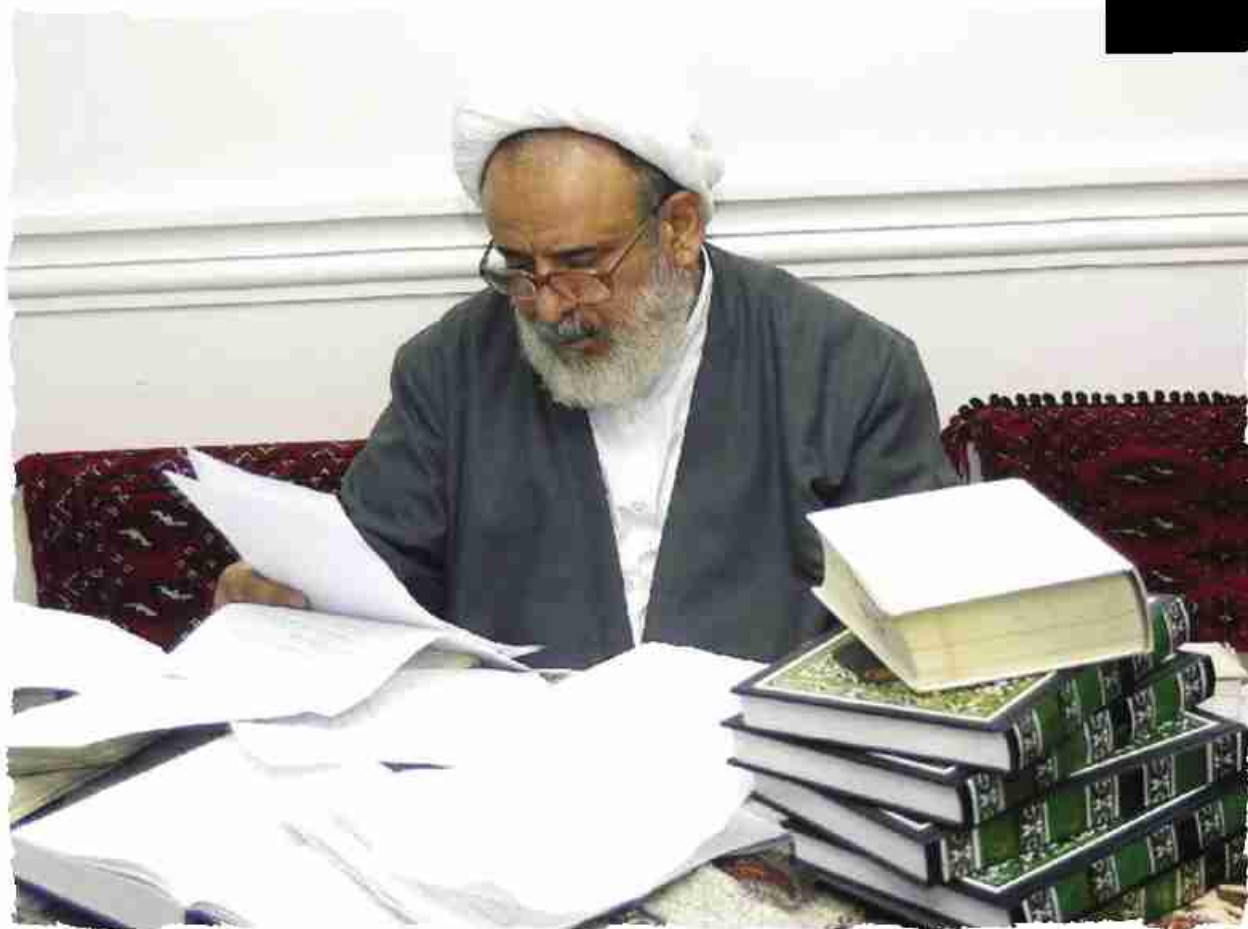
سیدالاحدین علیه السلام نید وقت، بار امام خواست بار حضرت رایه دوش خود بکشد و محبت «شان و مقام شما بالاتر از آن است که این کیسه را حمل کنید». زین العابدین علیه السلام بار امتاع کرد: «اما من شان خود را بالاتر از آن نمی دانم که توشه سفر خودم رایه دوش بکنم و آنچه مرا در سفرم نجات خواهد داد، حمل نمایم. تو رایه خدا بگذار بار خود را، خود در دارم و کار خود را، خود به یاریم برسانم». صحابی امام تسلیم شده از حضرت جدا شد و به راه خود رفت. اما چند روز بعد که امام را دید، پرسید: اثری از سفری که حرفش را زده بودیدی نمی بینم امام گفت: آن سفری که من حرفش را زدم، سفر مرگ است و من برای سفر آخرت مهیا می شوم به راستی که برای این سفر باید از حرام دوری کرد و در راه خبر بخش نمود، تا سر به سلامت برد. من هنوز مسافرم، هنوز هم سفری در راه است!

### چگونه اشک بریزم؟

سرسرش را در تخته سنگی گذاشته بود، اشک می ریخت و زیر لب ذکر خدای می گفت: «لا اله الا الله حقاً، لا اله الا الله تعالی و اوقفا، لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً و صدقاً». نه یک بار و ده بار و بیست بار که حدیث هزار بار این الفاظ را با اشک و ناله زمزمه کرد. بی جهت نبود سیدالاحدین نقیش داده بودند، سر را بخنده بر نمی داشت و یک نفس ذکر حق می گفت.

در دیک شدم و محبت آفتاب من مژبه و ناله کافی نیست؟ یا خجتم گفت: وای بر تو! یعقوب نبی دوازده پسر داشت و جدا تنها یکی از آنها را از او دور کرد. او با اینکه می دانست یوسفش زنده است انقدر گریست تا موهای سرش سفید و چشمانش نابینا و کمرش خم شد، حال من چگونه اشک نریزم در حالی که بس و برادر و جدین و چند تن از بستگانم مقابل دیدگانم شهید شدند؟ از شرم سکوت کردم از حرف خودم خجالت زده بودم.

یادآوری صحرا را بنوا و تنگی کرد کان و تبر یاران عسک عباس و تندای بی پاسخ هل من ناصر حسینی بن علی علیه السلام، هر کسی را که واقعه کربلا را تنها و تنها شنیده است، بی تاب می سازد چه برسد به مولای علی بن الحسین علیه السلام که لحظه به لحظه شاهد یکایک آن صحنه های درد آلود بود اما ذخیره خدا مانند تا هیچ قومی از حجت خدا خالی نباشد و به وعده حق کوچکترین خدشهای وارد نیاید. سیدالاحدین، بار سربزه سجده گذاشت و اشک ریخت و ذکر گفت: «سَخَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعَالَى وَرَقًا»



شناختی از عقاید وهابیت از نگاه حجت الاسلام والمسلمین شیخ حسین انصاریان

## مخالفت وهابی‌ها با توسل به ائمه

"نجد" پرداخت به این مناسبت میان او و پدرش نزاع و جدال در گرفت. هم چنین بین او و مردم "نجد" منازعات سختی رخ داد و این امر چند سال دوام یافت. تا این که پدرش "عبد الوهاب" در سال ۱۱۵۲ از دنیا رفت. وی پس از مرگ پدر علناً به اظهار عقاید خود پرداخت و قسمتی از اعمال مذهبی مردم را انکار نمود. جمعی از مردم حریمه از وی پیروی کردند و کار وی شهرت یافت. وی از شهر حریمه به شهر عینیه رفت. رئیس شهر عینیه در آن وقت عثمان بن حمد بود. عثمان عقاید شیخ را پذیرفت و او را گرامی داشت و قبول داد که وی را یاری کند. شیخ محمد نیز

می‌شمرد او در سفری که به زیارت خانه خدا رفته بود، بعد از انجام مناسک حج به "مدینه" رفت و در آن جا توسل مردم به پیامبر را که در نزد قبر حضرت انجام می‌دادند، انکار کرد. سپس به "نجد" مراجعت نمود و از آن جا به بصره رفت و مدتی در آن شهر ماند و با بسیاری از اعمال مردم آن شهر نیز مخالفت نمود. مردم بصره وی را از شهر خود بیرون کردند. در این هنگام که ۱۱۲۹ هجری بود، پدرش عبدالوهاب از "عینیه" به "حریمه" انتقال یافت. وی با پدرش ملازم شد و کتاب‌هایی را نزد پدر فرا گرفت و به انکار عقاید مردم

فرقه وهابیت مانند برخی از فرقه‌های دیگر ریشه در منائی و عملکرد هنبران و بنیانگذاران آن دارد. بر این اساس لازم است منائی و عملکرد بنیانگذار این فرقه بررسی شود. این فرقه منسوب به "محمد بن عبدالوهاب" از مردم "نجد" است که در سال ۱۱۱۵ ق در شهر عینیه متولد شد. که پدرش در آن شهر قاضی بود. وی از همان کودکی به مطالعه کتاب‌های تفسیر و عقاید و حدیث سخت علاقه داشت و فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علمای حنبلی بود آموخت. محمد بن عبدالوهاب از آغاز جوانی، بسیاری از اعمال مذهبی مردم "نجد" را زشت

سوگند یاد کند و از الفاظی مانند: به حق محمد و ... استفاده نماید. (۶) و برآ قسم خوردن به دیگران و درخواست حاجت از غیر خداوند با آیات قرآن منافات دارد: "فلا تدعوا مع الله أحدا" (۷)

۴. نیز معتقدند: تشییع جنازه و سوگواری حرام است و بر ارواح اموات کاری نمی توانست بکنند و در امور دنیوی و اخروی نمی توانند دخالت داشته باشند. (۸)

۵. وهابیان معتقدند القایی را که بر عزت و احترام دلالت دارند، در مورد انسان هانیده به کار برد و ناصواب است: زیرا احترام و تعظیم تنها شایسته خداوند است.

۶. وهابیون به جنگ یاد دیگر فرقه ها و مذاهب اسلامی معتقد هستند و مدعی اند یا باید به آیین وهابیت در آیند و یا جزیه دهند، از این رو همیشه با مسلمانان دیگر به جنگ می پردازند و آنان را به کفر متهم نموده و اموال و نوامیس بقیه را حلال می دانند. آنان باور دارند که هر کس مرتکب گناه کبیره شود، کافر است. (۹)

#### پی نوشت

۱. ر. ک. جعفر سبحانی، آیین وهابیت، ص ۲۴ - ۲۹
۲. احمد مبلغی، تاریخ ادیان، ج ۲، ص ۱۴۲۹.
۳. همان
۴. آیین وهابیت، ص ۳۸. رضا رب نیکار، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۴۶.
۵. جعفر سبحانی، همان، ص ۳۸.
۶. احمد مبلغی، همان، ص ۱۴۲۰.
۷. جن (۷۲) آیه ۸.
۸. احمد مبلغی، همان، ص ۱۴۲۰.
۹. همان، ص.



این جابه بعضی از آن ها اشاره می شود:

۱. وهابی ها معتقدند که هیچ انسانی نه موجود است و نه مسلمان مگر این که اموری را ترک کنند، از جمله:

به وسیله هیچ یک از رسولان و اولیای پروردگار به خدا توشل نتجوید. هر کس اقدام به این کار کند، مشرک می باشد. (۲) از این رو وهابیان زیارت قبر پیامبر و ائمه (ع) را جایز نمی دانند و باور دارند که هر کس از پیامبر (ص) طلب شفاعت کند، مانند این است که از بت ها شفاعت خواسته است. (۳)

۲. از مسائل دیگری که وهابیان درباره آن حساسیت خاصی دارند، تعمیر

قبور و ساختن بنا روی قبر پیامبر و اولیای الهی و صالحان است. برای نخستین بار این مسئله را "ابن تیمیه" و شاگرد معروف او "ابو القیم" عنوان کرد و بر تحریم ساختن بنا و ازوم ویرانی آن فتوا داده اند. (۴) بر همین اساس سعودی ها هنگامی که در سال ۱۳۴۴ هجری بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلط پیدا کردند، به فکر افتادند که برای تخریب مشاهد و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر مستحکی به دست آورند و اقدام نمایند. (۵)

۳. وهابیان بر این باورند که مسلمانان در طی قرون، از آیین اسلام منحرف شده اند و در دین خدا بدعت هایی نهاده اند که با شرع اسلام مخالف می باشد. بر این اساس باید از اصولی که پیامبر (ص) تعیین کرده است، پیروی نمود.

بنابر عقاید وهابیان، هیچ کس حق ندارد همان گونه که نمی تواند

از پیامبر (ص) شفاعت بخواهد به رسول خدا

اطهار امیدواری کرد که همه اهل نجد از عثمان بن حمد حمایت کنند.

خبر دعوت شیخ محمد و کارهای او به امیر احسا رسید. وی نامه ای برای عثمان نوشت که شیخ را نزد او بفرستد و عثمان عذر شیخ را خواست: شیخ در سال ۱۱۶۰ پس از آن که از عینه بیرون رانده شد، و هسپار در عیه از شهر های معروف نجد گردید. در آن وقت امیر در عیه، محمد بن مسعود جد آل سعود بود. وی به دیدن شیخ محمد رفت و به وی عزت و تیکی را بشارت داد. شیخ محمد نیز غلبه و قدرت محمد بن سعود را بر

همه بلاد نجد بشارت داد. بدین

ترتیب ارتباط میان آن دو شکل گرفت: حمایت محمد بن سعود از شیخ محمد موجب شد که وی بر عقاید و افکار خود پافشاری کند. هر کدام از مسلمانان که از عقاید وی پیروی نمی کردند، کافر محسوب می شدند و برای جان و مال و ناموس آنان ارزشی قایل نبود.

جنگ هایی که وهابیان در نجد و خارج از آن از قبیل یمن و حجاز و اطراف سوریه و عراق می کردند، بر همین پایه قرار داشت. هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می یافتند، برای آن

ها حلال بود کسانی که با عقاید او موافقت می کردند، باید با وی بیعت نمایند و اگر کسانی به مقابله بر می خیزند، باید کشته شوند و اموالشان تقسیم گردد. طبق این رویه مثلاً از اهالی یک قریه به نام فصول در شهر احسا سید مرد را به قتل رسانیدند و اموالشان را به غارت بردند.

سرانجام شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ در گذشت و پس از وی پیروان او به همین روش ادامه دادند. مثلاً در سال ۱۲۱۶ امیر سعود سپاهی مرکب از بیست هزار راجه گرد و به کریمه حمله ور شدند. سپاه وهابی آن چنان رسوایی در شهر کریمه بار آوردند که پنج هزار تن و بابیستر (تأسیسات هزار) را به قتل رساندند. (۱) بر این اساس آیین وهابیت بر اساس عملکرد، عقاید و باورهای شیخ محمد بن عبدالوهاب شکل گرفت. امروزه نیز این فرقه بر عقاید شیخ محمد و دیگر رهبران آن پافشاری می نمایند.

#### عقاید وهابیت

فرقه وهابیه مبنی بر اصول و عقایدی است که در

طی چند سالی که با آقای  
فاضلی زندگی می کردید  
صدای تلاوت قرآن را  
نشنیده بودید؟



نه، آقای فاضلی اصلاً درباره  
اسلام با من حرفی نمی زد فکر می کرده خودم  
بروم در محیط ایران و قضا را ببینم و کم کم آشنا  
شوم بهتر است با شنیدن صدای قرآن و آرامشی  
که با وجودم پیدا کردم، متوجه شدم که من دنبال  
همین بودم که خلا درونم را پر کنم. آنجا و با همین  
ضدای ای من همه چیز شروع شد.

#### ■ تجربه اولین سفرتان به ایران چه طور بود؟

دیدم ایران را دوست دارم. در آن سفر وطنی  
مدتی که ایران بودم می دیدم که همه حجاب  
دارند. تلویزیون فقط ۲ یا ۳ کانال داشت که  
همه اش شهیدان را نشان می داد یا دعا بخش  
می کرد با طبیعت خدا را نشان می داد. نه مثل  
الان که موسیقی تند بخش می کنند می دیدم  
تلویزیون از صبح تا شب هم روشن باشد آرامش  
را از دست نمی دهم. در آلمان تلویزیون را یک ربع  
هم نمی توانستم تحمل کنم و استرس می گرفتم.  
متوجه شدم این همانی است که دنبال بودم. آن  
سفرم مصادف شد با ماه رمضان من دیدم همه  
خانواده آقای فاضلی روزه می گیرند. رفته پیش  
مادر شوهرم و گفتم می خواهم روزه بگیرم مادر  
آقای فاضلی گفت تو نمی توانی روزه بگیری چون  
باید نماز هم بخوانی گفتم من نماز بلد نیستم دیدم  
نماز به عربی است و فارسی نیست و یاد گرفتمش  
برایم خیلی سخت بود. خواهر آقای فاضلی به  
حروف آلمانی کلمات عربی نماز را برایم نوشت و  
مادر آقای فاضلی جلوم ایستاد و بلند بلند شروع  
کرد به خواندن و من از روی نوشته شروع کردم  
به خواندن. یک هفته طول کشید تا یاد بگیرم  
دیگر هم نماز می خواندم و هم روزه می گرفتم.

#### ■ اولین باری که نماز خواندید چه حسی داشتید؟

حواسم به نوشته ام بود که غلط نخوانم و می ترسیدم  
اشتباه کنم فقط احساس می کردم تکلیفی است  
که باید انجام بدهم. ولی بعد از مدتی که یک بار  
تنها خواندم زیر آن چادر که سر کرده بودم، متوجه  
یک نکته ای شدم و آن اینکه من یک «من» دیگر  
هم دارم. منی که با من خودم فرق می کرد. با آن  
من خیلی احساس سنگینی نمی کردم. با او سبک  
بودم و آرام. زیر آن چادر احساس می کردم که این  
من، ارزش دارد. زیر چادر نماز ارزش زن واقعی را  
پیدا کردم این را آن موقع فقط حس می کردم. ولی



عکس ها: مهدی رضایی مهر

گفتگو با اورونیکا فاضلی، مسلمان آلمانی تبار و ماجرای سفرش به ایران (بخش نایافتی)

## شب عاشورا رسیدیم قم

سعدیه رحیمی

در شماره قبل قسمت اول گفت و گو با خانم فاضلی منتشر شد و ایشان ماجرای  
مسلمان شدنش را تعریف کرد. در این بخش داستان سفر به ایران و ماندگار شدن او را  
می خوانیم.

الان بیشتر می‌توانم باز کنم و توضیح بدهم. کلمات برای هر کسی معنای متفاوتی دارند. وقتی صحبت از ارزش می‌شود، هر کسی یک معنی و برداشتی از آن دارد. من آن موقع از کرامت، احترام و ادب معنای دیگری برداشت می‌کردم، چون در سیستم کمونیستی در ک دیگری از این کلمات به‌ماداده بودند! اما اسلام چیز دیگری می‌گفت. اسلام انسان را نجات می‌دهد، پرورش می‌دهد و پرواز می‌دهد. پس مهم است که این مفاهیم را از کجا یاد بگیریم. آن مدتی که ایران بودم خانوادۀ آقای فاضلی که دبند من نمازی می‌خوانم و روزه می‌گیرم دنبال این بودند که من بیشتر درباره اسلام بدانم. برای همین من رابه یک استاد خانم ایرانی معرفی کردند که مدتی در آلمان بود و کمی آلمانی صحبت می‌کرد. رفتم پیش او و او درباره امام‌ها و شهداتین برایم حرف زد و گفت می‌خواهی شهادتین بگیری و واقعا مسلمان شوی؟ من قبلا موقع ازدواج شهادتین گفته بودم و شناسنامه‌ای مسلمان بودم. ولی مسلمان واقعی نبودم. گفته بیه و شهادتین گفتیم و مسلمان شدم. شهادتین گفتن و مسلمان شدن به زبان که نیست. برای من اول قلبی و دلی بود و بعد عقلی شد و به باور من نیست.

#### ■ برگشتید آلمان حجاب داشتید؟

من در آن سفر ۵ ماه ایران بودم و وقتی برگشتم آلمان احساس می‌کردم دیگر تحمل آن محیط را ندارم. احساس می‌کردم که دیگر بالباس مد نمی‌توانم بروم. بیرون فکر می‌کردم این تاثیر فرهنگ ایران است. نمی‌دانستم که این اثرات مسلمان شدن است. پوشش دیگر عوض شد لباس‌های بلند و گشاد می‌پوشیدم؛ ولی حجاب نداشتم. نماز هم می‌خواندم و روزه می‌گرفتم. بعد از مدتی ما اصلا محیط زندگیمان را عوض کردیم و رفتیم در روستایی نزدیک شهر ساکن شدیم. همسرم می‌گفت اینجا طبیعی زندگی می‌کند و آدم چشمش به گناه نمی‌افتد. گاهی مسجد که می‌رفتم یا حجاب می‌رفتم داخل. وقتی بیرون می‌آمدم حس بدی داشتم که این حجاب را از سرم بردارم؛ ولی به این فکر می‌کردم که اگر حجاب داشته باشم چه اتفاقی برایم می‌افتد. صاحبخانه ما چون مسلمان بودیم با ما خوب نبود یا خودم فکر می‌کردم دیگر اگر می‌دیدم من حجاب هم سر کردم چی می‌شد؟ حس می‌کردم حجاب برای من ضروری است؛ ولی نمی‌دانستم که چطور بپااه کنم و همیشه نگران تبعاتش بودم. یک خانم افغانی شیعه بود که چند بار ما را برای تاهار به خانه‌اش دعوت کرده بود. او حجاب داشت و من به احترام آن‌ها خله نشان که می‌رفتم جلوشان حجاب

می‌گذاشتم و آن‌ها نمی‌دانستند که من حجاب ندارم. همه‌اش می‌ترسیدم بفهمند که من حجاب ندارم. نمی‌خواستیم دروغ بگویم برای همین یک روز تصمیم گرفتیم به آن‌ها بگویم که من همیشه حجاب ندارم؛ ولی دوست دارم داشته باشم و نمی‌دانم چکار کنم. حقیقت را گفتیم و این خانم این قدر خوب با من برخورد کرد که من نیاز به خجالت کشیدن نداشتم. بعد رفت قرآن را آورد و باز کرد و آیاتی از روی اتفاق آمد که در آن درباره حجاب گفته شده بود و تفسیرش را خواند و همسرم برای من ترجمه کرد. رسید به اینجا که حجاب برای زن مثل جهاد است و او جهاد برای من توضیح داد و من همین طور اشک می‌ریختم. می‌گفتم اگر الان با حجاب در بروم بیرون و کسی نباید تابش و کتابه ببرند چرا حجاب داری؟ نمی‌توانم برایش توضیح دهم که چرا. احساس می‌کردم این حجاب برای من مسئولیتی است که در قبالش باید پاسخگو باشم و بتوانم جواب بدهم و باید معرفت به آن داشته باشم؛ اما من درباره اسلام اطلاعات کافی نداشتم و آن را با قلبم درک کرده بودم. می‌گفتم خیلی زشت است نتوانم از آن دفاع کنم. آن هم در آلمان که همه عقل‌گرا هستند. آن خانم به من گفت اگر این را برای خدا انجام بدهی خدا خودش کمکت می‌کند. روز تولد خودم را انتخاب کردم برای این کار. گفتم مگر نه اینکه پیامبر در ۴۰ سالگی به پیامبری رسید.

من هم ۳۹ ساله تمام شده بودم و می‌خواستیم وارد ۴۰ سال شوم. آن روز را انتخاب کردم برای حجاب. سر کردم. یک غسل کردم و دوباره شهادتین گفتیم و با ترس گفتیم خدا یا بخش من چه جور نا حالا فکر می‌کردم که مسلمانم. از حالا مسلمان می‌را قبول کن. آن خانم به من گفت اگر به خدا تکیه کنی همه چیز درست می‌شود و واقعا هم همین طور شد. یک استاد دانشگاه آلمانی که مسلمان بود آشنا شدم و او یک سری کتاب و قرآن با ترجمه و تفسیر آلمانی برایم فرستاد. از آن طرف در بازار با یک خانم آفریقایی آشنا شدم که لباس گشاد و بلند می‌فروخت. واقعا مفهوم تکیه کردن به خدا را درک کردم و لذت می‌بردم از آن.

۴۰ سالگی به پیامبری رسید. من هم ۳۹ ساله تمام شده بودم و می‌خواستیم وارد ۴۰ سال شوم. آن روز را انتخاب کردم برای حجاب. سر کردم. یک غسل کردم و دوباره شهادتین گفتیم و با ترس گفتیم خدا یا بخش من چه جور نا حالا فکر می‌کردم که مسلمانم. از حالا مسلمان می‌را قبول کن. آن خانم به من گفت اگر به خدا تکیه کنی همه چیز درست می‌شود و واقعا هم همین طور شد. یک استاد دانشگاه آلمانی که مسلمان بود آشنا شدم و او یک سری کتاب و قرآن با ترجمه و تفسیر آلمانی برایم فرستاد. از آن طرف در بازار با یک خانم آفریقایی آشنا شدم که لباس گشاد و بلند می‌فروخت. واقعا مفهوم تکیه کردن به خدا را درک کردم و لذت می‌بردم از آن.

#### ■ با اصول و عقاید مذهب شیعه چطور آشنا شدید؟

یک بار آن خانم آلمانی از من پرسید شما سنی

هستید یا شیعه؟ گفتیم نمی‌دانیم. گفت همسر شما کجایی است؟ گفتیم ایرانی. گفت پس شما شیعه هستید. فکر می‌کردم مثل کاتولیک و پروتستان می‌توانم انتخاب کنم. از ایران که برگشتم و هنوز حجاب سر نکرده بودم یک بار دیدم که خیلی دلم برای محیطی که مسلمان‌ها هستند تنگ شده آن موقع هنوز در روستا زندگی می‌کردیم. با همسرم رفتیم ۷۰ کیلومتر دورتر از محل زندگیمان که یک مسجد آنجا بود. در واقع تنها مسجد شهر بود. رفتیم داخل دیدم آلمانی‌ها یا حجاب کامل نشده بودند. آنجا من آن موقع هنوز حجاب را انتخاب نکرده بودم. نشستم پای درس خانمی که به آلمانی روان صحبت می‌کرد. خوشحال بودم که الان من هم یک چیزی یاد می‌گیرم؛ اما دیدم اصلا نمی‌توانم حرف‌های او را تحمل کنم و جالب اینکه حرف‌های او را، با اینکه آلمانی حرف می‌زد نمی‌فهمیدم.

هرچی حرف می‌زد من اضطراب پیدا می‌کردم و قلبم درد می‌گرفت و حرف‌های مرا عصبی کرده بود. از مسجد آمدم بیرون در واقع قرار کردم به همسر یا ناراحتی گفتیم من اصلا نفهمیدم این خانم چی می‌گفت و دیگر نمی‌خواهم ببایم اینجا خندید. گفتیم نخند و واقعا حال خوب نیست. گفت من یک چیزی را به شما باید بگویم ما شیعه هستیم؛ ولی آن‌ها سنی هستند؛ چون عصبی بودم گفتیم چه ربطی دارد مگر مسلمان نباشند گفت چرا و دیگر حرفی نزد.

یا یک مساله دیگر اینکه لای کتاب‌هایی که آن خانم آلمانی به من داده بود یک کتاب هم درباره نماز بود که در صفحات پایانی اش درباره تربیت فرزند صحبت شده بود. رسیدم به جایی که وقتی خواندمش عصبانی شدم و کتاب را بردم پیش همسرم و گفتم همه چیز اسلام را قبول دارم الا این یکی را که اینجا درباره‌اش نوشته و من عمل نمی‌کنم. گفت مگر چی نوشته؟ گفتیم اینجا نوشته اگر بچه‌هایی سن بلوغ رسیدند و برای نماز صبح بیدار نشدند و نماز در حال قضا شدن است، او را بزنید. همسرم فوراً کتاب را از من گرفت و ورق زد و گفت این کتاب مربوط به عقاید اهل سنت است و مال ما نیست. من گفتم شده بودم که یعنی چی؟ به ایران که آمدم یک بار خواهر آقای فاضلی در ایام محرم مرا برد مجلس امام حسین علیه السلام. نمی‌فهمیدم چرا ختم‌ها می‌نشینند اینجا و مگر به

بعد ها متوجه شدم که مسلمان شدن یک مرحله است؛ ولی شیعه شدن تربیت دیگری می‌خواهد. خیلی‌ها در آلمان مسلمان می‌شوند؛ ولی اکثر استی می‌شوند



ایران آن  
چیزی  
نیست  
که ما  
انتظارش را  
برای تربیت  
فرزندمان  
داشتیم

طبیعی نبود احساس می کردی در رودخانه ای هستی که آب با فشار می آید و نمی توانی هیچ کاری کنی و همانجای ایستی و نمی توانی حرکت کنی؛ ولی زندگی آیا همین است؟ همین نیست، باید حرکت کنی من متوجه شدم در آلمان نمی توانم با دو فرزند حرکت کنم در آلمان احساس می کردم که نمی توانم فرزندانم را اسلامی تربیت کنم؛ چون خودم چیزی نمی دانستم این مسرانگران می کرد. چون این مسولیت یک مادر است و من این مسولیت را در آلمان نمی توانستم خوب انجام دهم.

■ چه مدت ساکن تهران بودید؟  
دو سال و نیم.

■ چه شد رفتید قم؟  
همسرم که آمد ایران دید ایران آن چیزی نیست که ما انتظارش را برای تربیت فرزندانمان داشتیم. حب ما انتظار برخی چیزها را از مسلمانان نداشتیم همسرم فضا را که دید شو که شد گفت برای این مرا از آلمان آوردی ایران؟ الان به بچه ها چه می خواهیم بگوییم؟

دکتر هم به من گفت برو کشور خودت کشور من همانجا بود. من ترسیدم و به همسرم گفتم که دیگر اینجا جای ماندن نیست و من نمی توانم تحمل کنم. همسرم قبول کرد و تکیه کردیم به خدا. همین جوری و با دست خالی یاد و تافرزند آمدیم ایران. اینجا مدرسه تطبیقی پیدا کردیم برای بچه ها. گرفتار بچه ها شدم. فشار زندگی زیاد بود. درس خواندن بچه ها در مدرسه سخت شده بود چون شرایط با آلمان فرق می کرد همسرم هم دیرتر از ما به ایران آمد چون آنجا کار داشت و باید می ماند. کارش را جمع و جور می کرد و بعد می آمد و من تنها با بچه ها اینجا بودم و خیلی سخت بود؛ اما به همسرم چیزی نمی گفتم همسرم که بعد از یک سال آمد اینجا از دیدن بچه ها و اینکه این طور عاقلانه تر شد گردند، خیلی تعجب کرد می گفت این ها بچه های من هستند؟ صورتشان رنگ عوض کرده بود و از مریضی خوری نبود بچه ها اعتماد نه نفس پیدا کرده بودند و شد سالمی داشتند کتابهایشان را نگاه کرد. عوض شده بودند در کتابها دیگر حرف از خدا بود. دینی، حرفه و فن، علوم و... همسرم هم چون ۲۴ سال ایران نبود هیچان زده شده بود و کتابها را می خواند و برایش جالب بود. دیگر برایش ثابت شد که ما باید اینجا زندگی کنیم و هر چه فشار هست را باید تحمل کرد.

■ وقتی در ایران تنها بودید فشارهای زندگی باعث نشد که پشیمان شوید و بخواهید برگردید؟  
نه احساس می کرد که این فشارها طبیعی است و خدایه ما کمک می کند برای تحمل این فشارها؛ ولی در آلمان این طور نبود و فشارها و سختی های زندگی

بسی نداشتیم. بعدها متوجه شدم که بعضی مسائل یک مرحله است؛ ولی شیعه شدن تربیت دیگری می خواهند. خیلی ها در آلمان مسلمان می شوند؛ ولی اکثر اسی می شوند که این هم به خاطر غربت و مظلومیت شیعه است که اجازه تبلیغ ندارند؛ ولی اهل سنت دارند. واقعا شیعه مثل حضرت علی علیه السلام مظلوم است. باید در خانه بنشیند و اگر کسی آمد و پرسید و سوال کرد تبلیغ کند و حرف بزند در غیر این صورت نه اجازه دارد نه فایده دارد. همه شیعه نمی شوند و به نظرم برای شیعه شدن باید اول آماده شوی. فطرت من هر جا در باره اهل سنت حرکت حرف می زدند قبول نمی کرد. بدون اینکه درباره عقایدشان چیزی بدانم. الان خیالی ها به خصوص دانشجویان از من می پرسند چرا بدون مطالعه کتاب و کسب اطلاعات شیعه شدید؟ اما به نظر من اول باید قلب قبول کند و بعد با عقل بپذیری.

■ چه طور شد برای زندگی به ایران آمدید؟  
دیگر بعد از ۱۱ سپتامبر فضای آلمان برای مسلمان ها غیر قابل تحمل شده بود و فشار روی ما زیاد بود. هر کس از کنار ما رد می شد عینی به ما ناسزا می گفت و نیش می زد. این طوری دل خودشان را خنک می کردند و فشارهای زندگیشان را بر ما خالی می کردند. دیگر آن موقع دخترم هم حجاب داشت و با حجاب مدرسه می رفت. دخترم و پسر هم با هم یک مدرسه می رفتند. من متوجه شدم که پسر در مدرسه به خاطر اینکه خواهر و مادرش حجاب دارند اذیت می شود و تحت فشار است. یک جورهایی دچار ناراحتی روحی شده بود و دیدم اینجا نمی توانم به او کمک کنم. مدام مریض می شد و آزمایش ها هیچ چیز نشان نمی داد، مثل خودم.

را با آزادی انتخاب کنند؟ و همچنین به آن ها می گویم این حجاب محدودیت نیست. من با احکام مشکلی ندارم. جنگ ندارم و اطمینان دارم که این احکام مرا سالم نگه می دارد مثل دارو می ماند. من این را تجربه کردم؛ چون من اول خودم را بیمار کردم و احکام برای من دوا بود. مثل دقای کمیل که می گویی «با من اسه دوا و ذکره شفا» واقعیت این است و من این را درک کردم. از درک حریم محرم و نامحرم به درک معنویت دین اسلام رسیدم و این برای رسیدن و معرفت پیدا کردن بسیار مهم

بچه های اینجا خیلی از چیزهای بی مورد، آزادی کاذب می گیرند. بین آن ها که می روم دائم از من می پرسند این حجاب محدودیت نیست؟ یا به من می گویند آزادی اینجا نیست بلکه آنجاست. می گویم فکر می کنید در آلمان آزادی هست؟ بطور می نبود آنجا آزادی باشد در حالی که تمام حقیقت را به مردم نمی گویند. آزادی در صورتی معنا پیدا می کند که شخص تمام واقعیت را بداند و بعد خودش تصمیم بگیرد. به طور مثال اگر مردم خبر از آخرت ندارند چگونه می توانند راه خودشان

حرف هایی درباره حجاب  
از زین خانم قاضلی

حجاب  
محدودیت نیست

## بعدها فهمیدم که نه تنها از خدا که از اهل بیت هم می‌شود در خواست چیزی را کرد



آنجا در آلمان می‌گفتم این‌ها مسلمان نیستند و نمی‌دانند. الان که در کشور مسلمان شیعی هستیم چه می‌خواهیم به بچه‌ها بگوییم؟ ما دو سال و نیم تهران بودیم و وسط سال تحصیلی یک‌دفعه صاحبخانه ما گفت باید از این خانه بروید. هوس من گفت به دلم افتاده که برویم قم. دیدم اینجا دیگر چیزی نیست که بخواهم به خاطرش بمانم. هوسم گفت استخاره کنیم. استخاره کردیم و گفتند عالی است و انجام دهید از ما پرسیدند برای چی استخاره کردید؟ گفتم برای اینکه ببینیم بیاییم قم زندگی کنیم یا نه. گفتند معطل چی هستید بلند شوید بیایید یکی از دوستان ما خانهای داشت در محلات به ما گفت حالا که می‌خواهید از تهران بروید بیایید بروید آنجا در راه محلات که بودیم تا برویم خانه را ببینیم به ما رنگ زدند و گفتند خانهای در قم هست که صاحبش برای تبلیغ ۲ ماه در خانه نیست. شما فعلا بیایید بروید آنجا نزدیک محرم بود قبل از آن من با امام‌های شیعه آشنایی داشتم؛ ولی تا به حال چیزی از آن‌ها نخواستیم بروم. اصلاً در فرهنگ ما این وجود نداشت که چیزی از کسی حتی از خدا بخواهیم. من

بعدها فهمیدم که نه تنها از خدا که از اهل بیت هم می‌شود درخواست چیزی را کرد؛ ولی برایم خنده دار بود که مثلاً بروم بگویم امام جواد علیه السلام این رایه من بده؛ ولی به من گفته بودند که بگو و ایراد ندارد. خانه مادر شوهرم که بودیم نزدیک محرم توی کرچه‌شان دسته بچه‌ها می‌آمد. من بچه‌ها را بر می‌داشتم و دنبال این‌ها می‌رفتم. دوست داشتم و حس خوبی داشتم. محبت به اهل بیت علیهم السلام در دل من بود اما همانطور که گفتم تا به حال چیزی از آن‌ها درخواست نکرده بودم تا اینکه آن موقع به امام حسین علیه السلام گفتم که من می‌خواهم عاشورا قم باشم و همین‌طور شد و شب عاشورا ما رسیدیم قم و دیگر آنجا ماندگار شدیم. من اول محرم به امام حسین علیه السلام گفتم و شب عاشورا این اتفاق افتاد. تا آن روز تجربه گفتن و خواستن از خدا را داشتم؛ ولی از غیر خدا، نه حس عجیب و شیرینی بود.

### ■ الان در قم چه کار می‌کنید؟

بچه‌ها که مدرسه می‌روند، من هم در خانه کتاب می‌خوانم. برای سخنرانی در دانشگاه‌ها هم دعوت می‌کنند می‌روم هر چند برایم سخت است و اذیت می‌شوم.

### ■ چرا؟ کار تبلیغ را دوست ندارید؟

خب ببینید بعضی جاها وقتی سخنرانی می‌کنم کسانی می‌آیند و اذیت می‌کنند. می‌آیند می‌نشینند و موقع صحبت من حرف می‌زنند. شما نمی‌دانید که من آن موقع چه می‌کنم، خیلی سخت است. وقتی استخاره کردیم برای رفتن به قم آیه آخر سوره حج آمد من یادیدن این آیه گریه کردم و گفتم این آیه خطاب به من است. آنجا که می‌گوید نماز بر پدراید و

زکات ببر دارید گفتم شاید این جلسات سخنرانی که مرا به آن دعوت می‌کنند زکات چیزی باشد که من طی این سال‌ها فهمیدم و یاد گرفتم. با خودم گفتم حالا وقتش است که هر چی خداوند به شما داده پس بدهی. برای همین سخنرانی‌ها را قبول می‌کنم. با اینکه سخت است اولین بار که به من گفتند باید بروی برای سخنرانی گفتم من باید چی بگویم و اقامتی دانستم چی باید بگویم حرف‌ها خودشان انگار به زبان من می‌آمدند و می‌گفتم. من خودم را در سخنرانی‌هایم شناختم و انگار این درس‌ها برای خودم است و هر بار که سخنرانی می‌کردم چیزهای بیشتری برایم باز می‌شد و هر دفعه چیز جدیدی درک می‌کردم. آن موقع بود که مفهوم این حرف خداوند را که می‌گوید زکات بدهی در عوض من بیشتر به تو می‌دهم را درک کردم.

### ■ طی این سال‌ها دیگر آلمان ترغیبی؟

چرا، ولی پدر و مادرم تحمل محبت من را نداشتند چون من عوض شده بودم و به خیال آن‌ها برای همین بیشتر به من کنایه می‌زدند و بازایان آزارم می‌دادند. پذیرفتن محبت اهل بیت علیهم السلام تحمل می‌خواهد و آن‌ها انگار که حجاب داشته باشند، تحمل آن را نداشتند به من می‌گفتند تو وقتی اینجا می‌آیی ما استرس می‌گیریم؛ ولی اشتباه می‌کردند. خودشان استرس داشتند و من به آن‌ها آرامش می‌دادم؛ اما چون تحمل این آرامش را نداشتند و درک نمی‌کردند اذیت می‌شدند و می‌گفتند این استرس از طرف شماست ولی الان وبعد از گذشت زمان تفتنی که با آن‌ها حرف می‌زنم متوجه می‌شوم که آرامش پیدا کردند به خصوص پدرم که خیلی عوض شده و دیگر با زبان تیز با من حرف نمی‌زند و احساسات مرا درک می‌کند.



بود یعنی اگر می‌خواهی وارد معنویت شیعی دین اسلام شوی باید این را رعایت کنی و گرنه درک نمی‌کنی. مرحوم آیت‌الله مجتهدی تهرانی می‌گفتند نزدیک‌ترین حالت بنده به خداوند آنجایی بوده که حقیرت زهرا سلام الله علیها جلو یک تاپینا حجاب گذاشتند. این را برای خدا انجام داده و خودش، اگر من حجاب می‌کنم برای خداست و خودم. پس این محدودیت برای من نیست و می‌توانم روحم را پرواز بدهم و خودم را بروی بدهم و می‌توانم این طوری به خدا نزدیک‌تر شوم؛ ولی وقتی این معنویت را نداری مدام پنهان می‌گیری که گرم است و سخت اما وقتی شیرینی و لذت معنویت آن را درک کنی دیگر دنبال این نیستی که بگردی و پنهان پیدا کنی و دیگر حجاب و روزه گرفتن در گرمای سخت نیست و شیرین هست.



اسفند جواد پناهی پیش بینی های جالبی درباره وضعیت قرائت قرآن ایرانی ها دارد

## جای قاریان مصری را می گیریم

زهره کهندل

کسانی که منشان آنقدری فدی دهد که روزهای قبل از پیروزی انقلاب را دیده باشند، خوب به یاد دارند که همان تعداد انگشت شمار قاریان ایرانی، تارهای صوتی صدایشان را جوری ارتعاش می دادند که با مکت ها و کشیدن های سبک قرائت قاریان مصری هماهنگ باشد. عمده سبک های آن دوره تقلید از قاریان بزرگ مصری همچون عبدالباسط بود اما بعد از پیروزی انقلاب با توجهی که نظام جمهوری اسلامی ایران به فعالیت های قرآن داشت، قاریان جوان و خوبی در دامن جامعه قرآنی ایران پرورش یافتند به طوری که اکنون عمدتاً جایگاه های اول تا سوم را در رشته های مختلف قرآنی به ویژه حفظ و قرائت، در مسابقاتی که توسط سازمان اوقاف و امور خیریه کشور برگزار می شود، ایرانی ها بدست می آورند. در این گفتگو با محمد جواد پناهی، قاری شناخته شده بین المللی همراه شدیم تا وضعیت کنونی قرائت قرآن در کشورمان و آینده قاریان ایرانی را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. پناهی که به دهه پنجم زندگی اش نزدیک می شود از ۴ سالگی در جلسات قرآنی مشهود شرکت کرده و از سن ۱۱ سالگی رسماً مدیریت برخی از جلسات آموزش قرآن را به عهده داشته است. او که در زمان تولد به خاطر تشخیص اشتباه پزشک به طب فلج اطفال مبتلا می شود از همان خردسالی از ناحیه دو پا فلج کامل می شود. پناهی در مسابقات بین المللی ایران در سال ۶۸ به مقام اول دست پیدا می کند و یکسال بعد با شرکت در مسابقات بین المللی سوریه مقام اول خود را تکرار می کند. پناهی به کشورهای خارجی به عنوان قاری دعوت شده است که از این بین می توان به کشورهای بنگلادش، سوریه، لبنان، ترکیه، کویت، آلمان، اسپانیا، ایتالیا، بلژیک، هلند، انگلستان، فرانسه، آفریقای جنوبی و... اشاره کرد.



مطعن باشند که کشور بلافاصله بعد از مصر در رشته قرئت و کیفیت بالای حفظ، ایران است. به نظر از لحاظ تعداد هم هیچ کشوری اینقدر قاری و حافظ ندارد



## شما انگار از کودکی با قرآن مانوس بودید.

بله، من در خانواده ای مذهبی متولد شدم. پدرم روحانی بود و می خواست که در این مسیر قرار بگیرم. مادرم هم مشوق من بود. در واقع لطف و عنایت خدا بود که در این مسیر قرار بگیرم. بعد از پیروزی انقلاب هم با شرکت در جلسات قرأت قرآن به این مسیر، سمت و سوی حرفه ای دادم.

## اولین باری که به جلسات قرآنی رفتید را به یاد دارید؟

اولین باری که به جلسات قرآن رفتم همراه با پدرم بود. از همان سه چهار سالگی، چند سوره کوچک را حفظ کرده بودم و در جلسات تلاوت می کردم. صدای خوبی داشتم و از آن بچه هایی نبودم که برای قرآن خواندن، خجالت می کشند. پدرم هم جلسه ای قدیمی داشت که هنوز بعد از ۵۰-۶۰ سال هنوز ادامه دارد. بعد از آن برای یادگیری علم تجوید قرآن در جلسات گلشن جعفری زیر نظر مرحوم حاج جعفر زهر پور شرکت می کردم. در واقع این جلسات موجب پیشرفت من شد.

## کی به روخوانی قرآن، مسلط شدید؟

من از حدود ۵ سالگی به جلسات قرآنی می رفتم و در بین ۸-۷ سالگی قرآن را به طور کامل می خواندم. آن زمان هم در دبستان ملی جوادیه که زیر نظر مرحوم حاج آقای عابدزاده مدیریت می شد، درس می خواندم. همان زمان چون قرآنم خوب بود، قرآن خوان هر روز سر صف بودم. البته دبستان جوادیه، مدرسه ملی قرآن بود و هر روز سر کلاس، قبل از شروع درس روخوانی قرآن می خواندیم و برنامه کلاسی را با درس قرآن شروع می کردیم. من هم معمولاً در قرأت و تلاوت بدون اشکال می خواندم.

## در یحیی، سوره هارا حفظ می کردید یا با آشنایی کلمات، قرآن می خواندید؟

سوره های قبل از مدرسه را حفظ می کردم. اما بعد از یاد گرفتن خواندن و نوشتن، روخوانی را تمرین کردم. مدارس ملی آن زمان بر اساس آموزش قرآن بود. مرحوم عابدزاده ۱۲ بنایه نام مدارس ملی علویه، رضویه، جوادیه، عسگریه، نقویه و... را ساخته بود که بچه ها در آن قرآن را فرا می گرفتند. من هم از کلاس دوم موسوم که با کلمات و حروف آشنا شده بودم با پیشینه حضور مستمر در جلسات قرآن، خواندن قرآن برایم آسان بود.

## فضای قرآنی قبل از انقلاب چطور بود؟

در آن دوران با فعالیت های قرآنی از سوی رژیم مخالفت علنی نمی شد؛ اما چنان موافقتی هم نبود. کلاس سوم دبستان را که در مدرسه ملی جوادیه خواندم برای ثبت نام کلاس چهارم گفتند که تمام مدارس ملی به دستور شاه تعطیل شده و ما مجبور شدیم که از مدارس ملی به مدارس دولتی بپیاییم. به گمانم این اتفاق مربوط به سال ۵۲ می شود.

مدارس ملی به صورت خودجوش توسط خیرین اداره می شد. یکی از برنامه های مدارس ملی این بود که در ماه مبارک رمضان هر روز بعد از ظهر از ساعت ۲ تا ۴ و نیم تمام دانش آموزان را به مسجد گوهر شاد حرم رضوی می آوردند. آنجا یک مراسم قرآن خوانی داشتند و یک جزء قرآن خوانده می شد.

## تعطیلی مدارس ملی، مخالفت های مردمی را هم در پی داشت؟

دقیق به یاد ندارم که چه حرکت هایی صورت گرفت؛ اما اگر مخالفتی هم وجود داشت آنقدر اختناق بود که کسی جرأت ایراد نداشت. قشر مذهبی جامعه که بچه هایشان را در مدارس می گذاشتند قطعاً موجب نارضایتی شان شده بود اما تظاهرات یا مخالفت های علنی فراگیری در این باره انجام نشد.

## جلسات قرآنی در حرم رفسوی بویژه مسجد گوهر شاد چطور برگزار می شد؟

قبل از انقلاب به صورت خودجوش، جلساتی برگزار می شد؛ اما این وضعیت با بعد از انقلاب که اصلاً قابل مقایسه نیست. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، زحمات زیادی برای توسعه فرهنگ قرآنی در کشور کشیده شد. بعد از پیروزی انقلاب، آنقدر کار انجام شده که نمی توان از روی یک نمودار یا شرایط قبل از انقلاب مقایسه کرد.

قبل از انقلاب فقط قشر مذهبی جامعه با قرآن آشنایی داشتند و عمده برنامه های قرآنی به صورت مردمی بود. بسیاری در جلسات سنتی قرآنی شرکت می کردند و برای فراگیری قرآن، اهتمام می ورزیدند. بعضی هم در مدارس ملی آن زمان، آموزش قرآن می دیدند؛ اما بعد از انقلاب، اینقدر کار در حوزه قرآن و علوم قرآنی

انجام شده است که نمی توان آنها را تک تک برشمرد. نمونه آن هم همین که بعد از انقلاب، آثار بگیرند. چند نفر حافظ و قاری در کل کشور داریم و مهمترین فعالیت هایی که در جهت توسعه فرهنگ قرآنی در جامعه انجام شده، چقدر زیاد بوده است.

شاهد هستیم که قاریان و نخبان قرآنی ایران در رقابت های بین المللی معمولاً مقام های اول تا سوم را کسب می کنند. در حالیکه قبل از انقلاب، فقط یکی دو قاری داشتیم که در مسابقات بین المللی مالزی، مقام کسب کرده بودند؛ اما به بزرگت جمهوری اسلامی، این رشد رویدی صعودی داشته است. قاریان و حافظان ما در مسابقات بین المللی، رتبه های بسیار خوبی را کسب می کنند و معمولاً در صدر هستند.

## اشاره داشتید که وضعیت نسبت به قبل از انقلاب خیلی بهتر شده، تا رسیدن به وضعیت مطلوب چقدر راه است؟

بسیاری بر این باورند که کار خیلی شده است؛ اما به اندازه کافی نه چون بیشتر از این ها می شود کار کرد. البته در دو سه سال اخیر وضعیت بهتر شده است؛ اما هنوز کفایت نمی کند و هنوز به آن مطلوبی که از جامعه اسلامی و شیعی انتظار می رود، نرسیدیم.

## مطلوب از این مطلوبیت چیست و چه شاخص هایی دارد؟

خب شاخص های آن در ارتباط با حفظ و درک معارف و فهم قرآن است. هنوز مردم آن طور که باید و شاید با فرهنگ قرآنی آشنا نیستند و به درجه مطلوب انسانی با قرآن در جامعه نرسیدیم.

## وضعیت کنونی قرأت را از نظر ظهور و بروز قاریان جوان و سبک های قرأت که صرفاً تقلید از قرا مصری نیست، در سالهای اخیر چطور ارزیابی می کنید؟

در این زمینه خیلی رشد داشتیم. اگر این دهه را با دهه های اول انقلاب مقایسه کنیم قاریان از لحاظ صوت، لحن و ابداع در قرأت، رشد فراینده ای داشته اند. آنچنانی که اکنون قاریان با دستگاه های صوت و لحن آشنا شده اند در گذشته چنین نبوده است.

قبل از انقلاب فقط قشر مذهبی جامعه با قرآن آشنایی داشتند و عمده برنامه های قرآنی به صورت مردمی بود



■ به نظر شما در حوزه استعدادیابی قرآنی چقدر تلاش شده آنها که استعدادها و صداها را خوبی دارند، شناسایی شده و آموزش داده شوند؟

یکی از ضعف‌ها در همین بحث استعدادیابی است. بایستی از گانه‌ها و نهادهایی باشند که استعدادیابی قرآنی داشته باشند، متناسقاته در این زمینه کار جدی نشده است البته یکی دو سالی است که وزارت ارشاد و اوقاف کارهایی را انجام می‌دهند که خیلی بهتر شده اما کافی نیست.

■ چه کارهایی باید انجام شود؟

مثلاً همین که این نهادها، کلاس‌های تخصصی قرآن برگزار می‌کنند و مدرک معادل کارشناسی به حافظان قرآن می‌دهند، خودش خیلی تأثیرگذار است، اما مقام‌هایی که برگزارکنندگان قرآنی کسب کرده‌اند یا اگر به جایی رسیده‌اند به صورت خودجوش بوده است و سازمانی نمی‌تواند بگیرد که فلان قاری یا حافظ را من پرورش دادم و به جایی رساندم که فلان مقام را در دنیا کسب کرده است. اگر هم بوده به صورت مقطعی برای اعزام به مسابقات یا کشورهای خارجی بوده است. ولی اینکه ریشه‌ای و مستمر کار شود، نبوده است. اکثر اهالی قرآن با عشق و علاقه خودشان به صورت خودجوش کار کرده‌اند. متناسقاته ضعف در حوزه استعدادیابی قرآنی داریم و هنوز به شرایط مطلوب نرسیده‌یم.

■ شما به کشورهای اسلامی مختلفی سفر کرده‌اید وضعیت کشور ما را در حوزه فعالیت‌های قرآنی به ویژه قرانت قرآن یا دیگر کشورهای جهان اسلام چگونه ارزیابی و مقایسه می‌کنید؟

به نظر من، ایران از نظر کمیت در حوزه قرآنی در جهان اسلام رقیبی ندارد اما از نظر کیفیت، استادان مصری و صاحبان سبک قرانت در مصر هستند و مطمئن باشید که کشور بلاشک بعد از مصر در رشته قرانت و کیفیت بالای حفظ، ایران است. به نظر من از لحاظ تعداد هم هیچ کشوری اینقدر قاری و حافظ ندارد اما در حوزه قرانت قرآن که استادان مصری در زده اول هستند، ما بعد از آنان قرار می‌گیریم.

■ ممکن است در آینده این رتبه‌بندی جایه جاشود؟

بسیاری از قراء بزرگ مصری در سفر به ایران، به این موضوع اذعان داشته‌اند و بارها گفته‌اند که در آینده‌ای نزدیک ایرانی‌ها جای استادان مصری را در قرانت می‌گیرند.

و امور خبریه است، چقدر در رشد و ارتقای وضعیت قرآنی کشور تأثیرگذار بوده است؟ مسابقات قرآنی یکی از برنامه‌هایی که در این حوزه جذابیت ایجاد کرده و باعث شده که جامعه قرآنی پیشرفت کند. بویژه مسابقاتی که در سطح بین‌الملل برگزار می‌شود، سطح انگیزه‌ها را برای وقایعی پر شورتر بالا می‌برد. مسابقات بین‌المللی قرآن سازمان اوقاف و امور خیریه هم که بالاترین سطح مسابقات را دارد انگیزه زیادی در بین اهالی قرآن به وجود آورده است.

همین که جامعه قرآنی در رشته‌های مختلف با هم بجوش می‌شود و برای کسب جایگاه برتر و دیده شدن توانمندی‌ها و استعدادهایشان تلاشی می‌کنند، بهترین مشوق برای ارتقای آنها در آن رشته قرآنی بوده است.

در اوایل انقلاب هم قرانت‌ها بیشتر جنبه تقلیدی از سبک قراء مصری را داشت، اما قاریان امروزی روی دستگاه‌های صوت و لحن تسلط پیدا کرده‌اند و در دهه اخیر نسبت به دهه‌های اول انقلاب رشد فزاینده‌ای را در این حوزه شاهد بودیم و اگر با این وضعیت پیش برویم، تا چند سال آینده احتمال اینکه قاریان ایرانی بتوانند کرسی‌های استادان مصری را بگیرند، دور از دسترس و انتظار نیست.

در این سالها، هر چند اگر در نوع سبک‌های قرانت ابداعی می‌شود، اما باز هم پایبندی به اساس و پایه اصول قرانت است و خوشبختانه دانش به علم قرانت در بین قاریان جوان فزونی یافته است.

■ برگزاری مسابقات بین‌المللی قرآن که در بالاترین سطح آن مسابقات سازمان اوقاف

# فرهنگ



به رنگ دل  
همراه با گروهی از فعالان فرهنگی  
غیردولتی معین خراسان



عنوان حرف  
نمایشگاهی که به نام خدا مزین  
است



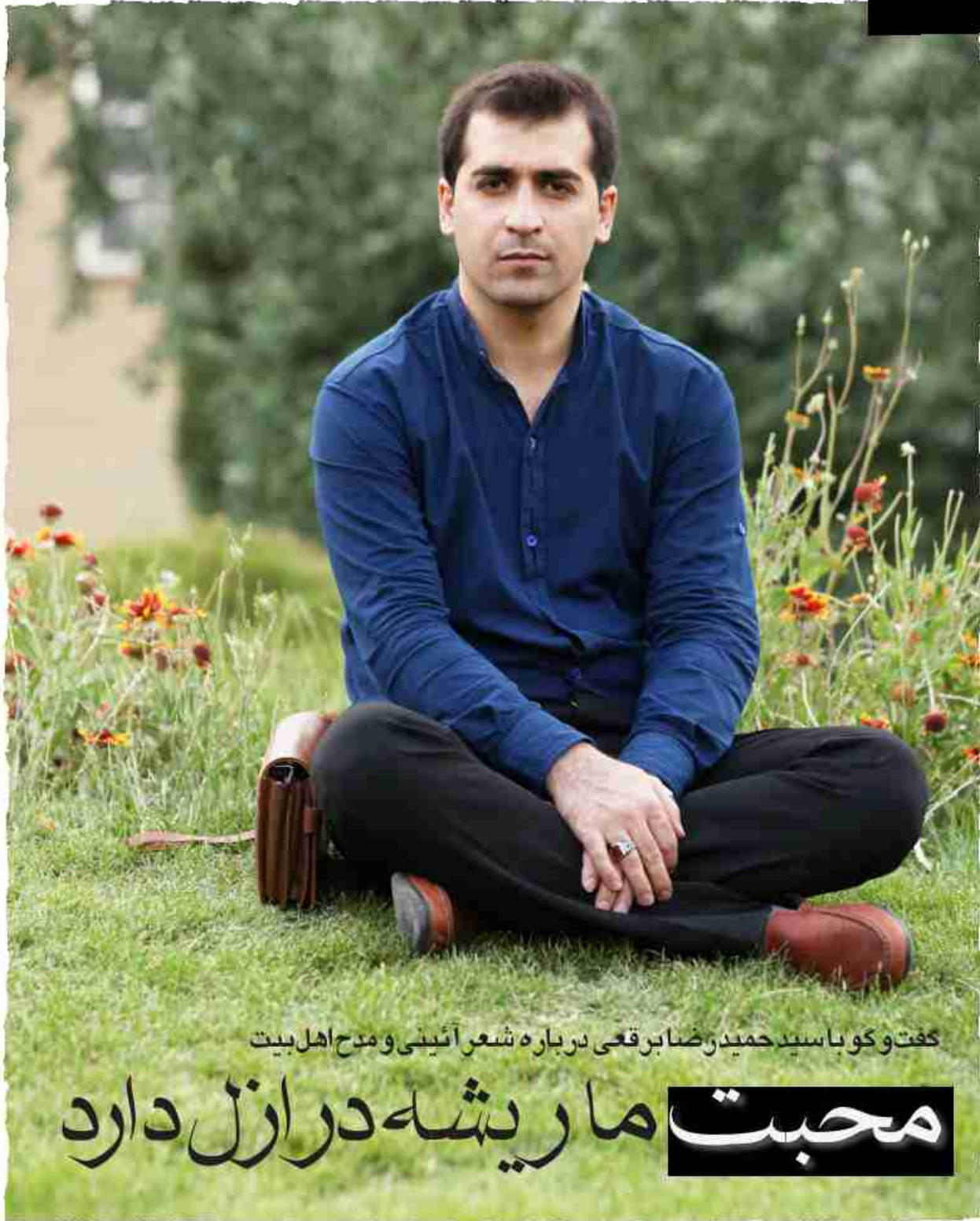
و حجت‌نامه‌ها را بنویسد  
حجت الاسلام بنامه‌ها را اعتکاف  
ناتجربیه‌ها گویند



از جنت تا عاشره  
به قلعه حاج آقا  
افقای سلیمان  
می‌شود من  
بخوانیم؟ نام  
نخستین رمان یگ  
روحانی است



شام



گفت و گو با سید حمید رضا برقی درباره شعر آئینی و مدح اهل بیت

# محبت ما ریشه در ازل دارد

عکس: مهدي رضايي



خیمه اولین رساله‌ای بود که شعری از حمیدرضا بر قلمی و سال ۸۲ در کتاب نهشت در آتش چاپ کرد

## رقیبه یقینی

سید حمید رضا بر قلمی مرداد ماه سال ۱۳۶۲ در شهر مقدس قم متولد شد. ورود وی به هیئات و حضور فعال در جلسات مذهبی در دوران نوجوانی و جوانی نقطه‌ای عطف زندگی‌اش به شمار می‌رود. وی در اشعارش صرفاً مدح و مرثیه‌ی اهل بیت (ع) را بیان نمی‌کند؛ بلکه با به کارگیری عناصری آشنا، ذهن را به واقع یا اتفاقی خاص پیوند می‌زند و مخاطب با پرسه در خیال شاعرانه‌اش، خود را به اهل بیت (ع) نزدیک‌تر می‌بیند. آن چنان که گاهی شعر، زیارت نامه‌اش می‌شود: «همیشه قبل هر حرفی برایت شعر می‌خوانم / قبولم کن من آداب زیارت را نمی‌دانم»

بر قلمی در چند کنگره شعر مقام اول را کسب کرده است. همچنین در سی‌امین جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران بخاطر کتاب «قبله مایل به تو» از انتشارات فصل پنجم برگزیده سی‌امین جایزه کتاب سال شد.



**همانطور که می‌دانید یکی از ابزارهای تثبیت انقلاب و تمدن در هر دوره استفاده از هنر شعر است. به نظر شما شاعران آیینی**

**توانسته‌اند. آموزه‌های دینی اسلام و انقلاب را به مخاطبان انتقال دهند؟**

بله. همانطور که گفتید یکی از تأثیرگذارترین هنرهای زبان شعر است. در صدر اسلام و بعد از آن ائمه بزرگوار ما به شعر، به عنوان یک رسانه نگاه می‌کردند تا آنجا که بلافاصله بعد از مهم‌ترین اتفاق صدر اسلام یعنی «واقعه غدیر» حسان ابن ثابت یکی از شعرای تأثیرگذار و معروف آن دوره -این ماجرای بزرگ را به شعر درآورد. پیش‌تر که می‌آییم در ادامه همین ماجرا به انقلاب اسلامی و دفاع مقدس برمی‌خوریم. باز هم شعرا در سرودن شعرهای شاعرانه و شعرهای ماندگار نقش خیلی پررنگی را ایفا می‌کنند. در روزگار متأخر شعرای کشور تا آنجا که در توانشان بوده چه در مسائل اعتقادی و چه در مسائل سیاسی خیلی خوب به نسبت بقیه هنرمندان وارد شدند و نقش پررنگی را در این زمینه ایفا کردند. البته خلاه‌هایی همچون تیرداختن به عرصه شعر پندی و اخلاقی که تأثیر بسیار زیادی در جامعه دارد، هنوز وجود دارد.

**از نظر شما شعر آیینی چه ویژگی خاص و چه جایگاهی دارد و در سرودن آن چه نکاتی را باید رعایت کنیم؟**

شعر آیینی شاخه‌ای از شعر مذهبی در مدح اهل بیت (ع) است. باید در نگاه اول یکسری از خط قرمزها در این فضا رعایت شود. شاعر در شعر خود می‌بایست اشاره‌ای به منابع محکم و منابعی که منابع دست‌اول محسوب می‌شود، کند و به شنیده‌های خود اکتفا نکند و به همین

نکاتی که مستند است یک نگاه شاعرانه داشته باشد. همانطور که گفته شد شعر تأثیر فراوانی دارد. شاید یک بیت شعری که ساخته‌ی ذهن شاعر باشد ماجرای را عنوان کند که آن ماجرای خیال انگیز رفته رفته تبدیل به ماجرای واقعی در ذهن مردم شود. نکته بعدی این است که شاعر نباید به ابعاد متفاوت زندگی اهل بیت (ع) بپردازد. بدین معنا که شاعر در کنار پرداختن به مرثیه یعنی روکرد ماتمی زندگی اهل بیت (ع) به بعد حماسی و عرفانی زندگی اهل بیت (ع) نیز بپردازد.

**■ چه شعرا و مرثیه‌سرایی را در حوزه شعر آیینی از گذشته دور تا امروز مؤثر و ماندگار می‌دانید؟**

در مجموع فضای شعر باقیه هنرها متفاوت است. شعر محدود به موضوع نمی‌شود. چه بسا اشعار نظامی، حافظ و سعدی که شاید در نگاه اول موضوع شعر آنها به صورت مستقیم درباره اهل بیت (ع) نباشد؛ اما در فضای سرودن اشعار، شعر نظامی شعر روایی،

شعر حافظ شعر عرفانی و سعدی تعریفانه شعر گفتن است که در شعر آیینی هم تأثیرگذار بودند. اما در میان کسانی که در این فضای طور خاص کار کردند، اولین انسی که به ذهن می‌رسد مختتم کاشانی است که باب جدیدی را در نوع شعر مرثیه گشود و تا به امروز نیز که چندین قرن از آن روزگار می‌گذرد، شعرا به استقبال ترکیب بند او می‌روند و ترکیب بند را با همان وزن و روکرد می‌نویسند؛ اما شعرای صاحب نام دیگری در این فضا هستند که خوش درخشیدند. همچون ترکیب بند نثر

**شاعر در شعر خود می‌بایست اشاره‌ای به منابع محکم و منابعی که منابع دست‌اول محسوب می‌شود، کند**

تبریزی و ترکیب بندهای وصال شرابی. مطمئناً پیشینه ادبیات آیینی مذهبی ما نشان از موفقیت و تأثیرگذاری این شاعران دارد که تا امروز در ادبیات مذهبی ما توانسته‌اند بماند و خدارا شکر که در این چند سال اخیر به اوج شعر مذهبی رسیده ایم. همانطور که در دیدار دو سال پیش مقام معظم رهبری فرمودند که ما بیش از این هم از شاعران مذهبی شنیده ایم؛ ولی انصافاً جوانان در این سال‌ها با استفاده از تجربه پیشکسوتان به سرعت خیلی خوبی داشتند و شعرهای خیلی خوبی سروده‌اند.

**■ به نظر شما اشعار آیینی مذهبی در گذشته حال و هوای خالصانه و عاشقانه‌تری داشت یا این موضوع را در شعر آیینی امروز پررنگ‌تر می‌بینید؟**

در ابتدا باید گفت رویکرد اکثر اشعار مذهبی شاعران گذشته جنبه ماتمی دارد؛ اما در چند سال اخیر به برکت انقلاب اسلامی و دفاع مقدس دوستان شاعر به سمت حماسه‌سرایی پیش رفتند یعنی نگاهشان به زندگی اهل بیت (ع) حتی ماجرای عاشورا یک نگاه حماسی شد. این اتفاق تا همین سال‌ها هم ادامه پیدا کرد. بدین معنا که ادبیات مرثیه‌ای یا ادبیات حماسی و عرفانی آمیخته شد. البته باز هم جای ادبیات عرفانی همچنان خالی است همان فضایی که می‌توان گفت قله آن اتفاق عمان سامانی است. نکته اینجاست که در این سالها یک اتفاق فشنگ و ریایی در ادبیات مذهبی رخ داد و آن تفاوت رویکرد شاعران است. یعنی زاویه دید شاعران به این رخدادها شاعرانه

خاشیه

چندیند از یک مربع ترکیب هائوزایی

طوفان واژه‌ها

با اشک هاش دختر خود را نمود  
در خود تمام مژگنه‌ها را مریز کرد  
دهش روضه‌های مجسم عبور کرد  
شاهر بساط سینه‌ودن را که جور کرد  
احساس کرد از همه عالم جدا شده است  
در بیت هاش مجلس ناتمام یا شده است

در اوج روضه خوب دلش را که خم گرفت  
وقتی که عزیز و دختر و خودکار دم گرفت  
وقتش رسیده بود به دمستش قائم گرفت  
مثل همیشه زخمتی از مجتسم گرفت  
بنا بر این چه شورش است که در جان واژه‌هاست  
شاعر شکست خورده طوفان واژه‌هاست

بی اختیار شد فلسف راها گذاشت  
دستی ز غریب قلمه را کربلا گذاشت  
یک بیت بعد واژه‌ای لب تشنه را گذاشت  
تن را جدا گذاشت و سر را جدا گذاشت  
جس کرد پایه پاش جهان گریه می‌کند  
دارد غروب فرجه‌ها گریه می‌کند

ناامان زبان چگونه بگویم چه‌ها کشید  
بر روی خاک و خون بدنی راها کشید  
او را چنان فانی خدایی ریما کشید  
حس برایش جای کفن نورما کشید  
در خون کشید خافه‌ها را حروف را  
از نسی که گریه کرد تمام انبوه را

اما در اوج روضه کم آورد و رنگ باخت  
بالا گرفت کار و سپس آسمان گذاشت  
این بند را خدای همه روی تیره ساخت  
«خورشید سر بریده غریبی نشی ساخت  
بر اوج تیره گرم طلوعی دوباره بود»  
او که کسان روشن هفده ستاره بود

حون جای واژه بر لبش آورد و بعد از آن  
پیشانی‌اش بر از غرق سرد و بعد از آن  
خود را میان معرکه حس کرد و بعد از آن  
شاهر برید و ناب ناباورد و بعد از آن  
در جلوه‌ای عمیق خودش بود و هیچ‌کس  
شاهر کنار دخترش افتاد از نفس

تر شد و به نوعی دور بین نگاهشان را چرخاندند و  
از زوایای متفاوت به ماجرای کربلا نگاه کردند و  
نوآوری‌های خیلی شگفتی ایجاد شد به طوری که  
کارهای فرمی در این نوع از شعر اتفاق افتاده است.  
در گذشته همان شیوه سنتی کلاسیک در قالب  
هایی همچون ترکیب‌بندها و قصیده خلاصه می  
شد. امروز در شعر مذهبی قالبهای متفاوتی حتی  
قالب‌های سپید و نیمایی تجربه می‌شود و نگاه  
های جدیدتری شاعران به این موضوعات دارند. یا  
ترجمه به اینکه این قضاوت‌گر است. فکر می‌کنم  
آینده خیلی شفاف و روشن و رو به رشدی برای  
ادبیات مذهبی داشته باشیم و البته همواره حرکت  
به سمت تجربه‌های نو آفت‌هایی رایج هم راه دارد.

■ شما در قالب‌های مختلف شعر سروده‌اید.  
به نظر تان کدامیک از قالب‌های شعری  
ظرفیت‌های بیشتری در شعر و  
تغف‌های آیینی دارد؟

ببینید هر قالبی کارایی خاص  
خودش را دارد. نمی‌شود گفت  
این قالب در عرصه مداحی  
بیشتر به کار می‌آید. بلیه قصیده  
و ترکیب‌بندها به خاطر طولانی  
بودنشان بیشتر مورد  
استفاده قرار می  
گیرد؛ زیرا مداح  
یک تایم مشخص  
مثلاً ۱۰ الی ۱۵  
دقیقه زمان دارد.  
از این رو دو قالب  
قصیده و ترکیب  
بندها بیشتر به کار می  
آید. در گذشته اگر

می‌خواستند مسئله‌ای را روایت کنند، شعر  
مثنوی می‌نوشتند. اگر می‌خواستند به مدح  
بپردازند قصیده می‌گفتند برای عنوان مسائل  
عرفانی و تغزلی از غزل بهره می‌گرفتند. در حال  
حاضر نیز قالب‌های نو کارایی خاص خودشان را  
دارند؛ اما در جای خودشان باید مورد استفاده  
قرار گیرد. مطمئناً امروزه قالب‌های کوتاه‌تر  
مانند رباعی، دوبیتی و غزل بیشتر مخاطب دارد؛  
اما کافی نیست. این دیگر تشخیص مداح خوش  
ذوق است که شعری را مناسب یا مدت زمان  
مشخص شده انتخاب کند. اصلاً موافق نیستیم  
که بگویند قلان قالب می‌تواند تأثیر بیشتری  
داشته باشد، نه همه قالب‌ها در جای خودشان  
می‌توانند تأثیرگذار باشند.

■ جدا از ارادت شاعر، گاهی هم بعضی شاعر  
ان خود آگاه سراغ شعر آیینی می‌روند. دلیل  
شما برای اینکه به سراغ این نوع از شعر  
آیینی رفتید، چیست؟

با نوحه و سرودن نشن برای دوستان  
مداحم وارد عرصه شعر شدم. برای من  
شعر یک وسیله‌ای غرض ارادت به اهل  
بیت (ع) است. پیش از این هم  
در هیات‌های مذهبی  
نوازی اهل بیت (ع)  
می‌کردم و امروز به  
وسیله شعر این کار  
را انجام می‌دهم.  
صرفاً شعر را وسیله  
ای می‌دانم برای  
انجام وظیفه و عرض  
ارادت به خاندان  
و حبی.



نشر **جایا** منتشر کرد:

# باران خن و شیرین

کوروش علیانی



مركز توزيع:

۰۲۱-۶۶۹۷۷۵۸۰

(پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

کتاب

اهالی فرهنگ و هنر در  
بیستمین رونمایی دوشنبه‌های  
فرهنگسرای اندیشه گردهم  
آمدند تا اثر دیگری را به گلستان  
کتاب اضافه کنند. مراسم  
رونمایی و نقد رمان «آقای  
سلیمان می‌شود من بخوابیم؟»  
نخستین رمان حجت الاسلام  
والمسلمین محمدرضا واحدی با  
حضور محمدرضا زائری، جواد  
محقق، رضا امیرخانی، جمعی  
از نویسندگان و علاقه‌مندان  
به کتاب و کتابخوانی در  
فرهنگسرای اندیشه برگزار شد.



آقای سلیمان می‌شود من بخوابیم؟ نخستین رمان حجت الاسلام واحدی است

## از چیت تا عاشورا به قلم حاج آقا

رقیه بقایی

هم‌میز، هم‌زمان

در ابتدای مراسم رونمایی  
و نشست نقد و بررسی  
رمان «آقای سلیمان می‌شود  
من بخوابیم؟» حجت الاسلام



محمدرضا زائری با ابراز خرسندی از این رویداد  
فرهنگی فارغ از این که کتاب چه ارزشی دارد،  
گفت: «ما در این جمع گردهم آمده‌ایم و شاهد  
اولین رمان از یک روحانی هستیم اگر چه روحانی  
باید موعظه کند و باید بالای منبر برود، اما لایق  
نوشتن رمان نیز هست. بدین معنا که اگر روحانی  
رمان نوشت، یعنی به نیاز مخاطب امروز آشنایی

فرزید خفای است که پسری ارمنی و دوست دارد  
و این بحران می‌شود گره در آماتیک رمان این دوست  
دانشن‌های عقیق و در کنارش طلب‌پسری برای  
دشمن دانستن از اسلام، قصه را پیش می‌برد تا او حتی  
دبالتیک- تلاش برای وصل و وصل میجر می‌شود  
به حدایی. آنجا که فکر می‌کنیم همه موانع یکی پس  
از دیگری کنار گذاشته شده‌اند، وصل حاصل شده،  
آغازی دیگر است برای قهرمانان «آقای سلیمان»!  
سید محمدرضا واحدی تمام تجربیاتش و از ارتباط  
با جوانان در این اثر نگار شده. دغدغه‌ها، نگرانی‌ها  
شناخته و لطیف و ظریف با پنج‌چهار و انگار هابه تار

«آقای سلیمان می‌شود من بخوابیم؟» اولین رمان  
یک روحانی است و سید محمدرضا واحدی هم  
اولین روحانی رمان‌نویس  
رمان این روحانی وقتی عجیب‌تر می‌شود که بدانیم  
رمان در بستر عاشقانه‌ای آرام شکل می‌گیرد و در  
فضای عشقی صنوع شاخ و برگ می‌یابد و در تقابلی  
دبالتیک به اوج می‌رسد و در شکوهی اساطیری  
گره‌گشایی می‌کند.

رمان، قصه نغمه‌ای است عاشقی که پرونده حوزه  
عشق صنوع را تجربه می‌کند. اختلاف دو دین مانع  
است برای به هم رسیدن نغمه دختری مسلمان و

## عشق دختر مسلمان و پسر ارمنی

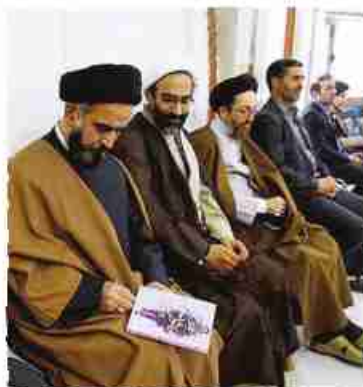
درباره کتاب



ورود روحانیت به حوزه‌های نوآیین ادب فارسی و در اصطلاح رمان، اتفاق تازه‌ای است که می‌تواند قضای جدیدی در این حوزه رقم بزند.»

#### ایرانیزه کردن ابزار غربی

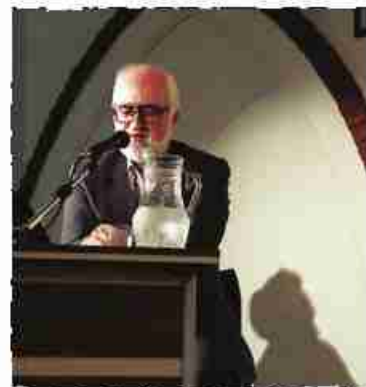
در ادامه رضا امیرخانی، دیگر نویسنده حاضر در این نشست با استقبال از نخستین زمانی که توسط یک روحانی نوشته شده است، گفت: «حضور یک روحانی در این عرصه کار را برای ما آسان‌تر می‌کند و ما می‌توانیم با گردن فراخ‌تر به ادامه نوشتن رمان در ایران ادامه دهیم.» این شاعر بابت این‌که رمان به شکل امروزی آن یک جنس غربی است، اظهار داشت: «می‌تواند قلم در دست من یا دوربینی که این نشست را ضبط می‌کند یا هر چیز دیگر، اما استفاده مناسب از آن می‌تواند کارگر دهایی مناسبی هم داشته باشد. ما می‌توانیم آن را به نوعی مانند بسیاری محصولات وارداتی دیگر ایرانیزه کنیم.»



داشت.

وی با اشاره به پیشینه ورود روحانیت به عرصه داستان‌نویسی گفت: «روحانیت همواره در حوزه شعر حضور فعال داشته است و در حوزه نوشتن و داستان‌نویسی شاید کمتر از شعر پیشینه‌ای دارد، اما پیشینه آن به زمان سعدی و مولانا می‌رسد.»

این شاعر آیینی در ادامه یکی از رازهای ماندگاری کتاب‌ها و گفته‌های بزرگان ما از دیرباز تا به امروز را ارتباط نوشته‌ها و داستان‌های آن‌ها با قرآن و احادیث دانست و افزود: «برداشت‌هایی که از داستان‌های قرآن آمده و بازبان روایت فارسی به نظم و نثر درآمده است. این‌ها به نظر من بگفتارهایی برای داستان‌نویسی در ایران است.» محقق بابت این‌که یکی از کسانی که در سده‌های اخیر به عرصه داستان وارد شده، شیخ موسی نصر است، ادامه داد: «به نوعی نخستین رمان تاریخی ایران و شیخ موسی نصر نوشته است. اکنون نیز



کافی دارد.»

زاکری در ادامه افزود: «ما باید به جایی برسیم که با یکدیگر دیالوگ داشته باشیم و نمودی از این دیالوگ‌ها، همین نوشتن رمان از سوی اقشار مختلف جامعه است.»

این نویسنده با اشاره به محتوای رمان «آقای سلیمان» می‌شود من بخوایم؟ اظهار داشت: «در این رمان همه چیز هست: همه چیز از همه احوالات امروز ما از جیت و زبان‌های مختلف ارمنی و انگلیسی گرفته تا عاشورا و مزاحمت‌های خیابانی در آن دیده می‌شود.»

#### اتفاق تازه

در ادامه نشست و نمایش، حماد محقق بابت این‌که روحانیت همواره در حوزه شعر حضور فعال داشته است، گفت: «حضور روحانیت به عرصه داستان هم دور زمانی است که اتفاق افتاده و حتی می‌توان پیشینه آن را از زمان مولانا و سعدی



روایتی دوباره بریل اثر هم ساده می‌آید است و به دام بازی‌های فزونی و زیبایی‌شناختی نکتته دیگری که از زیر جملاتی‌های آن به شمار می‌رود، توصیف و تبیین فضاهایی است که نویسنده به آنها ورود پیدا کرده و باورپذیرشان جلوه داده، مانند ست‌های آرامنه، فضاهای دانشجویی، رسوم شاعرزودپزلان، آیین حج دانشجویی و... و آخر این که «آقای سلیمان» می‌شود من بخوایم؟ رمانی توان از آن دست رمان‌های بی‌ادعا، ولی پر مخاطب دانست. که ترم پر دل خوانندگانش می‌تشنید و بی تکلف حرف‌هایش را می‌زنند.

و بود رمان گره زده

شبهات جدی و عمیق جوانان پیرامون دین، و جهان‌بینی توحیدی و پاسخ به آنها در یافت اثر آنجلان سیناتوری کار شده، که مخاطب در پایان اثر، چگونگی حل مسائلش را در نمی‌یابد. شاید بتوان گفت که فصل «عصر نغمه» کتاب را مستقل می‌توان به بسیارها توصیف کرد، برای شناخت خدایی بسیار نزدیک و البته مهربان و نه دست‌برافشانی.

واحدی غالب و ولی هم برای رفتن انتخاب کرده یک خطی کلاسیک ترم و در نهایت فلاش بکی کلی و

## روز و نیلوفر

«روز و نیلوفر» کتابی است شامل غزل‌های آیینی و غزل‌های شخصی صالح سجادی و از این حیث است که می‌توان اشعار سجادی را در این کتاب به لحاظ مضمون به دو دسته تقسیم کرد. غزل‌های آیینی که اتفاقاً کتاب هم با آنها آغاز شده است، از غنای مضمون برخوردارند و از ظرافت شعری‌ای که در سایر غزل‌های این مجموعه دیده می‌شود، کمتر بهره گرفته‌اند. مثل غزلی که برای حضرت علی (ع) سروده شده است. دلت هایت را همان اندازه که شعیر می‌زد /

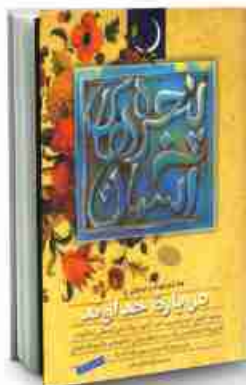
وصله وقتی می‌زدند پیراهنت را دوست دارم / آه ای در چاه عدل کوفه بوتیمار غمگین / اگر به کن این ترس از خشکدنت را دوست دارم / درد اگر بر شانه هایت بود، مرجم می‌نهادم / آه از آن درد دیگر، تالیدنت را دوست دارم / تونه قرآن، نه، سر فرزند را بر نیزه دیدی / حکم اگر ایست، من جنگدنت را دوست دارم.

در برابر شعرهای آیینی، غزل‌های شخصی سجادی قرار دارند که اگر چه از لحاظ مضمون کم قوه تر از غزل‌های آیینی هستند و زبان پخته‌تری دارند. مثل غزل شماره ۲۸ این مجموعه که سجادی متبیت خود را موضوع سرودن قرار داده و می‌گوید: به بندی کشم آزادی کویری را / و دور باغ خودم می‌شوم حصار خودم / سکوت، روح مرا استحاله کرده ولی / بلند می‌شوم این بار باهوار خودم / آهای «هن» نه بیخشد یا خودم بر دم / خودم که خسته شدم زیر کوله بار خودم / آهای یا تو ام از قبر خود بیابرون / امم که آمده ام بر سر مرز خودم... این کتاب از مجموعه انتشارات سوره مهر است.



## پنجره‌های آسمان

شعر کودک و نوجوان در دو دهه اخیر گام‌های بلندی در تجربه‌ی قالب‌ها، وزن‌ها و موضوع‌های تازه برداشته است. در این میان پرداختن به موضوع‌های دینی و شخصیت‌های بزرگ دینی از موضوع‌های تازه است. هر چند کار شائسان تربیتی نسل پیشین باور نداشتند بچه‌ها به پذیرفتن چنین موضوع‌های دل‌پسارند و لب‌به‌ترنم چنین شعرهایی بگشایند. این مجموعه شامل هفتاد و دو قطعه شعر از سی و پنج شاعر کودک و نوجوان است که بایک‌نیک‌طلب آنها را جمع‌آوری کرده است این مجموعه شامل اشعاری است از: محمود کیانوش، مرحوم قیصر امین‌پور، ناصر کشاورز، بیژن ملک، مصطفی رحماندوست، جعفر ابراهیمی (شاهد)، افسانه شعبان‌زاده و... که جماعی برای خداوند سروده شده است. پنجره‌های آسمان را موسسه انتشارات افق چاپ و روانه بازار کرده است.



## شگفتی‌های آفرینش

روایت امام جعفر صادق (ع) درباره شگفتی‌های آفرینش که آن را به شاگرد خود «مفضل» املا کرده، روایت معروفی است در میان شیعه که بعضاً از آن به عنوان توحید مفضل هم نام برده می‌شود. پرداختن به دیدگاه‌های امام جعفر صادق (ع) در باب این روایت یعنی عجایب آفرینش موضوع کتابی شده که آن را اسید مسعود دراد نوشته و موسسه انتشارات مدرسه به چاپ رسانده است. این مجموعه مصروف به جلدی، به قدرت پروردگار در آفرینش انسان، حیوان و طبیعت اشاره دارد و به زبانی ساده برای کودک و نوجوانان نگاشته شده است.

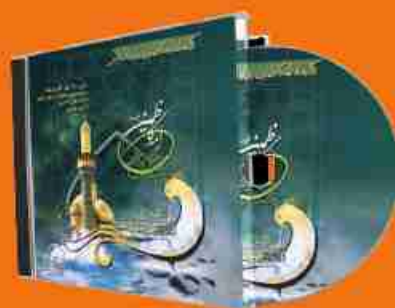
مطالب جلد نخست در سه بخش تنظیم شده است: کتاب در بخش اول به ترتیب به چگونگی رشد و پرورش انسان، دانایی و حکمت در آفرینش انسان، عجایب آفرینش انسان و نعمت‌های معنوی در زندگی انسان اختصاص یافته است. در بخش دوم به مطالبی همچون دانایی در آفرینش حیوانات، احساس عقل در حیوانات، برتری‌های انسان‌ها و حیوانات و عجایب آفرینش حیوانات اشاره شده است. در بخش سوم نیز موضوع بحث پوشش زمین، نور و گرمای طبیعت و دانایی پروردگار در آفرینش طبیعت است.



## اثمه کاظمین (ع)

شامل متن ۲۶ جلد کتاب و مقاله پیرامونی ائمه کاظمین (ع) با موضوعات سخن، سیره، فضائل، تاریخ و... است.

امکان مشاهده تمامی فهرست کتاب‌ها به صورت یکجا (فهرستگان)، جستجوی پیشرفته در متن، یاورانی، عناوین و فهرست کتاب‌ها، امکان جستجوی رشته‌ای یا پسوند تعیین دامنه جستجو به صورت گرهی و کتبی، امکان انتقال متن به دفترچه یادداشت، امکان چاپ صفحات صوت و متن و بارنامه‌ها، دعاها و مناجات پیرامون ائمه کاظمین (ع)، نغمه‌های دلنشین، مدحیات و همخوانی پیرامون آن حضرت و قابل اجرا در دستگاه‌های mp3، تصاویر و ویدیو پس زمینه‌های ویندوز و... ها و قابلیت‌های این نرم افزار است.



## میهمان آسمانی

پرداختن به شرایط سیاسی و حساس و بی سابقه عصر مأمون و تحلیل درباره انگیزه اصلی مأمور در تفویض ولایتعهدی به امام رضا (ع) موضوع کتاب «میهمان آسمانی» است که علی محمد بشارتی آن را تألیف کرده است.

کتاب شامل هشت فصل است که در فصل اول، زندگی امام رضا (ع) را از دوران کودکی امام تا عهد هارون، و موقعیت امام در

مدینه و تلاش‌های فراوان

آن حضرت را در آن شهر

بررسی می‌کند. فصل دوم

به دنیای پر آشوب اسلام در

زمان امام رضا (ع) می‌پردازد

و ویژگی‌های اسلام را در آن

زمان بررسی می‌کند.

فصل سوم به اسلام در ایران،

همکاری ایرانیان با سپاه

اسلام، و خدمات اسلامی

ایرانیان در مغرب و شمال

افریقا و... می‌پردازد.

فصل چهارم چگونگی حرکت

و عوامل حرکت امام به ایران را

توضیح می‌دهد.

فصل پنجم توطئه و ایجاد مشکلات در

ولایتعهدی امام رضا (ع) را شرح می‌دهد.

فصل بعدی به شهادت امام و چگونگی شهادت

آن حضرت اختصاص دارد. فصل هفتم به

رهنمودهای امام می‌پردازد و فصل هشتم شامل

اشعار و مناجات است.

این کتاب از مجموعه انتشارات سورره مهر

است.



## باغ‌دیر و الغدیر

واقعۀ غدیر از جهات گوناگونی در خور توجه است. تعداد حاضران در آن واقعۀ، صراحت لهجه پیامبر (ص)، موقعیت مکانی و زمانی خطبه غدیر، تأکیدات نهفته در جملات حضرت، واکنش اصحاب به جانشینی حضرت علی ابن ابیطالب (ع)، و بیعت فراگیر با امیر المومنین (ع) برخی از ویژگی‌های واقعۀ غدیر است.

غلامرضا خیدری ابهری در «باغ‌دیر و الغدیر» ضمن معرفی علامه امینی نویسنده کتاب الغدیر، نگاهی به واقعۀ غدیر و بررسی سند حدیث غدیر دارد که در قالب مصاحبه‌ای خیالی بین علامه امینی و حجت الاسلام غلامرضا خیدری ابهری آمده است. این کتاب را نشر بهار چاپ کرده است.

## به لهجه انگور

«به لهجه انگور» مجموعه اشعار حسن یعقوبی است که خبایی هم متنوع است و در قالب‌های مختلف شعری از غزل‌های نغزل و غزل‌های آیینی تا غزل‌های باینداری، رباعی، دوبیتی و اشعار آزاد در بخش اول این کتاب که به غزل‌های نغزل اختصاص داده شده است. شاعر با معشوق زمینی خود که گاهی هم چندان زمینی نیست، از عشق حرف می‌زند. با این حال همه شعرهای این بخش از کتاب عاشقانه نیستند. بخش دوم این کتاب که غزل‌های آیینی شاعر در آن قرار دارد، ۱۱ سروده در ستایش بزرگان دین گنجانده شده است. مضمون غالب این سروده‌ها تهنیتی‌شیر و روحی است که در نبوده «چراغ راه» بر او تحمیل می‌شود.

«شهادت» و ستایش آن مهم‌ترین موضوعی است که در غزل‌های باینداری «یعقوبی» به آن پرداخته شده است. برای مثال در یکی از شعرهای این بخش، شاعر با گریز از دین به نام شهادی صدر اسلام، قدر دانی از شهادی دفاع مقدس را سروده است. جقیه اب رقص کنان در گذر یادشور امی دهد بروی خوش مالک و مقداده‌هنوز و... رباعی‌ها و دوبیتی‌های شاعر نیز بیشتر موضوعات عاشقانه دارند. هشت شعر از او سروده شده در بخش آخر کتاب، کوتاه هستند و هر یک موضوعی را در مصرع‌های کوتاه و بلند خود به تصویر می‌کشند. این کتاب را نیز انتشارات سورره مهر به چاپ رسانده است.



## سفینه النجاة

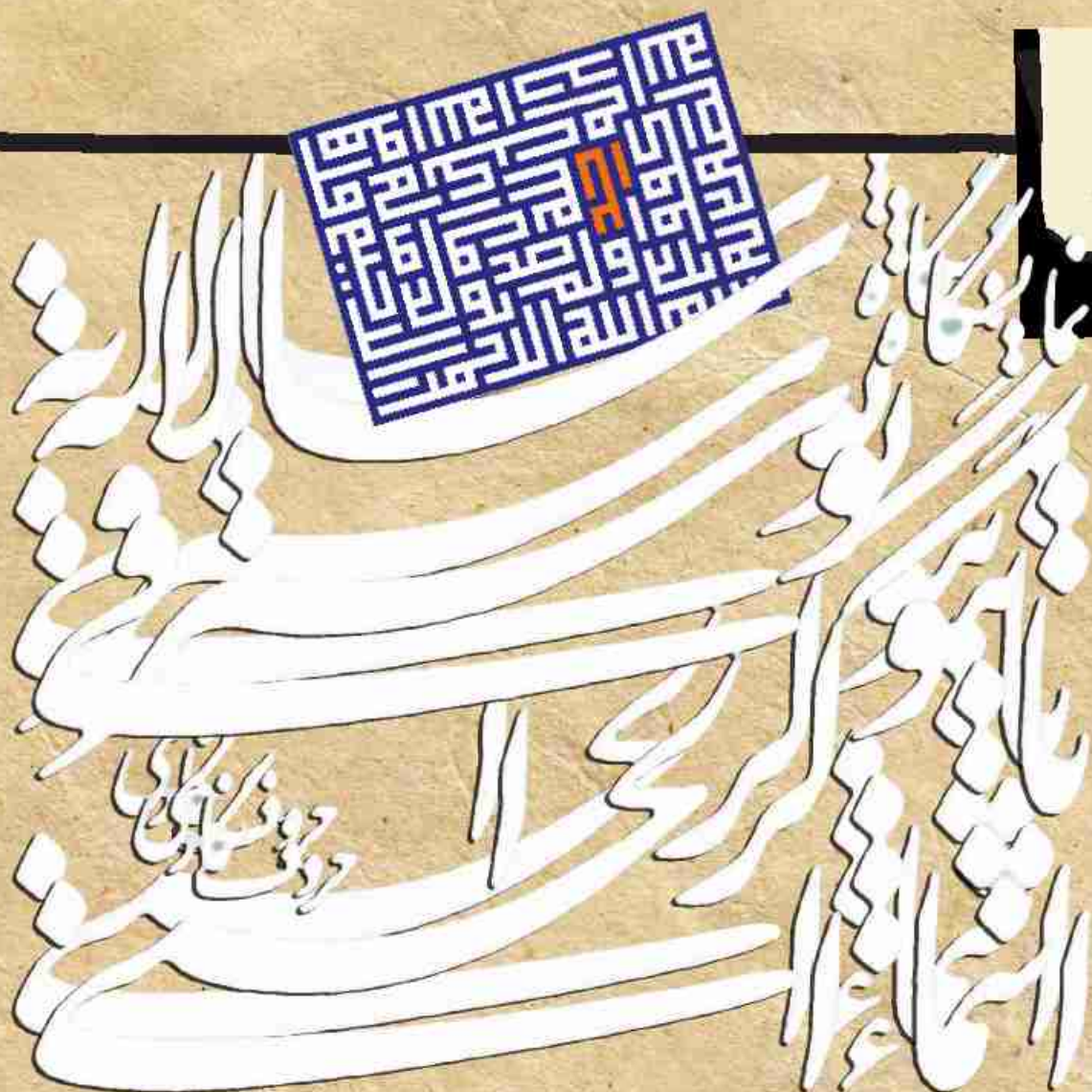
این دوزم افزار شامل متن ۳۰۰ جلد کتاب و ۴۵ مقاله نیز از امام حسین (ع) با موضوعات سخنان، تاریخ زندگی، سیره و فضائل، مقاتل، شعر، عاشق و... است. ارائه فهرست تمامی کتابخانه صورت یکجا (۱۴۱۰ موضوع)، جستجوی پیشرفته در متن، پاورقی و عناوین، تصاویر و ویدئوهای جذاب و ریمبا مجموعه‌های دانش‌ساز قابل اجرا در دستگاه‌های mp3 متن و زیارت نامه‌ها با گویش و زبان امکان انتقال متن به دفترچه یادداشت، امکان چاپ صفحات و امکان تغییر محیط‌های برنامه برای سلیقه‌های مختلف از امکاناتی است که در این نرم افزار برای مخاطبان طراح شده است.

این دوزم افزار هر دو از محصولات مرکز رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان است.





نگارخانه



نمایشگاهی که به نام خدا می‌بین است

## طواف حروف

رسول گری

ماه مبارک رمضان که می‌رسد تهران شاهد برپایی رویدادی فرهنگی می‌شود که سابقه‌ای چند ساله را با خود یدک می‌کشد. نمایشگاه پوستر اسما الحسنی که هشت دوره‌اش برگزار شده و حالا در آستانه برپایی نهمین دوره‌اش هستیم. آن هم با اعلام فراخوانش از سوی علی وزیران دبیر چند سال گذشته نمایشگاه.

ارسال یک نسخه پرینت (هر قطع A4) برای هر یک از فایل‌های پوستر + پرینت قرم مشخصات هنرمند از ازمایی است.  
نام طراح و عنوان پوستر باید پشت پرینت آثار قید شود. قید عنوان اثر آنکه همان نامی است که پوستر با آن ساخته شده ضروری است مثال اینکه اگر پوستری با نام «فتاح» ساخته شده، عنوان آن پوستر «فتاح» خواهد بود.

که قصد شرکت در آن را دارند، ضروری است برای شرکت در نمایشگاه ضروری است پوسترها را مشخصات زیر به دبیر خانه نمایشگاه ارسال شود.  
پوسترها باید در قطع ۷۰×۵۰ سانتی متر و بصورت عمودی و با کیفیت ۳۰۰ دپی، بی‌ای طراحی و ارائه شوند.  
فایل آنها باید بصورت RGB و با فرمت JPG ارائه شوند.

بسیات اینترنتی بوده پوستر «نهمین نمایشگاه سالانه حروف نگاری پوستر اسما الحسنی» محل برگزاری آن هم طبق آنچه که اعلام شده.  
موزه هنرهای دینی اسما علی (ع) و خانه هنرمندان ایران است. اسامی برای جگه‌نگی ارسال آثار باید و نبایدها و مقررات در نظر گرفته شده که رعایتش برای کسانی



دیگری نیز صورت گرفت. لیکن هیچ گاه این موضوع به صورت حرفه‌ای مستمر و مداوم دنبال نشد. وی با نشان اینکه تأثیر گرافیک پایه‌گذاری حرفه نگاری جایگاهی مستقل را در حوزه گرافیک جهانی دارد، افزود: در سنت مثل تصویرسازی که هر چه بر مجموعه‌ای از حوزه وسیع گرافیک است، اما در دنیا برای آن به طور جداگانه نمایشگاه و بی سال برگزار می‌کند. تأثیر گرافیک ایرانی نیز قابلیت چنین جایگاه مستقلی را دارد و مناسب‌ترین تأکید به غیر از چند حرکت انفرادی و یا یکی دو نمایشگاه جایشه‌ای هیچ محله‌ای این صورت و به شکل مستقل و جدی به آن به‌اندازه‌ایم.

وزیربان همچنین گفت از آنجا که در کلون هنرهای بصری جهان اسلام حرفه و کلمات ساختار استیک و زیبایی‌شناسی آثار تأثیر گرافیک را تشکیل می‌دهد، بنابراین این دارای شان و جایگاهی خاص هستند پس کاملاً طبیعی است که با انتخاب چنین موضوعی در این حوزه تأکید بر هنر سنتی و دینی و اسلامی مشاهده شود. این هنرمند کشورمان درباره نحوه داوری آثار نیز گفت: داوری در مانند هر نمایشگاه دیگری قطعا بر اساس سلاک و معیارهای علمی و ساخته شده و بر اساس استانداردهای موجود و توافق بین اعضای هیئت داوران خواهد بود.

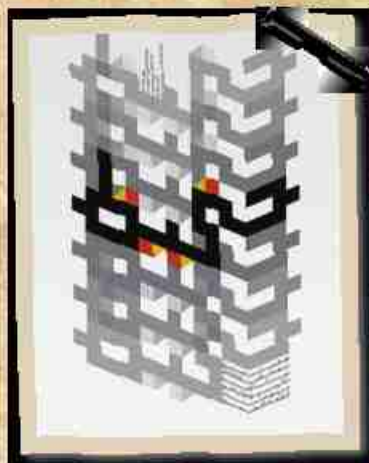
وزیربان درباره اوضاع گرافیک کشور و به ویژه تأثیر گرافیک، افزود: وضع هنر گرافیک ماحول است باید است بیشتر شایه‌جایی کردن از پاسخ در بیست و مناسب و بررسی و وجه علمی و روش‌های گرافیک وی در پاسخ به سوالاتی مبنی بر اینکه تأثیر گرافیک حرفه‌ای در یونسکو در طرح روی جلد کتاب همه به کار می‌رود، گفت حوزه‌ای که کارگری تأثیر گرافیک در دنیای گرافیک بسیار وسیع و رفته است از طرح تی شرت و پلیر به دیگرید تا روی جلد کتاب و بسیاری مولود دیگر که اگر دوست‌یکار گرفته شود در جهت فرهنگ سازی بصری می‌تواند بسیار مثبت و موثر عمل کند.



**تا کی مهلت دارید؟**  
روز شنبه ۱۸ خردادماه ۱۳۹۲ آخرین مهلت دریافت آثار است و روز پنج شنبه ۲۳ خرداد ماه نیز زمان انتخاب و داوری آثار است. افتتاح نمایشگاه و مراسم اهداء جوایز نیز روز چهارشنبه ۲۹ خرداد ماه در حلقه هنرستان ایران برگزار می‌شود. دبیر خانه این نمایشگاه در تهران خیابان ولیعصر (عج)، روبروی بزرگراه تپائش، بلوار اسعدیوار، شماره ۲۵ آکدپستی ۱۹۶۷۹۱۷۹۵۱ مسوره هنرهای دینی امام علی (ع) واقع شده است.

#### تأثیر گرافیک ایرانی

علی وزیربان دبیر هیئت نمایشگاه اسما الحسنی با اشاره به وضعیت تأثیر گرافیک در ایران گفت: اگر مراد خطی همین آثاری است که در آن حروف و کلمات به عنوان عناصر اصلی بصری، ساختار زیبایی‌شناسی پوستر را تشکیل می‌دهند باید گفت که این مظهر در طراحی گرافیک ایران به دهه چهل و پنجاه بازمی‌گردد که اولین حرکت‌های آن را می‌توان در آثار استاد برزینی ببینیم. پس از ایشان تجربه‌های متنوع



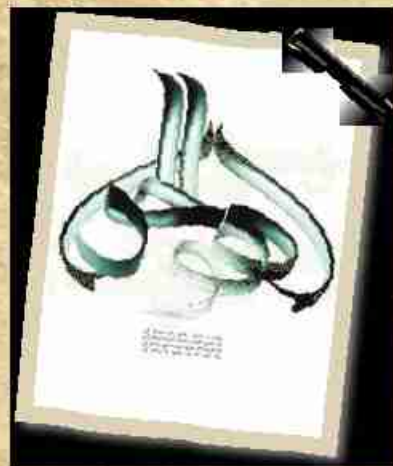
هر شرکت کننده می‌تواند حداکثر سه اثر را سال کند. در طراحی پوسترها به هیچ وجه از لوگوی نمایشگاه استفاده نشود، علاوه بر درج عنوان، تاریخ نمایشگاه و انتخاب شود. در صورت نیاز، طرح می‌تواند روایات و احادیث مرتبط با موضوع اسما الحسنی را (با نقل منبع) در پوسترهای خود درج کند. برای دسترسی به این نوع مطالب طراحی می‌تواند به سوی اسما الحسنی در سایت نمایشگاه مراجعه کند.

#### به هریه خودتان

علامت‌هایی که می‌خواهند برای شرکت در این نمایشگاه آثار به سرسند ثبت بدانند که هزینه‌های پست و مستعبدی و ارسال آثار به دبیر خانه نمایشگاه بر عهده شرکت کننده است و سایت تودی پوسترز پرداخت هیچ مبلغی را بر عهده نمی‌گیرد. سایت اینترنتی تودی پوسترز مختار است کلیه آثاری را که به نمایشگاه اراه می‌یابد، بر روی فضای مجازی الکترونیکی نظیر وب سایت‌ها منتشر و یا آنها را در قالب پوستر و یا کتاب چاپ و منتشر کند و یا در نمایشگاه‌های گوناگون با قید نام هنرمند ارائه نماید. از سال آثار به معنای قبول و تأیید این شرط است. همچنین در کدین فرم مشخصات طرح و ارائه آن به همراه فایل آثار برای شرکت در نمایشگاه الزامی است.

#### جوایز اول تا سوم

برای برگزیدگان نمایشگاه اسما الحسنی هم مثل هر نمایشگاه دیگری جوایزی در نظر گرفته شده است. نفر اول مبلغ سی میلیون ریال و دیپلم افتخار، نفر دوم مبلغ ده میلیون ریال و دیپلم افتخار و نفر سوم مبلغ ده میلیون ریال و دیپلم افتخار دریافت خواهند کرد و همچنین اهدای لوح تقدیر و مبلغ بیست و پنج میلیون ریال به پنج طراح برگزیده نمایشگاه (هر هنرمند پنج میلیون ریال) که از سوی هیئت داوران به منظور تشویق انتخاب می‌شوند.





همراه با گروهی از فعالان قرآنی غیر ایرانی مقیم خراسان

## به رنگ دل

زهره کهندل

زندگی آینده ام قرار دهم او معتقد است قرآن، مشکلات انسان را در زندگی برطرف می کند. خداوند در این کتاب آسمانی می فرماید: باید که من قلب هایتان آرام می گیرم. من هم وقتی قرآن می خوانم آرام می گیرم. پروژه در زمان مشکلات سید محی الدین بعد از آمدنش به ایران برای تحصیل دروس اسلامی، یکسانی می شود که حفظ قرآن را آغاز کرده و اکنون حافظ ۸ جزء قرآن است او می گوید: همین موضوع موجب احترام مردم به من شده و آنها مرا به خاطر قرآن احترام می کنند. قرآن خوب است چون مسیر راستین هدایت را به انسان نشان می دهد. به گفته او، مسلمانان زیادی در تاجیکستان هستند که بدون وضو قرآن نمی خوانند و تا این حد به کتاب آسمانی مسلمانان احترام می گذارند. این جوان تاجیک معتقد است: قرآن را باید خواند و فهمید چون خیر و سعادت دنیا و آخرت در آن است.

### نقشه خوشبختی و سعادت

موسی محمدیلو، طلبه ۲۷ ساله از کشور نیجریه هم درباره همین احترامی که مردم به قرآن می گذارند می گوید: مردم کشورم به من خیلی محبت دارند و زمانی که می شنوند حافظ قرآنم و درم

رنگ پوست بعضی شان آنقدر تیره است که با رنگ قهوه ای سوخته لباسش هم چندان تضادی ندارد و بعضی هم آنقدر سفیدی شان به بخی و کبودی می زند که گویی مویرگی زیر پوست ندارند، اما این ها مهم نیست، نه رنگ پوست و نه فیافه و فواره، تمام این آدم ها با یک زبان مشترک دور هم جمع شده اند: زبان قرآن. توی اتاق دارالقرآن جامعه المصطفی نشسته ایم. حرف هایمان گل انداخته است. هر کدام از این جمع چند نفره با ملیت های مختلف با همان فارسی دست و پا شکسته از قرآن می گویند. از اینکه چرا و چگونه دلشان را در این مسیر هدایت کردند.

خبری بود، سید محی الدین اصل الدین، طلبه جوان ۲۰ ساله اهل کشور تاجیکستان است، او می گوید: من مسلمانم و این را وظیفه خود می دانم از آنچه قرآن می گوید اطلاع داشته و آن را بر نامه

یکی نشان بالهجه این بیت حافظ را می خواند: اوقات خوش آن بود که یاد دست یسر شد باقی همه بی حاصلی و بی





سیکو بلین، طلحه ۲۳ ساله اهل کشور بوركينا فاسو هم مانند هم تبار آفریقایی خود معتقد است که هر مسلمانی بنابه توانایی و شرایطی که دارد لازم است قرآن را حفظ کند و این گنجینه ارزشمند را در دل خود نگاه دارد

قرآن می‌دهم، محبتشان افزون‌تر می‌شود در واقع این عشق آنها به قرآن است که موجب شده نسبت به من محبت داشته باشند و مرا تکریم کنند به گفته او، مردم نیجر به این خاطر علاقه مند به قرآن و اسلام هستند که آموزه‌های آن را باعث سعادت و خوشبختی می‌دانند، بلو اضافه می‌کند: در کشور من، مدرسه‌های مخصوص حفظ قرآن دایر است و بچه‌ها از همان کودکی برای حفظ قرآن به این مدارس می‌روند من هم از بچگی علاقه مند به قرآن بودم و مدتی در مدرسه قرآن می‌رفتم، سفرم به ایران هم برای یادگیری دینی و تبلیغ بود اگر چه در نیجر به درس طلبگی خوانده بودم، بلو که حفظ قرآن را از ۲۰ سالگی آغاز کرده و سه سال است که حافظ کل قرآن است، توضیح می‌دهد: حفظ قرآن باید با مرور مستمر همراه باشد تا آنچه در ذهن است، یادآوری شده و ملکه شود. او معمولاً در برنامه روزانه خود، چند جزء از قرآن را مرور می‌کند این طلبه جوان اهل نیجر به معتقد است که شیوه حفظ قرآن در کشورش با ایران فرق می‌کند، ایرانی‌ها علاوه بر اینکه آیات و سوره‌های قرآن را حفظ می‌کنند، مشخصات مربوط به آن سوره و حتی ویژگی‌های صفحات قرآن عثمان طه را نیز به خاطر می‌سپارند.

#### کتابی که درس زندگی می‌آموزد

سیکو بلین، طلحه ۲۳ ساله اهل کشور بوركينا فاسو هم مانند هم تبار آفریقایی خود معتقد است که هر مسلمانی بنابه توانایی و شرایطی که دارد لازم است قرآن را حفظ کند و این گنجینه ارزشمند را در دل خود نگاه دارد و او تأکید می‌کند: البته حفظ قرآن برای کسانی که درس دین می‌خوانند ضرورت بیشتری دارد. اگر عالم به دین شود اما علم به قرآن نداشته باشد، آن علم ناقص است. بلین می‌گوید: قرآن مانند کتاب‌های دیگر نیست و اصلاً همانندی ندارد. این کتاب به انسان درس زندگی و سعادت می‌آموزد. آثاری که روی دل دارد بسیار است و قلب را مهربان و نرم می‌کند حتی وقتی نوای قرآن را می‌شنوید، دل آرام می‌گیرد.

او معتقد است: حفظ قرآن دایرکت است به ویژه اینکه وقتی می‌بینید که دوستانتان هم قرآن را حفظ می‌کنند، این شوق در آدم بیشتر می‌شود. این طلبه جوان آفریقایی، وقتی به ایران آمد، شروع کرده به حفظ کردن قرآن، البته قبل از آن برخی از سوره‌های کوچک جزء سسی را حفظ بود اما بعد از آمدن به مشهد و آشنایی با فعالیت‌های قرآنی این شهر مذهبی، حفظ قرآن را به شکل اصولی آغاز کرد و الان دو جزء از قرآن کریم را حفظ دارد.

#### قرآن برنامه زندگی یک مسلمان

محمد الیاس زاهدی، روحانی ۲۶ ساله پاکستانی هم که در جامعه المصطفی آموزش فصیح خوانی و تجرید می‌بیند، می‌گوید: خدا را شکر می‌کنم که یک مسلمانم و آموزه‌های قرآن را و اهمای زندگی ام قرار داده‌ام. چرا که این کتاب هم معجزه جاودانی برای بشریت است و من به عنوان یک مسلمان بر خود لازم می‌دانم که این کتاب را بخوانم و درک کنم.

او معتقد است: مردم نسبت به کسانی که با قرآن مانوس ترند، انتظار و توقع بیشتری دارند. البته مهم است که یک روحانی، از قرآن فهم بیشتری داشته باشد او برای این در دوره‌های تجرید و فصیح خوانی شرکت کرده که یک اشتباه کوچک در روخوانی قرآن را برای یک روحانی جایز نمی‌دانند و می‌گویند: جلوه خوبی در بین مردم ندارد که یک روحانی به عنوان مبلغ دین اسلام، روی کتاب آسمانی مسلمانان تسلط نداشته باشد.

زاهدی به وضعیت قرآنی پاکستان هم اشاره کرده و خاطر نشان می‌کند: در کشور من، میل به قرآن بالاست و حافظان و قاریان زیادی آنجا هستند. بچه‌ها از همان کودکی به مکتب‌خانه‌های قرآنی می‌روند. او معتقد است که قرآن برنامه زندگی یک مسلمان است و می‌باید در تمام زندگی‌اش، از رهنمودهای الهی بهره ببرد.

#### ضرورت یادگیری مهارت‌های بیان مفاهیم

تقی پور، مسئول دارالقرآن جامعه المصطفی مشهد درباره فعالیت‌های قرآنی این مرکز می‌گوید: طلبه‌ها و دانشجویان خارجی که وارد جامعه المصطفی می‌شوند در چهار مقطع کاردانی تا دکتری تحصیل می‌کنند. مقطع کاردانی آنان شامل دروس زبان فارسی و معارف است که معمولاً ۸ ماه تا یکسال طول می‌کشد و بعد از آن وارد دوره کارشناسی می‌شوند. به گفته او ۲۵۰ دانشجوی طلبه خارجی با ۵۰ ملیت مختلف در این مرکز مشغول به تحصیلند و بیشترین دانشجویان هم از کشورهای پاکستان، تاجیکستان و هندوستان هستند.

تقی پور به فعالیت‌های قرآنی این مرکز برای خارجی‌های مقیم ایران اشاره کرده و توضیح می‌دهد: برنامه‌های دارالقرآن شامل برگزاری کلاس‌های تجرید، صوت و لحن، حفظ، و خوانی قرآن و تواتر می‌شود که دوره تربیت معلم و روحانی و روانخوانی قرآن را نیز در فهرست داریم. حفظ ترتیلی و حفظ موضوعی قرآن هم از دیگر کلاس‌های این مرکز است. دوره تبلیغ قرآن محور با

حضور حاج آقای قرائتی به مدت ۱۸ تا ۲۵ روز در ماه مبارک رمضان برگزار می‌شود و معمولاً همه طلبه‌ها در آن شرکت می‌کنند تا مهارت‌های بیان مفاهیم قرآنی را آموزش ببینند.

به گفته او، کارگاه تفسیر موضوعی آیات ولایت و امامت در قرآن نیز با حضور تعداد زیادی از طلبه‌ها برگزار می‌شود و محفل‌های قرآنی ماهانه با حضور استادان بین‌المللی هم طرفداران زیادی دارد. اهمیت آموزش حدیث و ادعیه برای درک بهتر مفاهیم قرآنی است. حفظ نهج البلاغه و ضحیفه سجاده به هم از دیگر برنامه‌هایی است که استقبال زیادی از آن شده که این کارگاه‌ها با حضور استادان به نام و شناخته شده برگزار می‌شود.

تقی پور با بیان اینکه طلبه‌های خارجی پس از ورود به جامعه المصطفی، ارزیابی قرآنی و تعیین سطح می‌شوند، می‌گوید: در حال حاضر حدود ۵۰ حافظ کل در جامعه المصطفی داریم.

#### همانگی حزب بین نهادهای

برگزاری مسابقات و محافل قرآنی موجب ایجاد انگیزه بیشتر در بین دانشجویان و طلبه‌ها شده است.

تقی پور می‌گوید: مسابقات قرآنی در این مرکز به صورت گروهی برگزار می‌شود که هر گروه متشکل از ۸ نفر در رشته‌های قرآن، ترتیل، حفظ کل، حفظ پنج جزء، محتاجات خوانی و آذان، حفظ، حدیث ادعیه و تبلیغ قرآن محور می‌شود. او با اشاره به برگزاری المپیادهای بین‌المللی قرآن در جامعه المصطفی معتقد است که این رقابت‌ها در بین اهالی قرآن، برای بهتر شدن در رشته خاص خودشان ایجاد انگیزه می‌کند و چون تنوع رشته‌ای هم در این مسابقات بسیار بالاست، این انگیزه مضاعف می‌شود.

بخش شفاهی، مقاله، وبلاگ، پایان نامه و غیره از جمله بخش‌های متنوع این مسابقات است. تقی پور می‌گوید: مسابقات بین‌المللی قرآن که از سوی سازمان اوقاف و امور خیریه برگزار می‌شود با توجه به سطح و کیفیت بالایی که دارد، اما محدود به چند رشته خاص است و همچون این مسابقات، تنوع رشته‌های کتبی و شفاهی را ندارد.

او با اشاره به هماهنگی‌های خوبی که با سازمان اوقاف و امور خیریه خراسان رضوی دارند، یادآور می‌شود: هر بار که قاریان مصری یا استادان قرآنی برجسته بین‌المللی از سوی این نهاد به ایران دعوت می‌شوند، میهمان جامعه المصطفی هم هستند.

نکات نفی از حجت الاسلام و المسلمین قرائتی درباره وقف

# مضار به بی ضرر با خدا

رئیس هیأت بود، قرشهای مسجد را برداشته بود و در حسینه انداخته بود. روی آن هم طهر عاشورا گذاشته بود و مردم با کفش می آمدند و قرشها حسابی چرب و خاکی و کثیف می شد. به او گفتند ای رئیس هیأت آخر این قرش های برای مسجد است، چیزی که وقف مسجد است، نمی شود در حسینه آورد. گفت: آقای شیخ بروا ابوالفضل دست هایش را برای خدا داده است، خدا زینلو هایش را برای ابوالفضل نمی دهد؟ آقایان! ابوالفضل دست هایش را برای خدا داده که تو خلاف شرع نکنی.

## از روی غبط

شخصی نزد من آمده بود تا همه اموالش را وقف کند. گفتم: انگیزه ات چیست؟ گفت: این هوسر کذابی، این بچه کذابی، اصلاً از زندگی سیر شده ام. من دیدم خیلی عصبانی است، گفتم: تو غبط کردی و از بعضی اینکه چیزی به خانواده ات برسد می خواهی اموالت را وقف کنی این وقف قبول نیست برو کمی فکر کن.

## امداد رسانی

امداد رسانی کار نیا است. پیغمبرها بودند که امداد رسانی می کردند. امیرالمؤمنین عمری کشاورزی کرد، همه ابوالحسن را وقف کرد. بهترین امداد رسانی وقف است. گاهی امداد رسانی لحظه ای است. گاهی دائمی است. گاهی امداد قوی و حرفه ای است. می گویند هر کسی را دوست نداری ماهی به او بده. به او ماهی بده بخورد. هر کسی را دوست نداری این رقمی کمکش کن برای امداد رسانی ماهی به او بده. هر کسی را دوست داری، نوز به او بده که خودش ماهی بگیرد. هر کسی را خیلی خیلی دوست داری، نوز باقی بساز او بده. همین که ما بتوانیم به یک جوان بیکار کار بدهیم، یک دختر را خطاط کنیم، یک پسر را میکاپ کنیم، امداد رسانی دائمی، نه امداد رسانی که

حالا خرما بدهیم، چادر بدهیم. این یک امداد رسانی واجب است و لحظه ای امداد رسانی دائمی.

## حق وقف

مگر می شود هر کسی بگوید: من شیعه هستم؟

در زمین وقفی تشنه و حق و فقر نمی دهد. حضرت عباسی اگر این دکان برای خودش بود، می خواستی اجازه بدهی چقدر اجاره می دادی؟

وجدان هم خوب چیزی است.

## ما را برگردان

وقف گاهی برای تعدیل ثروت است. یکی از راههای تعدیل ثروت همین وقف کردن است. اینها ارزش وقف است.

حالا اگر کسی وقف نکند چه می شود؟ اگر کسی وقف نکند مصداق این آیه است:

«ما أغنى غنى مالیه» آیه قرآن است افرادی روز قیامت می گویند: خاک بر سر ما پول داشتیم، پولم به دردم نخورد.

«ما أغنى غنى مالیه» این فریاد افرادی است که دارند و انفاق نمی کنند.

«ما أغنى غنى مالیه» آیه قرآن است. کلش برای قیامت یک چیزی ذخیره کرده بودم. این ناله افرادی است که انفاق نمی کنند.

«زب از حقون» خدایا مرایه دنیا بر گردان. عمل صالحی انجام دهم.

این شعار کسانی است که وقف نمی کنند.

## باساز می سازی؟

به اسم اینکه می خواهی کار مذهبی کنی، شما حق ندارید پول اوقاف را بدهید. آقایان زمین وقفی است. تبدیل کنیم به پاساژ، به مغازه، سودش بیشتر است. حق ندارید مالک گفته می خواهیم این زمین وقف باشد.

خوب این زمین می میلیون در آمده است، به چهار تا مغازه تبدیل کنی شصت میلیون می شود. مالکش چه؟ مالکش آدم بوده، انسان بوده، ثبت کرده، می خواسته روی این زمین عزاداری شود. شما این زمین را می فروشی پاساژ می کنی. خوب نیت مالک از بین می رود. مردم باید اعتماد کنند. من بدانه یک چیزی وقف می کنم به نیت من عمل می شود.

نگوییم: امروز وقف می کنیم فردا معلوم نیست چه کسی برد و خورد و جابه جاشد. درست است ممکن است سود بیشتری باشد، اما این سود بیشتر اعتماد مردم را سلب می کند.

می گوید: آقای من می خواهم اینجا تفسیر خواننده شود. شما می گویی: نه امشب تفسیر تراشیم بگذاریم بچه های بیشتر جذب می شوند. آقایان زمین وقفی است.

بنا بر این اجرا و وقف تفسیر کردم. حالا شما اگر بگویید پول تفسیر را می دهیم برای تراشیم یا برای سرود، برای بچه ها خوشتره تر است، جمع می شوند، این دلیل نیست.

دولت هم حق ندارد در زمین وقفی چاه بزند.

## لقمه حرام

حالا خدای داند چقدر بازارهای و خیابانی ها، در این مغازه های نشسته که کرایه اش خیلی سنگین است، نصف، یک صدم، یک پنجم کرایه می دهند به هوای اینکه عا مثلاً کتاب مقاتب می فروشیم، مقاتب فروختن هم حرام است.

صرف اینکه کتاب مقاتب می فروشیم نمی توانی حق اوقاف را ندهی. به هیچ دلیلی حق اوقاف را کسی نمی تواند عوض کند، ما هیئت امنا هستیم، باشا کار فرهنگی می کنیم، باشا می خواهیم نمی دانم جمعیت اضافه کنیم، باشا اینها هیچ کدام دلیل نیست که ما حق اوقاف را ندهیم. آنوقت اگر لقمه تان حرام شد، حدیث داریم مال حرام هو تسلسل اثر می کند. نگذارید بچه های تان بد عاقبت شوند.

لقمه حرام می دهید فکر نکنید زونگ هستید نه این لقمه حرام از حقوق بیجهت در می آید

### حرام حرام

خیلی وقت است به آدم میگویند: در داچه چیزی نودیدم؟ چند تا توخیه می کنید برای اینکه مال مردم را بخورند. می گویند: سی سال است مادر این دکان هستیم. حالا سی سال است در این دکان هستیم. باید سال به سال اجازه اش تعدید شود. سی سال پیش شما ماهی قلان منافع کسی می دادید. اینکه من چون سی سال است، چهل سال است، پنجاه سال است، پدر در پدر من اینجا بوده است، پس کرایه کم بدهم نه این معذرت چقدر کرایه اش است؟ حالا چون برای حضرت معصومه است باید بخوری؟ برای امام رضا. برای حضرت عبدالعظیم، شاه چراغ، قلان امام زاده است باید بخوری؟ آقا پدر در پدر من اینجا کار می کردند پدر در پدر آن زمان کرایه ی خودشان را باید بدهند الان این تلویح کرایه ی اینجا چند است؟ چون سابقه ی ماریاد است کرایه کم بدهیم حرام حرام حرام امام

### هیأت امنای

عمل کسی که با آگاهی بدون اجازه ی متولی در زمین وقفی تصرف می کند، باطل است بدون اجازه ی متولی شرعی می آید در زمین وقف، حتی نماز می خوانند، نمازش باطل است، روضه می خوانند، روضه اش باطل است. با کمال تأسف ما در بحث زکات به این گناهها گرفتار شدیم. آوردیم که هر کس هر چه زکات بدهد، همان مقدار را هم دولت رویش می گذارد خرج همان روست می کند. بعضی به دروغ آمدند گفتند: این بیست میلیون زکات است. زکات نبود، الکی گفتند: زکات است. بیست میلیون هم از دولت گرفتند، چهل میلیون حسینه ساختند. حسینه بر اساس دروغ! در این حسینه چه کسی شری می رود؟ چه کسی می خواند، چه کسی آدم می شود؟ چه کسی اصلاح می شود؟ هیئت امنای حق ندارند در موقوفات تصرف کنند در آمد موقوفات فقط برای متولی شرعی است هیئت امنای مردم انتخاب کردند، شما هیئت امنای باشید. خیلی خوب هیئت امنای باشند اما در اموال وقف، یا پول وقف را بگیرند، به اداره اوقاف بگویند. مثلاً بیست میلیون کرایه می

گیرند، دو میلیونش را می دهند.

### شکست ندارد

وقف مضاربه می ضرر یا خداست. اینهایی که مضاربه می کنند، پول می دهند ممکن است سرمایه شان از بین برود. همین الان که داشتم می آمدم در ماشین یک کسب رنگ زد که فلانی پول گرفته برای تجارت و شکست شد. وقف یعنی مضاربه یا خدا شکست ندارد چون «إِنَّ اللَّهَ أَشْرَى» به بهشت می خرد.

### آفت ندارد

وقف اتفاق خالصانه است. چون نیستیم من همین فکر را برای خودم هم کردم به رفقاییم هم گفتم: آنچه من در تلویزیون می گویم معلوم نیست.

خدایی باشد باه من از تلویزیون پول نمی گیرم در این سی سال هم نگر فتم. اما شهرت که گرفتم بالاخره مردم به خاطر تلویزیون احترام می کنند، سلام علیک می کنند. بالاخره یا در تلویزیون پول است، پول هم نباشد، هر که در آن است اما اگر داده اش مرا یک طلبه ی دیگر رفت خوانند آن نه پول دارد نه پسر. آن برای قیامت می ماند. کارهایی که خودمان می کنیم بوی ریا، سمع، غرور، عجب، منت، کارهایی که با دست خودت می کنی آفت پذیر است.

اما وقف را می دهی و صدای بنابر این اتفاق هست و به اخلاص هم نزدیک است. یعنی اتفاق بی آفت است.

### بی منت

وقف اتفاق بی منت است. چطور؟ آدم وقتی زنده است پول به کسی می دهد، ممکن است منت بگذارد. من بودم که تو را داماد کردم. چهار به ات و امن در دست کردم. خانه ات و امن به تو وام دادم. می می گوید من من. اما وقتی وقف می کنی می میری، دیگر طرف را که استفاده می کند نمی بینی که بر سرش منت بگذاری. بنابر این وقف اتفاق بی منت است.

### مال کثیر

کسی که از پول بگذرد در خط قانون است. کسی که از پول بگذرد در خط خدیجه است. خدیجه

مال کثیر داد. خداوند به کوثرش رساند خدیجه پولدار بود. مال کثیر داد. مادر کوثر شد. مال کثیر بدهیم تا به کوثر برسیم. وقف از کثیر گذشتی و به کوثر رسیدن است.

من دلبستم می خواهم این بحث امروز ما را اداره اوقاف یک پوستر کند. چون از خودم دست می خراهم از روش ندارد اینها چیزهایی است که محصول سی چهل ساعت مطالعه بوده که من دیشب فقط چهار ساعت نشستم اینها را تنظیم کردم. یک تابلویی از این در بناوریم مردم هم اگر بشنوند، مردم حاضر در خوبی هستند. منتهی ما عاقل می شویم. این اهمیت وقف است.

### جلوگیری از اسراف

وقف جلوگیری از بربر و بیبایی و ارتقا است. آدم که مال زیاد گذاشت، ولایتان بخور و راه می اندازند. اسراف و تبذیر می کنند. اما اگر بخشی از مالش را وقف کرد، یک چیزی هم برای ولایت ها بگذارد. دیگر ابقدر نیست که به عیاشی بیافشد. وقف جلوگیری کردن از اسراف و تبذیر و ارتقا است. دیگر ولایت خیلی پول نیست که در آن شیرجه برود.

### خدا بی خدا

مسأله ی وقف خیلی ارزش دارد. روایت داریم که انسان که می میرد سه چیز بعدش می ماند. یکی صدقه ی جاریه، یکی سنتی که به آن عمل شود، یکی اولاد صالحی که در حقش دعا کند.

اینها جزو باقیات الصالحات است. کسانی که می گویند: وقف نکن، چون گاهی آدم می خواهد وقف کند، دور و اطراف می گویند: وقف نکن. پیری دلری، کنواری دلری، نمی دانی آینده چه می شود. الان وقف می کنی ممکن است فردا مثل بعضی از معززه دلره ها می گویند: پول خرد دلری؟

می گویند: نه ایچانش می گویند: آقا جان تو که دلری، چرا به این گفتی نه؟ می گویند خفه شو! من خودم یک ساعت دیگر می خواهم. یعنی حالا نمی دهم برای اینکه ممکن است بعداً شما امروز بده فردا خدا بزرگ است. بی تو کل چیست؟

کسانی که می خواهند صد در صد مطمئن باشند، یعنی خدایی خدا! اینکه نمی شود

لعیا اعتماد سعید

برای دانشجویان دانشگاه  
تهران، مسجد دانشگاه معنای  
خاصی دارد. قلب تپنده  
دانشگاه که همواره مأمن  
و پناهگاهی است برای  
آرام شدن در میان هیاهوها.  
معنویتی که همراه با عطر  
شهادت و نفس پاک خوبانی  
که روزی در این خانه خدا  
ذکر گفته‌اند؛ طلب علم را  
برای جویندگان آن سهل و  
گوارتر می‌کند. در این میان  
حضور اساتید بزرگوار در  
مسجد فرصت مغتنمی است  
برای دانشجویان تا گره‌های  
ذهنی خود را ضمن مشورت  
با این بزرگواران بگشایند.  
به همراه جمعی از دوستان  
دانشجو، در دفتر مسجد  
دانشگاه نزد حجت الاسلام  
پناهیان رسیدیم تا در آستانه  
برگزاری اعتکاف ماه رجب  
در مسجد دانشگاه، ضمن  
گفت‌وگویی با ایشان نگاهمان  
را به اعتکاف تازه کنیم.

ابتدا در مورد مفهوم  
اعتکاف برایمان توضیح  
دهید: اعتکاف به چه  
معناست؟



ما مسجد را خانه خدا و

محلی برای پناه آوردن انسان‌های خانه امن الهی  
می‌دانیم. البته حضور در مسجد آداب و آیینی  
دارد و اساساً عبادت برای بندگانش همیشه باید با  
اذن و امر همراه باشد. بندگانش می‌توانند به  
میل خود برای خدا بندگی کنند، چون اوج عبادت در  
برابر مولای اطاعت است. باید حتماً شیوه بندگی  
و نحوه عبادتش توسط خداوند متعال توصیه و  
تعریف شده باشد. اعتکاف یک نوع عبادت توصیه



حجت الاسلام پناهیان از اعتکاف دانشجویی می‌گوید

# وصیت نامه‌تان را بنویسید



من خودم یک بار بیشتر معتکف نشدم! آن هم یک اعتکاف رمضانی بود در قم و در مسجد بسیار محترم امام حسن عسکری علیه السلام

فردی می‌کرد، خصوصی می‌کرد، در دبرها و پناهگاه‌های بیرون از شهر و مساجد متروکه قرار می‌داد نه در مسجد جامع، و جمعیت را در یک زمانی خاص در مساجد بزرگ متمرکز نمی‌کرد. اصلاً یک زوایست داریم می‌فرماید: لا رهبانیه فی الاسلام و آن رهبانیه امتی فی الجهاد، رهبانیت امت من در جهاد است. رهبانیت در اسلام عزالت و گوشه نشینی نیست. عزالت برای عبادت در اسلام، در جهاد فی سبیل الله است. خب شما می‌دانید که در هر گوشه‌ای از معارف دینی با عزالت مخالفت می‌شود مگر تحت شرایط خاص مثل اعتکاف که آن جنبه‌های اجتماعی‌اش کاملاً لحاظ شده است

#### ■ سؤالی هم داشتیم در مورد اعتکاف دانشجویی: ظاهر اولین اعتکاف دانشجویی

سال ۱۳۷۲ در مسجد دانشگاه تهران برگزار شده. ایده این طرح از چه کسی بود؟

بعضی از مسئولین نهاد دانشگاه تهران در آن زمان این ایده را مطرح کردند و پیگیری کردند. بنده شاهد استقبال ویژه و اثر بالای اعتکاف در دانشگاهیان محترم بودم. بعد گزارشی از این جلسه اعتکاف به مقام معظم رهبری رسید. ایشان در یکی دی‌تاز سخنرانی‌های همان ایامشان به این برنامه اعتکاف و استقبال دانشجویان اشاره کردند. یادم هست که خیلی مورد عنایت آقا قرار گرفت و بعد از اینکه ایشان از چنین حرکتی تقدیر کردند، خیلی در جامعه رواج پیدا کرد؛ ابتدا در دانشگاه‌ها و بعد در مساجد. خوشبختانه دانشگاه‌ها در این زمینه پیش‌تر بودند.

#### ■ آیا خودتان تا به حال معتکف شده‌اید؟ اگر خاطره شیرینی از اعتکاف دارید لطفاً بگویید و برای خوانندگان تشریح تعریف کنید.

من خردم یک بار بیشتر معتکف نشدم؛ آن هم یک اعتکاف رمضانی بود در قم و در مسجد بسیار محترم امام حسن عسکری علیه السلام. وقتی داشتیم از اعتکاف بیرون می‌آمدیم یکی از دوستان با یک لحن عرفانی به بنده فرمودند که حالا از کجایه‌یقیم که خدا قبول کرده یا نه؟ گفتیم خب اینکه جوابش معلوم است. گفت نه،

مطرح کند که همه ساعت‌ها به فکر فرو بروند. اگر کسی می‌آید دعا می‌خواند و حتی اگر ذکر روزه و توسط هست؛ باید به گونه‌ای باشد که بتواند جمع را در ارتباط گرفتن با خداوند متعال کمک کند. یک وقت تبدیل نشود به یک همایش علمی یا فضای تبلیغاتی و مراسمی پرسرو صدا و یا نشریات. همچنین باید فرصت‌هایی برای تنهایی خود معتکفین فراهم باشد. آداب مسجد هم حتی المقدور باید رعایت بشود. در مسجد کسی بلند صحبت نمی‌کند. کسی مزاحم عبادت دیگری نمی‌شود. ظرفیت‌ها را هم طبعاً باید در نظر بگیریم. ولی نمی‌شود این گزینه برنامه‌ها و فعالیت‌ها را بقی کرد. در اعتکاف، به همان دلیلی که عرض کردم چون این برنامه‌ها اگر خوب اجرا شوند کمک می‌کنند به محتوای اعتکاف. شاید بسیاری از معتکفین نتوانند به تنهایی یک

برنامه‌ریزی برای فکر و ذکر خودشان داشته باشند؛ لذا این جور مراسم می‌تواند آنها را کمک کند.

#### ■ با توجه به وجوب برگزاری اعتکاف در مساجد جامع، این عبادت حتماً یکسری ابعاد اجتماعی هم دارد، تا چه حد باید به این ابعاد توجه کرد؟ آیا می‌توان مسائل سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی را در فضای اعتکاف مطرح نمود؟

وقتی که شما می‌خواهید بحث تفکر را در اعتکاف تقویت کنید

و ترویج بدهید، خب، یکی از موضوعات بسیار مهم برای تفکر، اندیشیدن درباره این است که چگونه می‌توانیم مقدمات نجات بشر را فراهم کنیم؛ چگونه می‌توانیم مقدمات خلاصی مسلمانان و مؤمنین را فراهم کنیم. راهی که آینده جامعه اسلامی باید طی کند چگونه است. ما مسائل سیاسی و اجتماعی را اصلاً از عبادت جدا نمی‌دانیم. کسی که فقط به رابطه خودش و خدا بیندیشد دچار نوعی خودخواهی است و اعتکاف محل عبادت و دور شدن از خودخواهی‌ها است. لذا طبیعی است که باید به مسائل اجتماعی هم پرداخت و عرض کردم این نوع از انزوا و رهبانیتی که اسلام در اعتکاف پیشنهاد می‌کند صرفاً جدا شدن از مشاغل و محیط‌های روزمره و تکراری است. معنایش اصلاً جدا شدن از جامعه نیست. اگر هدف جدا شدن از جامعه بود اعتکاف را

شده توسط خداوند عالم است که در آن بندگان خدا یا حضور فیزیکی و روحی خود در مسجد و خانه‌های عبادت می‌پردازند. یادمان باشد که در اسلام خوابیدن در مسجد مکروه است. ولی در اعتکاف استثناء اجازه داده شده. پس اعتکاف فرصت معنمی است چون اذن و روزه‌ای است از جانب پروردگار برای حضور مداوم در یک مسجد و فرصت معنمی است از این جهت که کمتر خداوند متعال اجازه به این نوع از عبادت می‌دهد؛ اینکه انسان عزالت‌نشیی کند و برای تقویت معنوی خود از کارهای روزمره‌اش فاصله بگیرد. معمولاً خوانست خداوند متعال این است که ما عبادات را ضمن فعالیت روزمره انجام بدهیم. البته در اعتکاف باز هم انزوا به آن معنا وجود ندارد؛ شما می‌بینید که اعتکاف در مسجد جامع شهر باید برگزار شود. همچنان که عبادت یک رابطه خصوصی بین انسان و خداست باید در جماعت و در مسجد انجام بگیرد. منتها در همین حدش هم که مؤمنین در کنار هم در مسجد معتکف بشوند و از زندگی روزمره خودشان فاصله بگیرند معمولاً فرستش، یعنی ادتشی و امرش توسط پروردگار عالم صادر نشده، جز در مورد اعتکاف. لذا اعتکاف یک فرصت معنمی برای نوع خاصی از عبادت است و چون نوع خاصی از عبادت است امید است که اثر بیشتری در روح انسان بگذارد.

#### ■ شما گفتید که اعتکاف در واقع یک نوع عزالت‌نشیی است و در این فرصت معتکفین باید ارتباطشان را با خدا تقویت کنند. این سؤال مطرح می‌شود که افرادی که معتکف می‌شوند ممکن است همه در یک سطح نباشند و برخی ندانند چگونه می‌توانند ارتباطشان را با خدا تقویت کنند و بنابراین به یکسری آموزش احتیاج است؛ مثلاً یکسری سخنرانی‌هایی باشد با اساتیدی حضور داشته باشند که می‌تواند برای این سه روز مطرح کنند. بنابراین ممکن است فرصت گوشه نشینی در این سه روز آن قدر ایجاد نشود و این فرصت بیشتر برای آموزش و آگاهی دادن صرف بشود. دیدگاه شما در این زمینه چیست؟

اولاً باید حس و حال اعتکاف، مشغول بودن به ذکر و قرآن و دعا و عبادت در مساجدی که در آنها اعتکاف برگزار می‌شود حفظ شود و حتی المقدور باید این گونه برنامه‌ها کم باشد. ثانیاً این گونه برنامه‌ها باید تقویت کننده همین حس باشند. اگر سخنران می‌آید سخنرانی می‌کند باید به گونه‌ای سخنرانی کند که تفکر را برانگیزد و مطلبی را

باید حسن و حال اعتکاف مشغول بودن به ذکر و قرآن و دعا و عبادت در مساجدی که در آنها اعتکاف برگزار می‌شود حفظ شود

در جمع دانشجویان معتکف در مسجد دانشگاه تهران



مسجد، نماز، این ملاقات با پروردگار و مقیم بودن در خانه پروردگار ما را به یاد ملاقات پروردگار در قیامت بیندازد. جدا از اینکه اساساً خیلی خوب است آدم همیشه و صینامه داشته باشد و وصیت بنویسد و فکر کردن به مرگ خیلی مهم است. خوب، چه بهتر ما این بحث و صینامه نوشتن را همان طور که قبل از جهاد اصغر قرار می دادیم - چون احتمال شهادت در راه خدا هست - قبل از این جهاد اکبر هم و صینامه را بنویسیم این یکی از بهترین مقدمات برای حضور در اعتکاف است. چون مغرور هم نمی کند آدم را، خیلی آدم را جمع و جور می کند و واقعیتش این است که ما یک روزی از این دنیا خواهیم رفت و معتکف خانه آخرت خواهیم شد. خوب، این را شبیه او قرار بدهیم و در محضر خدا قرار گرفتن را جدی بگیریم

#### ■ برای کسانی که قرار است خادم معتکفین باشند؛ چه توصیه ای دارید؟

آنها هیچ وقت نباید خسرت بخورند که چرا ما معتکف نیستیم و با شوق و اشتیاق به معتکفین خدمت کنند. چون معلوم نیست ثواب خدمت کردن به معتکفین کمتر از ثواب اعتکاف باشد. چه بسا بیشتر هم باشد. آنها هم بهره معنوی خودشان را از اعتکاف ببرند و مثل معتکفین که آدابی از ذکر و توجه معنوی برای خودشان دارند؛ همین ذکر و توجه معنوی را داشته باشند. خود را از اعتکاف خارج ندانند.

هست. آن فضای معنوی که در مسجد بود همه کنار هم بودند. من چون به پدرم خیلی وابسته بودم و به قول معروف بابایی بودم آمدم کنار ایشان قرار گرفتم و این خاطره شیرین برایم باقی ماند. سال ها بعد وقتی گفتند اعتکاف، اولین تصور ذهنی که از اعتکاف داشتم همان اعتکاف پدرم بود که تداعی شد من گفتم منم که پدرم چرا منزل نمی آید و من را آوردند که پدرم را ببینم! آنجا با مقوله اعتکاف آشنا شدم

#### ■ شما چه توصیه هایی برای آمادگی قبل از اعتکاف دارید؟

خب، هر کار خوبی که می توانند انجام بدهند از ذکر و توجه و محاسبه نفس ولی یادتان باشد که هر آمادگی باید بدون آسیب باشد و بدون آفت، چون آمادگی انسان را مغرور می کند. من نمی خواهم به خاطر ترس از مغرور شدن و قرار از عجب نگویم آماده نباشند بهتر هست. بله، انسان با آمادگی برود بهتر است.

منتها مراقبت کنند که این آمادگی ها رویشان اثر منفی نگذارد. اگر آمادگی هم داشتند با دست خالی وارد مسجد بشوند و با دست خالی از مسجد خارج بشوند؛ منتها امید به عنایت پروردگار عالم داشته باشند. اگر یک کسی به بنده اصرار بکند که نه حتماً یک کاری را بگویند که ما آماده باشیم؛ می گویم قبل از رفتن به اعتکاف و صینامه خودشان را بنویسند. چون اعتکاف، حضور در مسجد محل ملاقات پروردگار عالم است و باید

از کجا معلوم است که قبول شده باشد؟ گفتیم خوب معلوم است که قبول نمی شود! لحن عرقانی بهیم ریخت و گفت چرا؟ گفتیم ما دست به دریا برنیم نجس می شود، مطمئن باش، این عبادت را چون ما انجام داده ایم قطعی ارزش است و قبول نمی شود، شما نگران نباش و در این جهت اطمینان خاطر داشته باش

بعد ایشان گفت پس ما با چه امیدی از این مسجد داریم بیرون می رویم؟ گفتیم به امید کرم خدا. به کرمش که نگاه می کنیم قطعاً قبول می کند او مهربان تر از این حرف ها است. به خودمان نگاه می کنیم قطعاً قبول نیست، البته نگرانی ایشان درست بود ولی بنده چون می خواستم همین نگرانی دستاویز نفس امّاره که خیلی به عجب علاقه مند است قرار نگیرد کمی حال رفیقمان را بگیرم.

#### ■ چه زمانی بود این اعتکاف؟

بعد از راه افتادن همین جریان اعتکاف ها بود. البته من از زمان کودکی خودم، اعتکاف پدرم را یادم هست. در یکی از مساجد که یادم نیست آن مسجد کجا بود. پدر معتکف شده بودند با جمع بسیار محدودی - که البته یادم نمی آید جوان ها و نوجوان ها هم در آن اعتکاف شرکت کرده باشند - من از بس بهانه پدرم را می گرفتم من را آوردند دم مسجد و پدرم را دیدم و یک مقداری در مسجد کنار ایشان نشستم. یک حال و هوای بسیار شیرینی از اعتکاف در دوران کودکی یادم

## ■ تم مقاله ■

## بفرمایید روضه

## اول

خاب الوافندون علی غیرک، خاب الوافندون علی غیرک، خاب الوافندون علی غیرک.

## دوم

هو آلوده است هوای کشور آلوده است انتخابات است و عدهای سیاست باز هوار آلوده کرده اند. هر کسی که برای روحش ماسک نگذارد و قیطر هوانداشته باشد، سرطان می گیرد. سرطان روح هم که دیگر درمانی ندارد. اهل دلی می گفت انتخابات می گذرد، رئیس جمهورها می آیند و می روند، زود هم می گذرد و این وسط هر که دعای ماهر جب و ساجات شعبانیه اش را بخواند ضرر کرده و بس، دوستی درایم پیامک فرستاد: تبر به دوش به دنبال خویش می گردم! که بشکیم مگر این لات بی سرو پا را.

## سوم

(برای رفع سوء تفاهم بند دوم لازم است) نه که انتخابات مهم نیست، هست. اما سیاسی بازی و سیاسی کاری عاقبت ندارد. سهراب می گفت: من قطاری دیدم که سیاست می برد و چه خالی می رفت.

## چهارم

دوشنبه ها ۷ عصر جلسه بسیار پر بار شرح صحیفه سجاده یا سخنرانی استاد حاج علی اکبری در ریاست یابین ترلو میدان بهارستان، کوچه نظامیه، کوچه لقمان ادهم، محل سابق حزب جمهوری از دست بدهید ضرر می کنید. ما گفتن بتوان برای اطلاع از زنانه یا مردانه بودن مراسم می توانست به انتهای بند یازدهم مراجعه کنند.

## پنجم

خدمت حاج رضامهاجرانی رسیدیم. پیر مرد خانه نشین شده پیر غلام - ۸ ساله اباعبدالله که معروف بوده به بلبل شرق تهران و هنوز هم شعر زیاد حفظ است و خاطره تعریف می کند. گزارش خواندنی دینار ناو را در بخش هیأت بخوانید. حاج آقا اسلامی فرزند شیخ عباسعلی اسلامی هم حرف های شنیدنی از منبر رفتن در آمریکا دارد. تیرش این است: منبر رفتن در دل شیطان بزرگ خود حاج آقا ۶ سال آنجا بوده و قبلیش هم ۲ سال دو فراتسه زندگی کرده اما می گویند نمی گذارم فرزندانم تنه ایه آنجا بروند.

## ششم

دکتر رحیمی دولتی استاد تاریخ اسلام است و همیشه صحبت های شنیدنی دارد. با او درباره دوران نوجوانی و جوانی حضرت امام

حسین مصاحبه کرده ایم و در بین آن حرف ها، نکات تازه ای درباره حضرت رقیه و حضرت علی اصغر گفت. بخوانید و نظر تان را برای ما پیامک کنید.

## هفتم

مناحان در انتخابات باید چگونه موضع بگیرند؟ توغیر هدر انقلاب از آنها چیست؟ آیا باید مثل گذشته مستقیم وارد تبلیغات برای فرد خاصی شوند؟ شیوه پیر غلامان و اساتید اخلاق چگونه بوده است؟ آیا حضور یک مداح در یک ستاد و به نفع یک کاندیدالطعمه ای به مجلس اباعبدالله نمی زند؟

## هشتم

همیشه قبل هر حرفی درایت شعر می خوانیم! قبول کن، من ادب زیارت رانمی دانم.

## نهم

بند هشتم بیت اول شعری از سید حمیدر ضارفعی است. به تلازمی مجنوعه شعر «قلبه مایل به تو» از این شاعر آیینی منتشر شده است. با حمیدر ضارفعی درباره شعر آیینی حرف زدیم و اباعبدالله از این به بعد بیشتر به سراغ ادبیات و اشعار اهل بیت خواهیم رفت.

## دهم

ای کسانی که درباره سبک زندگی دینی حرف می زنید و می نویسید و می خوانید. تابه حال رساله حقوق امام سجاده را خوانده اید؟ دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی این رساله غریب اثر حمه کرده و چاپ شده است. با او گفت و گو کرده ایم. اوصیکم.

## یازدهم

سه شنبه ها در مجموعه فرهنگی هفتم تیر هیأت داریم. یک نفر سخنرانی می کند و یک نفر روضه می خواند. برای رفیان و آفرین مراجعه کنید به بند چهارم همین یادداشت اما این کشور بگوییم که حاج آقا لاری عجیب پای این روضه ایستاده و پیگیرش است و گاهی هم خودش منبر می رود جمع خوبی است شما هم بفرمایید روضه و بچه های تان را هم بیاورید. امکان پذیرایی از خواهران هم وجود دارد و وسایل بازی بچه ها نیز فراهم است.

## دوازدهم

از دست دو تاجیه غلاج خسته شدیم از راه دراز و بار کج خسته شدیم اگر عشق هزار دستگی افتاد است! فضل لولیک القرچ خسته شدیم.

خیمه به زودی منتشر می کند

# ویژه نامه موسیقی آیینی

کنکاشی در آواها و توالی های که اقوام مختلف در عزای سیدالشهدا استفاده می کنند

عبدل خزاعی  
بنیاد

اشک گرفتن از مردم هدف نیست  
بلکه هدف در آمیختن دل  
اشک آلود با معارف زلال است.  
مقام معظم رهبری



بنیاد عبدل خزاعی برگزار می کند

# سلسله نشست های علمی با موضوع شعر هیئت

سال ۱۳۹۲ شمسی

با موضوعات:

- نشست اول: شعر هیئت، تعریف، ویژگی ها، ابعاد و قالب ها ..... ۱۳۹۲/۰۲/۲۶
- نشست دوم: شعر هیئت، محتوا و درون مایه ..... ۱۳۹۲/۰۳/۳۰
- نشست سوم: شعر هیئت و شاخه های آن ..... ۱۳۹۲/۰۴/۲۰
- نشست چهارم: مخاطب شناسی شعر هیئت ..... ۱۳۹۲/۰۵/۳۱
- نشست پنجم: روش های انتخاب و عرضه شعر هیئت ..... ۱۳۹۲/۰۶/۲۸
- نشست ششم: سیر تحول و تطور شعر آیینی و هیئت ..... ۱۳۹۲/۰۷/۲۵
- نشست هفتم: زیباشناسی شعر هیئت ..... ۱۳۹۲/۰۸/۳۰
- نشست هشتم: شعر هیئت در رسانه ها ..... ۱۳۹۲/۰۹/۲۸
- نشست نهم: شعر هیئت، شاعر هیئت ..... ۱۳۹۲/۱۰/۲۶
- نشست دهم: شعر هیئت در کلام و مرام مقام معظم رهبری ..... ۱۳۹۲/۱۱/۱۷

با همکاری و مساعدت آقایان: دکتر کسوتان، ستاد علمی، اهلبیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

آقایان: هیئت تشکلات، هیئت آرایه گذاری، هیئت نشست آثار خود را

به آدرس تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۰۶۵۶ و ایمیل: [info@dsabel.ir](mailto:info@dsabel.ir) ارسال کنید.

در صورت تمایل به اطلاعات بیشتر با شماره های: ۸۸۵۶۷۱۷۸-۸۸۵۶۷۱۷۹ به تهران احاطه بگیری.

نشر خلیا منتشر کرد:



به کوشش: متین رضوانی پور  
جلد اول: نوحه خوانی در همدان  
جلد دوم: نوحه خوانی در سمنان

مرکز توزیع:

۰ ۲۱ - ۶۶۹۷۷۵۸۰

(پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

# انتشارات خیاها تقدیم می‌کند

مرکز توزیع:

۶۶۹۷۷۵۸۰ - ۲۱ (پنج خط)

ارسال رایگان در تهران و شهرستانها

در نمایشگاه بین المللی کتاب منظر تان هستیم.

## هفت قدم تا تو

باز خوانی زیارت هفت حدیث امام رضا (ع)

به قلم: زعفران نوری لطیف

من راه خانه را هم نمی‌دانم اسم اسلن ستاره‌ها را هم نمی‌دانم حرف سبزه نجیب نام شما را هم نمی‌دانم بکر نام این نام شما الهام دهنده و خجسته از ساله است



## چونش کبیر

چند قطعه ادبی به محضر سالار شهیدان

حامد صفایی پور

چرا فاسد «چونش کبیر» می‌خواند؟

مگر این نوجوان زره ندارد؟



## چهار چراغ

گزیده‌ای از میراث عاشورایی ادبیات عرب

گزینش و ترجمه: مهدی امین قرعنی

در طول حیات پر فراز و نشیب شیعه، پیوسته بزنگانی سعی در ترویج معارف حقه‌اندل بیت (ع) کرده و در قالب اشعاری پلنریا به تعلیمات اسمانی پیامبر و خاندانش رای به گوش مردمان رسانده‌اند و در این راه متحمل آزارها و رنج‌هایی جانگناه شده‌اند و از هیچ سعی و تلاشی فر و گذار نکرده‌اند. بی‌شک آگاهی از چگونگی ادبیات عرب و آشنایی با نمونه‌های تابناک آن و استفاده از این منبع گرانگ یکی از وظایف ادل متبر اعد از و عاط و مرثیه‌خوان عالیه است. در این کتاب، چهار قطعه از عیرات عاشورایی ادبیات عرب برگزیده شده است. در انتخاب اشعار طاقت ادل متبر مدنظر قرار داشته و انتخاب‌های گونه‌ای صورت گرفته که در انتهای متبر کارنامه داشته باشند.



## شیعه از نگاه فقیه

تعزیه در آرای فقیهان و عالمان شیعه

گردآوری و تحقیق: مسلم دادعلی زاده

تعزیه یا شیعه خوانی، از جمله هنرهای آیین‌های ایرانی است که نقشی بی‌نظیر در ترویج فرهنگ حسینی و زنده نگه داشتن یاد و خاطره واقعی عاشورا و شهادت سالار شهیدان و یارانش داشته است. یکی از عوامل مؤثر در گسترش تعزیه حمایت علما و مراجع مرجع شیعه از اشکال صحیح و معاری از پیرایه و تجزیه این آیین بوده است. در این کتاب فقاوال و آرای بیش از ۱۳ تن از فقیهان و عالمان شیعه پیرامون تعزیه گردآوری و بررسی شده است.



## آیین‌ها و مناسک شیعی در هند

دو پستنده: جبار رحمانی

تشیخ در سرزمین هند، پیوستگی تاریخی خاصی با فرهنگ ایرانی دارد. آیین‌ها و مناسک شیعی در این سرزمین طی حضور حکام شیعی که معمولاً ایرانی تبار بودند، گسترش یافتند. با وجود کاهش روابط فرهنگی و مذهبی ایرانی و هند طی سده اخیر، به نظر می‌رسد شناخت دست‌های مذهبی شیعیان هند از یک‌سوی توانایی پیوندی تاریخی با فرهنگ شیعی در این دو کشور را نشان دهد و از سوی دیگر زمینه‌ای باشد برای افزایش آگاهی ایرانیان از فرهنگ شیعی در سایر نقاط دنیا. آیین‌ها و مناسک شیعی در هند، نیازمند ترجمه و تفسیر است. این کتاب تلاش کرده گوشه‌ای از آیین‌ها و مناسک سمرقانی شود.



# خیابان

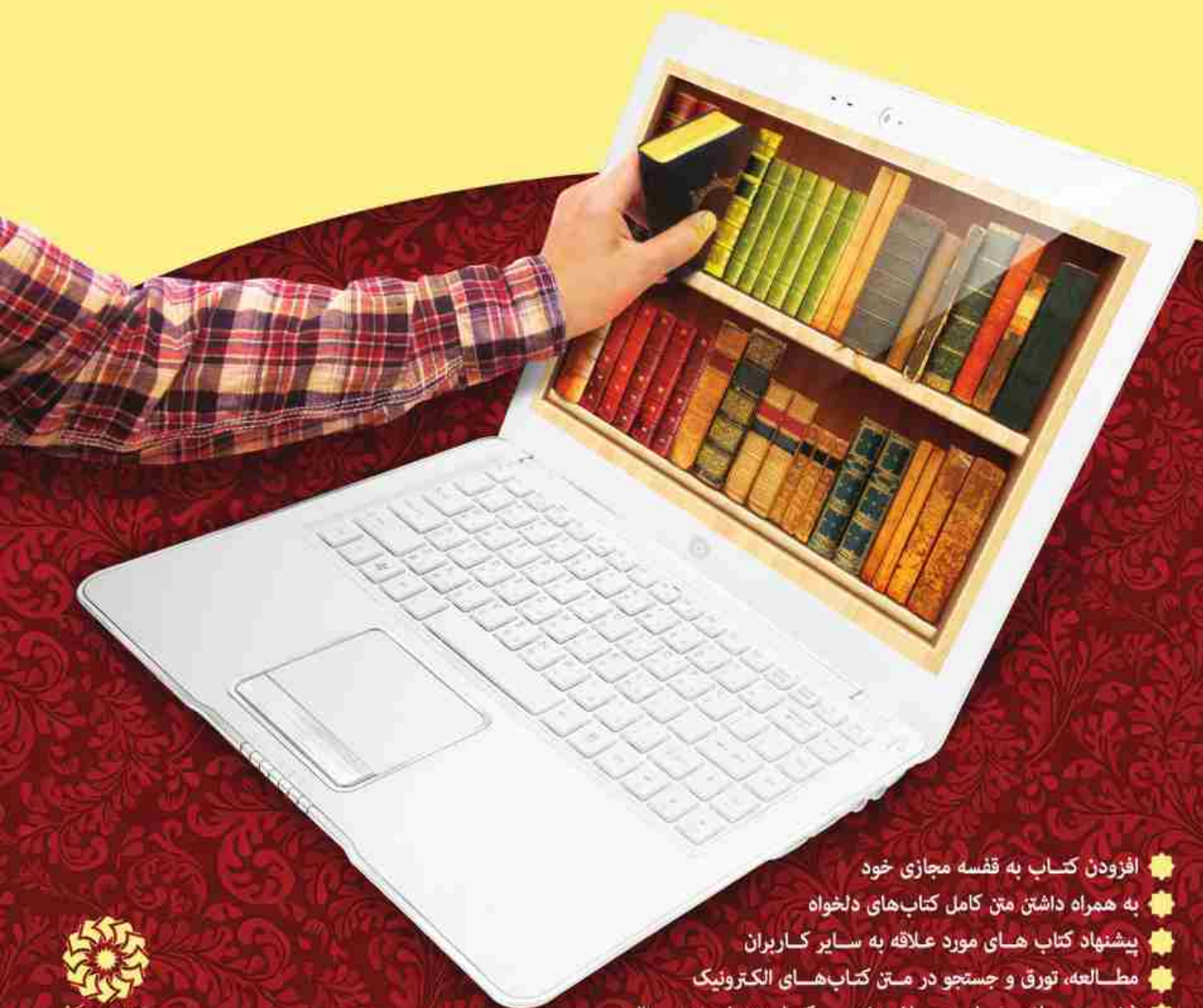
مجله خیمه را از نمایندگی های مادر سر اسر کشور تهیه کنید

| شماره تلفن    | آدرس                                                                                                        | مدیرفروشگاه       | نام فروشگاه                                   | شهر    |
|---------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------|-----------------------------------------------|--------|
| ۰۲۱۸۸۳۸۱۵۶۸-۹ | خیابان آیت ا - طالقانی - تقاطع خیابان شهید مفتاح                                                            | شاه حیدر          | خانه کتاب ۵۷                                  | تهران  |
| ۰۲۱۸۸۹۶۸۴۹۸   | خ انقلاب - خ قدس - خ پورسینا - پ ۲۱                                                                         | حمید صدیق میرزایی | کافه کراسه                                    | تهران  |
| ۰۲۱۶۶۴ - ۷۱۳۲ | م فلسطین - جنب مسجد امام صادق ع                                                                             | شکری              | دفتر اعزام مبلغ دانشگاه امام صادق علیه السلام | تهران  |
| ۰۲۱۶۶۴ - ۶۶۶۱ | خیابان انقلاب - بعد از مظفر - ترسیده به چهارراه ولیعصر                                                      | ۵                 | خانه کتاب ۵۷ (شعبه ۲)                         | تهران  |
| ۰۲۱۳۳ - ۸۱۳۱۷ | انتهای بزرگراه شهید محلاتی (آهنگ -) ترسیده به بزرگراه بسیج - ورودی اصلی پارک بسیج - داخل پارک               | موحدی             | مرکز فرهنگی کتاب در دسترس                     | تهران  |
| ۰۲۵۱۷۷۳۶۴۲۴   | ابتدای خیابان صفاییه، جنب دفتر آیت ا - سبحانی                                                               | اشوری             | کلبه شروق                                     | قم     |
| ۰۵۱۱۲۲۲۸۶۱۳   | چهارراه شهدا - روبروی شیرازی ۱۴ - پاساژ رحیم پور                                                            | قدسی              | کتاب آفتاب                                    | مشهد   |
| ۰۳۱۱۲۲۹ - ۱۱۱ | میدان احمدآباد - خیابان سروش - نیش کوچه شماره ۷ - طبقه اول پاساژ                                            | عبودیان           | پاتوق فرهنگی آسمان                            | اصفهان |
| ۰۳۱۱۷۹۲۲۵۹۰   | میدان آزادی - دانشگاه اصفهان - ساختمان نهاده رهبری                                                          | موحدیان           | پرسمان                                        | اصفهان |
| ۰۶۵۲۳۲۲۸۷۶۶   | شهرک مطهری - خ مفتاح                                                                                        | کافظم کرد         | پارسه                                         | امیدیه |
| ۰۶۱۱۲۲۱۱۷۲۵   | خیابان حافظ - پاساژ الماس جنوب - طبقه اول                                                                   | رستمی قر          | کلبه کتاب (رسانه بیداری)                      | اهواز  |
| ۰۵۸۴۲۲۲۲۲۸۶   | جنب میدان دفاع مقدس                                                                                         | رشنیدی            | مجمع فرهنگی تبلیغی تور                        | بجنورد |
| ۰۴۱۱۳۳۵۷۸۸۶   | ابتدای خ شهید منتظری (مارالان -) بالاتر از دبیرستان فارابی - بن بست فارابی - شماره - ساختمان جوقانی - ط اول | حسینی زاده        | مرکز کتابرسانی صبا                            | تبریز  |
| ۵             | چابهار - جنب مسجد امام حسین علیه السلام                                                                     | سید جواد باهو     | میتاق                                         | چابهار |
| ۰۶۴۱۲۲۵۴۵۵۶   | خ امام خمینی شمالی - بالاتر از حرم سبز قبا - کوچه شهدا - روبروی مسجد لب خندق                                | مخاوت             | موسسه فرهنگی وارثین                           | دزفول  |
| ۰۳۱۳۲۲۶ - ۴۱۶ | میدان شهرداری - ابتدای خیابان سعدی - کوچه اقتصاد - نیش بن بست خیابان                                        | علیرزاده          | میتاق                                         | رشت    |
| ۰۳۸۱۳۲۲۴۵۲۲   | خ سعدی - کوچه ۶۷ - نیش فرعی اول                                                                             | جزائری            | کوله بار                                      | شهرکرد |
| ۰۷۱۱۲۲۳۱۳۹    | میدان امام حسین - پل باغ صفا - خ آزادی - کوچه ۲۲ - پلاک ۷۷                                                  | سید مهدی موحد     | پلاک هشت                                      | شیراز  |
| ۰۷۱۱۲۲۳۱۷۱۲   | خیابان انقلاب اسلامی - کوچه ۱۱ - پلاک ۲۵ - ساختمان فرهنگ و اندیشه                                           | دوست فاطمه        | موسسه مطالعات پژوهشی و اندیشه ای قدر          | شیراز  |
| ۰۲۶۲۲۴۳۷ - ۲  | جنب شهرداری صفادشت                                                                                          | بیات              | فرهنگسرای بعثت                                | صفادشت |
| ۰۷۳۱۲۲۱۵۸۶۶   | ضلع غربی میدان مصلی - جنب سر در اصلی مصلی                                                                   | فیروزی            | جبهه کتاب                                     | فسا    |
| ۰۳۴۱۳۲۵۱۳۵۴   | خ چمران - روبروی کوچه ۹                                                                                     | یونس              | کتاب میعاد حقیقت                              | کرمان  |
| ۰۸۱۱۸۳۸۱۳۹۲   | خ مهدیه - سر در دانشکده علوم دانشگاه بوعلی                                                                  | صدیقی             | رواق                                          | قمندان |

# Booki.ir

## شبکه کتابخوانان حرفه‌ای ایران

اولین شبکه اجتماعی کتاب در ایران



- افزودن کتاب به قفسه مجازی خود
- به همراه داشتن متن کامل کتاب‌های دلخواه
- پیشنهاد کتاب‌های مورد علاقه به سایر کاربران
- مطالعه، تورق و جستجو در متن کتاب‌های الکترونیک
- ذخیره سازی، چاپ، حاشیه نویسی کتاب‌های دیجیتال
- جستجوی منابع در بانک کتاب با بیش از ۴۰۰ هزار عنوان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران